٧٥

پاسخ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۲۹۰۵

رده‌بندی دیویی: ۱۳۴۴ م ۲ح ۲۲ ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع ☐

سرشناسه: حائری، عبدالکریم، ۱۲۲۸؟ - ۱۳۱۵ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: مجمع الاحکام

شرح پدیدآور:

کاتب: ابوطالب جمال الدین اصفهانی تاریخ کتابت: ۱۳۴۴ ق.

محل نشر: تهران ناشر: حاج احمد و حاج محمود تاجر کتابفروش شیرازی تاریخ نشر: ۱۳۴۴ ق.

صفحه شمار: ۲۰۰ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱x۱۶٫۵۰ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: احمد فاضل تاریخ ثبت: ——

یادداشتها: ۱. گردآوری فتواها توسط محمدحسن بن عبدالرحیم الحائری اصفهانی انجام شده است. ۲. ناقص الآخر.

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. ابوطالب اصفهانی، جمال الدین، کاتب. ب. فاضل، احمد، واقف ج. عنوان: رساله مجمع الاحکام. د. عنوان.

فهرستنگار: نصیری تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۶

آستان قدس

رساله عملیه
فقه جعفری

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجمع الاحکام

مصنف محمد حسن بن عبدالرحیم حایری اصفهانی طبق فتوای پدرش شیخ عبدالکریم

مؤلف

خطی تهران ۱۳۴۳ ق

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۳۴۳ ق عدد اوراق ۲۰۰ ص

جزء کتب ———— شماره خصوصی ————

شماره عمومی ۲۲۹۰۵ شماره قبض ————

واقف احمد فاضل تاریخ وقف ————

طول ۲۱ عرض ۱۷ شماره صفحات ۲۰۰ ص

سید یحیی ابن سید محمد ابن سید حسن ابن سید علی نقی ابن ~~سید محمد~~ اسدالله شاه
سید اسدالله شاه ابن سید محبوب شاه ابن سید مقصود شاه
~~ابن سید عبدالله ابن سید مهدی~~ ابن سید شاه حرب ابن سید میر شاه حسن
ابن ~~سید میر شاه اسماعیل~~ سید میر شاه رحیم ابن سید میر شاه امیر ابن سید میر
شاه احمد ولی ابن سید شاه میر کلان ابن سید میر شاه رکن الدین ابن
سید شاه شمس الدین ابن سید شاه غیاث الدین ابن سید شاه غیاث الدین
ابن سید شاه افضل ابن سید شاه افتخار ابن سید شاه ضیاء الدین ابن
سید شاه طاهر ابن سید شاه طیب ابن سید شاه انور ابن سید شاه
ابوالحسن ابن ملقب بسید فخر عالم ابن سید شاه میر ابوالقاسم
ابن سید شاه عبدالله ابن سید شاه قاسم ابن سید شاه حسن ابن سید
حسین ابن سید جعفر ملقب بحجة ابن سید عبدالله الأعرج ابن
سید حسین اصغر ابن الإمام الهمام زین العابدین علیه السلام

فهرست شد خسروجردی

هدیه به مرکز ... آستان قدس رضوی
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
(ویژه کتاب)
شماره ثبت موقت ۲۷ /۵۰
تاریخ اردیبهشت ۶۶
۲۹۷,۳۴۲
۴۲۵۷۳
۱۵۸۱۰۸

سید عبدالله شاه ابن سید نظر
ابن سید ولی شاه ابن
سید اسدالله

بسمه تعالی شأنه العزیز

رسالة
شریفه مجمع الأحکام
فتاوی حضرت مستطاب حجة الاسلام
والمسلمین آیة الله تعالی فی العالمین و وارث
علوم الأنبیاء والمرسلین ظهیر الملة والدین
رئیس الفقهاء والمجتهدین مفتی الشیعة و مدار
الشریعة ابو المکارم مولینا و ملاذنا و عمادنا الحاج
شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی ادام الله تعالی ظله
علی رؤس الانام و حفظ به شریعة الاسلام علی صاحبها
الاف التحیة والاکرام و قد تصدی بطبعها لرسالة
الشریفة الجنابان الاخوان سلالة السادات العظام
آقا سید احمد و آقا سید محمود مدیر کتابخانه
علمیه اسلامیه اخوان کتابچی بتخلیل
زحمات مرحوم آقا میرزا محمد علی تاجر
کتابفروش شیرازی
فی سنة ۱۳۴۳

کتبه العبد المذنب الفانی جمال الدین ابوطالب الاصفهانی اصلاً والطهرانی مسکناً

وقف بر کتابخانه آستان قدس رضوی ع.
احمد فاضل فرزند مرحوم حاج فاضل

دیباچه

کتاب مستطاب مجمع الأحکام

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل بما در رساله شریفه مجزی
و عامل بآن ناجی است ان‌شاء الله
حرره الاحقر عبدالکریم
الحائری عفی عنه

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین اما بعد چنین گوید مذنب جانی محمد حسن بن عبدالرحیم الحائری الاصفهانی عفی عنهما که چون رساله‌های عملیه متعدده عربیه و فارسیه فتاوی حضرت آیة الله فی الارضین استاد الفقهاء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتاخرین آقای حاج شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول بقائه از مطبوع و غیر مطبوع در عبادات و معاملات در بلاد مسلمین منتشر گردیده ولی ما بین آنها رساله مختصری که سهل التناول و مشتمل بر اصول دین و فروع دین و مقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین باشد نبود لهذا این ذره بی‌مقدار محض خدمت بشریعت مطهره متقربا الی الله این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوی حضرت آیة الله مد ظله بزبان فارسی با کمال اقتصاد و نهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم انتخاب نمودم و مسمی نمودم آنرا **بمجمع الأحکام** وارجو من الله التوفیق   و این رساله مشتمل است بر یک مقدمه و چند مقصد **اما**

مقدمه در این است که باید دانست در هر عصری از اعصار و در هر قرنی از قرون

جمع کثیری از علماء و مجتهدین نامدار بوده‌اند که رد شبهات ضالین و انتحال مبطلین و تقویت قلوب شیعیان و ترویج دین و ایمان نموده‌اند شکر الله مساعیهم الجمیله تا در این زمان سعادت بنیان که یکهزار و سیصد و چهل و دو هجری میباشد مسند جانشینی و وراثت انبیاء و کفالت ایتام شیعیان ائمه هدی علیهم السلام بوجود شریف عالیحضرت علامه علماء زمان و مرجع فقهاء دوران العالم العامل الفاضل والبحر الذاخر فی جمیع العلوم عالم ربانی و مؤید بتاییدات سبحانی مولینا و عمادنا و ملاذنا **الحاج شیخ عبد الکریم** الحائری الیزدی مد ظله العالی زینت افزا است و حق بسیار بر کافه شیعیان دارند متع الله المسلمین بطول بقائه آمین یا رب العالمین **اما مقصد اول** پس در اصول دین است با اشاره بادله واضحه آن بطوریکه بر هر عامی روشن شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات میباید که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قدیر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول نیست که او هم مخلوق دیگری بوده باشد والا تسلسل لازم می‌آید پس هر مصنوعی دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و یگانگی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل بدانکه اصول دین پنج است اول توحید یگانگی خداوند عز شأنه میباشد بشش دلیل **اول** آنکه اگر او را شریک میبود بسبب آن شریک عالم فاسد میشد **دوم** آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در خدا نیست **سیم** آنکه پیغمبران تمام از نزد خدای واحد آمدند و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگری بود اظهار وجود مینمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از آنها اگر قادر باشد بر دفع دیگری دفع آن دیگری خدائی او را کامل مینماید پس باید دفع او را نموده باشد و اگر نتواند خدای عاجز خدا نیست **پنجم** خدا به پیغمبران فرموده که شریک ندارم اگر دروغ گفته دروغ نقص است و خدا ناقص نیست و اگر راست گفته مطلب ثابت است **ششم** میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن متحقق شود و لازم می‌آید

انفصاله هم قدیم باشد و حال آنکه ادّعاء نشده و اگر ادّعاء آن هم بود تسلسل لازم
می‌آید و آن محال است **واما صفات ثبوتیه** ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس
هشت صفت است و مرجع آنها چند صفت است اوّل قدرت دوّم علم سوّم حیوة چهارم
ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد بود و بقیّه صفات او مرجع آن بعلم
و قدرت است و بعضی از صفات افعال اوست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر ثبوت
اینکه اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است **واما صفات سلبیه**
که خداوند عالم از آن منزه و مبرّی است چند صفت است چنانچه علماء ذکر نموده‌اند
اوّل مرکّب بودن - دوّم جسم یا جوهر یا عرض بودن - سوّم دیدنی بودن - چهارم محلّ
حوادث بودن - پنجم شریک داشتن - ششم احتیاج داشتن - هفتم معانی یعنی زاید بودن
صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً زیرا که اینها صفات نقص است
و خدا منزه از آن است دوّم نبوّت بدانکه افراد انسان معاش آنها منتظم نخواهد شد
مگر بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در دفع احتیاجات خودشان و معاونت
حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی
قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه و تعالی چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق
هر کس بر حسب رای ضعیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود و نظام عالم مختل خواهد شد
پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی متعیّن است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان
کامل که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند که بتوانند با او الفت گرفته و تعلّم
آن قانون و احکام را از او نمایند و باید آن شخص کامل و معصوم از خطاء باشد و معجزات
و آیات بیّنات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد به نبوّت او نموده
او را در آن احکام تصدیق کنند یا آنکه مخبری صادق اخبار به نبوّت او نماید پس بدانکه
از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد
مناف خاتم النبیین صلّی الله علیه و آله اجمعین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث

شدند از جانب حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم مبارک حضرت خاتم النبیین را بخلق
دادند و دین آنحضرت باقی است الی یوم القیمة و نبوّت آنحضرت ثابت است بشش دلیل
اوّل آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی استادی را نفرموده و درس نخوانده
و ننوشته و از آنحضرت و اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شده که بی تعلیم معلّم محال
عادی میباشد و صادر شدن این خرق عادت از ایشان معجزه واضحه است **دوّم** آنکه
در کتابهای آسمانی مکرّر بشارت بقدوم مبارک آنجناب داده شده چنانچه در آیات شریفه
قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود و نصاری بودند در آن تکذیب مینمودند
و اگر اینمعنا را تکذیب کرده بودند باید بتواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده **سوّم**
معجزات و خوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده مثل شقّ القمر
و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آنحضرت و امثال آن از معجزاتیکه در کتب ضبط شده است
چهارم آنکه قرآنی از جانب خدا آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده فصحاء عرب را که در
قرآن در مقام تحدّی فرموده فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و همه فصحاء عرب در مقام معارضه
بر آمدند و عاجز شدند **پنجم** آنکه کمالات و اخلاقی از آنحضرت بتواتر رسیده که دارا
آنها مستحق پیغمبری است و زمان آنحضرت زمان طغیان کفر بوده و قاعده لطف اقتضا مینمود
که مثل او مرسل بسوی خلق شود **ششم** آنکه اگر پیغمبر نبود خداوند عالم لازم بود
که شخصی را بگمارد که بطریقی علی کذب او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص
حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوّه ظاهریه یا بطریقی علی دفع مفسد دین را نماید
سوّم معاد جسمانی است که تمام خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف
حساب خواهند آمد بشش دلیل **اوّل** آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالب اجزای آنها
در دنیا داده نمیشود اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم می‌آید که
خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خدا قبیح است **دوّم و سوّم** آنکه خداوند
حکیم تکلیف فرموده بندگان را با موری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب فرموده

و چونکه آن ثواب و عقابها با لعیان در دنیا نیست پس باید در دیگر جائی باشد و الّا لازم می آید مساوی بودن مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضاً کذب لازم می آید چهارم آنکه اتفاق اهل هر ملت حقه بر آن شده پنجم آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد مردم بظلم عالم را فاسد می نمایند ششم آنکه بعد از ثابت شدن نبوت خاصه حضرت رسول صلعم بنصوص متواتره در قرآن بیان آن نموده **چهارم عدل است** و بعضی آنرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل **اول** آنکه ظلم قبیح است و بر خداوند نیست دوم آنکه ظلم نمودن بجهة احتیاج می شود و خدا محتاج نیست سیم آنکه خداوند جل شأنه خود منع از ظلم نموده چگونه خود ظلم می نماید چهارم آنکه در کتابهای آسمانی اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او را می نماید ششم آنکه با احتمال ظلم رفع اعتماد می شود از صدق او **پنجم امامت است** که او را هم بعضی از اصول مذهب شمرده اند و همان دلیلیکه ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج مردم بانبیاء جاری در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ابقاء و حفظ دین خاتم النبیین صلعم و اتمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمه در اثبات امامت نیز جاری است **و امامت خاصه** یعنی دوازده امام که اوصیاء انحصر هستند اول امیر المؤمنین علی علیه السلم دوم امام حسن ع سوم امام حسین ع چهارم امام زین العابدین ع پنجم امام محمد باقر ع ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع هشتم امام رضا ع نهم امام محمد تقی ع دهم امام علی النقی ع یازدهم امام حسن عسکری ع دوازدهم امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره و امامت این بزرگواران ثابت می شود به پنج دلیل اول باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول صلعم فرموده که بعد از من خلیفه دوازده نفر هستند و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده یا این عدد نبودند و هم چنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که

عناد آنها واضح است دوم آنکه هر یک از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاقی ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است سیم علومی که از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و آن خرق عادت است چهارم آنکه از حضرت رسول صلعم نصوص متواتره بامامت ایشان با سمائهم و صفاتهم رسیده چنانکه در کتب مفصله مسطور است

مقصد دوم در فروع دین

و آن احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمده غرض در این مختصر اقتصار بر مهمات احکام عبادات و معاملات و موادیست که مورد ابتلاء عامه ناس میباشد و تتمه احکام موکول بکتب مبسوطه است که از فتاوی حضرت آیة الله حائری در اطراف عالم منتشر است و این مقصد دوم مشتمل است بر چند مطلب

مطلب اول در احکام عبادات است

و قبل از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل قطعی عقلی از آن بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد قطعاً معاش مردم مختل می شود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق است و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند سبحان را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در ضمن چند مسئله **مسئله** بدانکه معنی تقلید اگر چه عمل است لکن کفایت میکند یاد گرفتن فتوای مجتهد که در وقت حاجت عمل نماید **مسئله** اقوی جواز تقلید بر میت است مطلقا بقاءً بلکه در بعض موارد احوط است پس

اگر ممکن شود تقلید مجتهد حی اعلم مقدم است تقلید او بر تقلید غیر اعلم و الا تقلید
غیر اعلم کند با رعایت الاعلم فالاعلم و معین نیست تقلید بر مکلف بلکه جایز است عمل باحتیاط
کند اگر چه در تشخیص موارد احتیاط بعض اوقات محتاج بتقلید است **مسئله** مراد از اعلم
یعنی استادتر بودن در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعیه و در شناختن اعلم و وجوب
رجوع بآن کفایت میکند خبر دادن عدل واحد از اهل خبره که از قول او ظن حاصل شود
در صورت عدم تمکن از علم کما هو الغالب **مسئله** شناختن مجتهد باید بخبر عدلین
یا جمعی از اهل خبره باشد **مسئله** هرگاه شخص با عدم قدرت از اعلم تقلید غیر اعلم کرد
بعد از قدرت باعلم واجب است رجوع باعلم **مسئله** عدول از حی بحی جایز نیست مگر
باعلم **مسئله** هرگاه دو مجتهد مساوی باشند در فقاهت یا علم یا ظن بتفاوت ایشان
هم نرسانند بعد از فحص مخیر است در تقلید هر یک و اگر در اینصورت علم یا مظنه یا ورعیت
یکی بهم رسانند تقلید اورع احوط است بلکه خالی از قوه نیست **مسئله** اگر یکی از آن
دو مجتهد مساوی اوثق در تقوی باشد اوثق مقدم است ولی اعلم عادل مقدم است بر
اعدل عالم **مسئله** ماذون نیست کسی مخالفت احوطهای مطلق کند بلی جایز است
در آنها رجوع بغیر کند با رعایت الاعلم فالاعلم اگر چه عمل کرده باشد **مسئله** تقلید
اعلم واجب مطلق است نه مشروط یا بمعنی که باید تحصیل علم کند و بفهمد که اعلم کیست
مسئله جاهل قاصر هرگاه عملی کند مثل نماز بقصد قربت و مطابق با واقع هم اتفاق
افتاده باشد صحیح است و الا باطل است **مسئله** جایز نیست عمل کردن بقول مشهور
مگر در وقتیکه موافق با احتیاط باشد یا آنکه فتوی مجتهد حی بدست نیاید و احتیاط هم
ممکن نباشد در اینصورت عمل بمشهور جایز است **مسئله** عامی در احکام فرعیه بعقل
نمیتواند عمل نماید بلکه اخذ از مجتهد جامع الشرایط اعلم کند **مسئله** اگر شخص تقلید
کرد کسی را که اخذ بکتاب مجتهد را تقلید میدانست بعد از وفاتش مجتهد حی اعلم تقلید
میت را جایز میداند و او اخذ کند کتاب مجتهد حی را بجهت تقلید ضرر ندارد اگر این مجتهد

اخذ کتاب را تقلید نداند پس این در حقیقت تقلید حی است **مسئله** طریقه اخذ مسائل
سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دوم از عدلین یا از عدل واحد شنیدن که راوی باشد
از قول مجتهد سوم اخذ از کتاب فتوای مجتهد بشرط آنکه سالم و مامون از غلط باشد یقینا
یا بحسب ظن قوی علی الاقوی **مسئله** شخصیکه جایز التقلید است در آن چند شرط معتبر است
اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد یعنی اثنی عشری
باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولد الزنا نباشد ششم آنکه مجتهد باشد
هفتم آنکه حی بوده باشد پس ابتداء تقلید میت جایز نیست **مسئله** عدالت ملکه است
و حسن ظاهر کاشف از ملکه است یا حصول ظنیکه بحد اطمینان و وثوق برسد علی الاحوط
مسئله عدالت عبارت است از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار بر گناهان صغیره ننماید
بجهة ترس از خدا و اصرار بر گناهان صغیره عبارت است از اینکه مداومت نماید بر آن گناهان
صغیره که کرده است هرچند دو دفعه باشد و اگر یک دفعه باشد و عزم دارد که مرتبه ثانیه
آن گناه را بکند بمجرد عزم اصرار متحقق میشود **مسئله** اگر کسی شک کند در اصل تقلید
که آیا تقلید کرده است یا نه اگر شکش پیش از عمل باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد در
ما بقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشکش نیست و عمل گذشته اش
صحیح است و اگر در اثناء عمل باشد مثل نماز اعاده نماید با تقلید **مسئله** هرگاه کسی
شکیات و سهویات و ظنیات و منافیات و سجده سهو را نداند و هیچکدام هم در نمازش
اتفاق نیفتد نمازش صحیح است اما واجب است یاد گرفتن آنها و اگر آنها را عمدا ترک کند
فاسق است **مسئله** طریق شناختن احتیاط مطلق که رجوع بغیر در آن جایز است و مخالفت
آن جایز نیست و احتیاط مستحب که مخالفت بدون رجوع در آن جایز است این است که اگر
مسبوق بفتوی خلاف احتیاط است از خود حکم یا مقرون بقرینه ایست مثل اولی و نحو آن
احتیاط مستحب است و الا مطلق است

مطلب دویم در مطهرات است

مسئله بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن نجاستی بآن از خارج طاهر است و اما در مطهریت پس آب مضاف رفع نمیکند حدثی و نه خبثی را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند زیاد و کر و بیشتر از کر باشد و اما آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیزی را مگر آنکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر برسد باو نجاست منقسم می شود باقسام چند اول آب جاری و آن عبارت است از آبیکه از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم آن است آنچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و تمام نشود مثل آب چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست متغیر شود چه بمقدار کر باشد و چه نباشد دوم آب باران و حکم آن حکم آب جاری است در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن بشرط جریان سیم آب ایستاده پس آن اگر بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود یا قدری از آن و مراد از تغییر که گفتیم تغییر حسی است یعنی متغیر شود بنحویکه رنگ آن بچشم و طعم آن بدهان و بوی آن بدماغ ادراک شود چهارم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر با نجاب کر نجس میشود چنانچه گذشت ولیکن مستحب است کشیدن آب آن هرگاه واقع شود نجاست بلکه غیر نجاست در آن و احوط عمل نو کست و آن بیازده قسم منقسم میشود

اول کشیدن تمام آب چاه از برای ریختن شراب و فقاع و سایر مسکر اینکه روان باشد در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطره از آن سی دلو کفایت میکند هر چند افضل کشیدن تمام آب چاه است و هم چنین کشیدن تمام آب چاه برای ریختن منی و خون حیض و استحاضه و نفاس و گاو نر و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب انگور که بجوش بیاید و دو ثلث آن نرفته باشد و از برای عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال و سگ و خوک هرگاه زنده بیرون آید بنابر احوط و فضله و بول غیر ماکول اللحم حتی انسان غیر بول صبی و مرد هر چند استحباب تمام کشیدن آب نیز در آنها وجه و خوب است و هم چنین از برای بول و فضله نجس العین و خون آن و از برای افتادن فیل و کافر هرگاه در آن بمیرد یا زنده بیرون آید

و سایر نجاستی که نص وارد نشده باشد و از برای کشیدن آب بجهة آنها و اگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه یا مشقت داشته باشد بجهة بسیاری بیرون آمدن آب چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب و تهیه اسباب و شروع در عمل میباید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب و اگر اختلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل و وزیدن در عمل یا بعض روز مشغول عمل نشود عمل را باید اعاده نماید

دوم کشیدن یک کر آب از برای مردن اسب و قاطر و الاغ و گاو ماده **سیم** کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل **چهارم** کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار از ظاهر العین غیر خون حیض و نفاس و استحاضه و در خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن بسی یا چهل دلو خوب است و از برای غایط انسان چه تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دوم اکتفا نمودن بچهل دلو خوب است لکن احوط پنجاه دلو است **پنجم** کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول مرد و مردن گربه و شغال و روباه و خرگوش و سگ و شبه آن **ششم** کشیدن سی دلو از برای وقوع آب بارشی که در آن بول و غایط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها **هفتم** کشیدن ده دلو از برای غایط خشک و خون کم **هشتم** کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر از کبوتر یا شتر مرغ و مردن موش هرگاه از هم پاشد یا نفخ کند و غسل کردن جنب یا مجرد داخل شدن آن در آب و افتادن سگ هرگاه زنده بیرون آید و بول صبی غیر بالغ بعد از آنکه چیز خوار باشد و از برای مردن سام ابرص هرگاه نفخ کرده باشد **نهم** کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی جلال بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد چه نباشد **دهم** کشیدن سه دلو از برای وزغ و عقرب و مار و هم چنین از برای موش اگر از هم نپاشیده و نفخ نکرده باشد **یازدهم** کشیدن یک دلو از برای افتادن پوست وزغ که از او جدا می شود در حال حیوة و از برای بول رضیع در بین دو سال و مردن گنجشک و شبه آن و در دلو معتبر است عادت نوع چاه و آنچه مناسب آن است و اگر بجای دلو کوچک دلو بزرگ بکشند کفایت میکند در

پر بودن دلو طریق متعارف معتبر است

مطلب سیم در باقی مطهرات است

وان چند چیز است **اول** آفتاب وان پاک میکند زمین وبوریا وحصیر را از بول هرگاه
بخشکاند انرا عین آفتاب هرچند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر اینستکه پاک میکند
هر نجاستی را که از برای ان جرمی نباشد هرچند ان نجاست بر زمین وبوریا وحصیر نباشد
بلکه بر غیر ان نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت ومیوه وعلف وباقی چیزهائی
که از زمین میروید مادامیکه در جای خود باشد وقطع نشده باشد وهم چنین حکم دیوار و
سقف حجره ودر وپنجره وادسی وستون ونحو اینها چنانچه فرقی نیست در زمین میان انکه سنگ
باشد یا خاک یا نحو ان بروی خاک فرش شده سنگ وآجر وجص وگچ وآهک ونحو اینها یا نشده
باشد واگر نجاست خشکیده باشد دوباره انرا تر کنند وآفتاب انرا خشک کند کفایت میکند
وفرقی نیست در پاک نمودن ان میان ظاهر وباطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر
بباطن واگر ظاهر خشک باشد ونجاست باطن منفصل باشد از ظاهر بتابیدن آفتاب
پاک نمیشود ولکن در حصیر وبوریا احتیاط نیکو است **دوم** زمین وان پاک میکند ته
قدم وته چکمه وته نعلین را هرگاه نجس شده باشد از نجاستی که از خود زمین حاصل
شده باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هرچند احوط
راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست در کمتر از پانزده ذراع برطرف شود
وهم چنین پاک میکند هرچیزی را که وقاء پا باشد ونه عصای اعرج وزانوی زمینگیر را
یا کعبان را بلکه نه تیره وعصا وعراده وغیره ولی اکتفاء بانچه اول ذکر شد احوط است
بلکه احوط از ان اکتفاء بنعلین وچکمه است وشرط است خشک بودن زمین وطهارت
ان وشرط نیست رطوبت داشتن ماسح از قدم ونعلین وامثال ان هرچند احوط است
سیم استحاله است وان تبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس است بحقیقت چیز دیگر
که نجس نباشد وصورت نوعیه نجس یا متنجس است بصورت نوعیه چیز دیگر که از نجاسات

نباشد واما تبدیل شدن اوصاف یا متفرق شدن اجزا اعتبار ندارد وباعث پاک
شدن نمیشود ودر استحاله انواع بسیار است از قبیل خاکستر شدن یا دود شدن
عذره ومثل ان در غالبیکه از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب است وهم چنین در خزف
هرگاه گل ان نجس باشد اقوی اجتناب است وهم چنین اگر کرم شدن عذره ونمک شدن سگ
وبول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول اللحم وهم چنین شیر یا سرگین یا رجیع شدن غذای
نجس هرچه باشد از برای ان وهم چنین استحاله شدن نجس یا متنجس ببخار وهرگاه علم ببالا رفتن
اجزا ان یا ان بخار بهم نرسد وهم چنین است استحاله عصیر نجس بسرکه وهم چنین شراب هرچند
بعلاج باشد لکن اگر آنچه بان علاج شده باقی باشد احوط اجتناب است **چهارم**
اسلام وان پاک میکند بدن ورطوبت کافر را از آب دهان ودماغ وبلغم وامثال ان وهم
چنین آنچه متصل ببدن او باشد از موی وناخن ودندان واما ظروف وامثال ان وآنچه برطوبت
ملاقات ان نموده باشد نجس است وهم چنین است لباسیکه پوشیده است هرگاه در حالت کفر
رطوبتی بهم رسانیده باشد از بدن ان وباقی باشد در حین اسلام وهرگاه اسلام بیاورد پدر
یا مادر فرزند صغیر پاک می شود **پنجم** کم شدن وان در آب انگور وقتیکه نجس است
که نجاست ان بسبب جوشیدن باشد ولکن آب انگور باتش جوش بیاید اقوی طهارتست
واگر بخودی جوش بیاید یا بهوا احوط اجتناب است مگر انکه سرکه شود واگر شک کند
در انکه انگور میباشد یا غوره بجوشیدن نه حرام میشود نه نجس **ششم** انتقال چیزیکه
محکوم بنجاست باشد باعتبار محل هرگاه نقل شود بمحلیکه محکوم بطهارت باشد بحسب
اسم اگر داخل در اسم ان شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان ونحو ان
هرگاه بخورد انرا حیوانیکه صاحب نفس سائله نباشد مثل کیک وشپش وپشه وکنه وان
در وقتی است که علم داشته باشد بانمعنی مثل اینکه بمشاهده احساس کند واگر نبیند
ونداند طهارت اظهر است واز این باب است اینکه نجس شده باشد هرگاه بکوزا عن در درخت
بدهند وبعروق انها داخل شود پاک خواهد شد بمجرد انکه جزء انها محسوب شود واگر

سال کرده دانکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر با نشد محکوم بنجس نشدن است
هفتم سنگ وکهنه استنجا و حوان بشرایطیکه در محل خود ذکر میشود هشتم
استبراء وکیفیت ان از بول ان است که سه مرتبه از بیخ مقعد تا بیخ حشفه با انگشت
بقوت مسح کند و سه مرتبه از انجا تا سر ذکر را با دو انگشت یا زیاده مسح نماید و سه مرتبه بفشارد
سر ذکر را وبیان حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول می شود واین باب است استبراء از منی ببول
کردن واگر استبراء نکرده باشد نجس است نهم جدا شدن غساله وان پاک کننده است
رطوبتها که باقی بماند بعد از فشردن دهم برطرف شدن نجاست از بدن حیوان غیر
انسان یازدهم برطرف شدن نجاست از بواطن انسان مثل باطن دماغ و گوش
ودهان دوازدهم بیرون امدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر
بقدریکه خون متعارف ازان رفته باشد که باین حکم بطهارت خون باقی مانده می شود
ولکن در اعضاء غیر ماکول مثل سپرز احوط اجتناب است سیزدهم غایب شدن وآن
مطهر بدن مسلم و رخت اوست با علم او بنجاست مشروط بشرط مکلف بودن واستعمال او
در چیزیکه مشروط بطهارت است وبودن او از اشخاص بمبالات علی الاحوط چهاردهم
تبعیت مثل دستی که در حال استنجا وتطهیر لباس وامثال ان تابع مغسول است واطفال
کفار که به تبعیت هر یک از ابوینشان که مسلم شوند پاک میشوند چنانچه گذشت

مطلب چهارم در نجاسات است

وان دوازده قسم است اول ودوم بول وغایط است از هر حیوانیکه حلال گوشت نباشد
وصاحب نفس سائله باشد یعنی خون قوی جهنده که بیرون می آید از رگ در وقت بریدن
تفرقی نیست در غیر ماکول اللحم وصاحب نفس سائله انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی
باشد یا دریائی حرمت خوردن ان اصلی باشد یا عارضی مثل جلال وحیوانیکه شیر خوک را
خورده باشد تا انکه قوت گرفته باشد استخوان ان ازان و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوئه
انسان شده باشد چه در فرج وچه در دبر و در طیور احوط طهارت بول جزء آنها است

واحوط اجتناب است خصوصا از بول خفاش سیم منی است از حیوانیکه صاحب نفس
سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد چهارم خون حیوانی است که صاحب نفس سائله
باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر ان کم باشد ان خون یا زیاد چه از رگ بیاید چه از غیر رگ
مگر خونیکه باقی میماند از ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خون متعارف ازان مگر خونیکه
در عضویکه حرام است خوردن آن بوده باشد مثل سپرز احوط اجتناب است پنجم و
ششم سگ وخوک صحرائی وهمچنین اجزاء هر یک هر چند اجزائی که حیوة در ان حلول
نکرده باشد مانند موی و ناخن هفتم میته است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب
نفس سائله باشد مگر میته آدمی که نجاست ان بعد از سرد شدن وپیش از غسل دادن است
بلکه پیش از سرد شدن و بعد از مردن بنابر اقوی واحوط واجزاء جدا شده از صاحب
نفس سائله نجس است خواه ازان جدا شود در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی
باشد که حیوة در انها حلول کرده وحکم نجس العین گذشت هشتم کافر حتی انکه و
یهود ونصاری ومجوس وحربی وناصبی وغیر آنها وهمچنین است حکم در اجزاء انها هر چند
از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد واحوط اجتناب از اولاد کفار است
پیش از بلوغ واما ظروف والبسه کفار طاهر است ما دامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان به
رطوبت و مانند آن بهم نرسد ومطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست نهم شراب
وهر مسکری که در اصل روان باشد هر چند بخشکد دهم فقاع است وان از جو بعمل
می اید همچنانکه جمعی ذکر نموده اند ومعتبر در ان صدق اسم است در عرف عرب یازدهم
عرق جنب از حرام خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا مرد از زنا
باشد یا لواط یا وطی بهیمه یا غیر انها از انچه حرمت انها ذاتی باشد بلکه در وطی حایض و وطی
در روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن بنابر اقوی اجتناب است دوازدهم عرق شتر
جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط مسئله واجب نیست ازاله نجاست بنفسها
بلکه مستحب است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت نماز وطواف با امکان

و معفو نبودن و از محل سجود و پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف و از برای استعمال کردن
برطوبت در انچه مشروط بطهارت است از خوردن و اشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال
ان مستلزم تعدی نجاست باشد و واجب است ازاله نمودن ان از مساجد و همچنین از مصحف
و آلات مختصه بان مثل جلد و از ضرایح معظمه و روپوش انها بنا بر احوط و حرام است نجس
نمودن مسجد و معفو است خون قروح و جروح مادامیکه خون منقطع نشود بالمره چه جاری باشد
دائما یا نه لکن احوط اعتبار مشقت نوعیه است چه در رخت باشد یا بدن چه مقدور باشد
عوض نمودن رخت یا نه و بدستمال یا کهنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد
جائه ان بد وائی یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان یا نه و همچنین معفو است عرقی
که بان نجس شود که اثنا تو اکثر متیسر است که از ان خالی باشد ولکن عفو از انچه شنیده شد
مخصوص صاحب قروح و جروح است پس اگر ان رخت را دیگری بپوشد عفو از برای ان نیست
و اگر شک کند که خون از قروح و جروح است یا غیر ان معفو نیست علی الاحوط و معفو است
نیز خون کمتر از درهم در رخت یا بدن اگرچه در بدن احوط اجتناب است لکن این در غیر حیض
و نفاس و استحاضه است بلکه غیر خون نجس العین و غیر ما کول اللحم و احوط در مقدار درهم
اکتفا بمقدار ناخن ابهام متعارف است و تربیت کننده طفل صبی یا صبیه اگر یکجامه
نداشته باشد کفا یتمیکند شستن آن در روزی یکمرتبه از بول هر وقت خواهد لیکن بهتر
آنستکه در آخر روز بشوید که چهار نماز را بطهارت یا بکمتر بودن نجاست بجا آورده باشد
مسئله متنجس اگر ببول است در اب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و غساله اولی
نجس است مطلقا و در ثانیه احوط اجتناب است و در اب کر و جاری یکمرتبه شستن کافیست
و در متنجس بغایط و منی یا خون با اب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن
کافی است و اما در کر و جاری اقوی اکتفاء بیکدفعه است هرچند غساله مزیله باشد
مسئله بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در اب کر مثل خزینه یا جاری
مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست پاک است بیرون امدن و تعدد لازم نیست مسئله

اشیاء متنجسه مثل لباس و غیره در اب قلیل تعدد و فشار لازم است و اما در اب کر و
جاری اقوی عدم لزوم تعدد و فشار است مسئله لباسیکه بنیل یا بقم و غیره رنگ
شده باشد نجس شود در تطهیرش مادامیکه اب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در ان
باشد و اب را مضاف نکند پاک می شود و اگر از خود نیل در ان باشد پاک نمی شود و همچنین
اب را اگر از اطلاق بیرون کند و مضاف نماید مسئله اگر شخص دستها یش نجس
باشد و بول و غایط هم کرده باشد و اب هم باشد لیکن کمتر از کر اگر ممکن است ابریق
خود بردارد و بریزد دستها یش تا ازاله نجاست شود و بعد دست را ببرد بمخرج غایط و بدست
دیگر اب بریزد بدست و محل را تطهیر نماید مسئله طفل شیر خوار پسر که هنوز غذا
خور نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر
بریختن اب که بران غلبه کند یکمرتبه کفایت میکند اگرچه احوط دو مرتبه است مسئله
چیزهائیکه قابل فشار نیست مثل چوب و برنج و گندم و شبه اینها یعنی هرگاه آب نجس بجوف
انها برود تطهیر ظاهر انها می شود اما تطهیر باطن انها مشکل است مگر انکه علم بنفوذ اب طاهر
در انها حاصل شود نه بمجرد خیسیدن در اب مسئله هرگاه حب یا کوزه یا شبه آنها
اب نجس بجوف انها برود انها را بخشکانند دو مرتبه در اب جاری یا کر گذارند تا اب در انها
نفوذ کند پاک می شود علی الاحوط مسئله فرش یا لحاف یا حصیر یکه ریسمان دارد اگر
نجس شود داخل اب کر یا جاری نمایند بعد از ازاله نجاست احتیاج بفشار و لکد ندارد
مسئله هرگاه مغز هندوانه یا خربوزه و مانند ان نجس شود باب کر یا جاری پاک میشود
و تعدد لازم نیست اما باب قلیل پس اگر اب بران بریزند که مستولی و مستوعب بر جمیع
اجزاء متنجس شود دو مرتبه و انفصال غساله نیز کرده در اینصورت طاهر میشود و ضرر ندارد
بقاء بعضی اب غساله در ان و همچنین حال در بقاء بعض از غساله مثل لحاف و جامه های
پنبه دار مسئله هرگاه اجر یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند داخل در اب کر یا جاری
نمایند تا اب بجوف انها برود پاک می شود مسئله ظروف اگر نجس شدند در اب کر

[کتابخانه مرک]زی آستان قدس رضوی
(گنجینه کتاب)
۲۲۹۰۵

وجاری یکمرتبه شستن کافی است تعدد لازم نیست **مسئله** ظرفیکه آب دارد اگر سگ دران ولوغ نماید یعنی بطرف زبان بیاشامد واجب است قبل از تطهیر یکمرتبه خاک مالی نمایند و بعد دومرتبه باب بشویند و ازین قبیل است هاون وخاون وامثال اینها **مسئله** تطهیر حوض نجس باب قلیل وظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دیگ اشپزی وقنادی وخم رنگرزی باین قسم است که ابرا از طرف انها جاری نمایند چنانکه همه اطراف انها را بگیرد و بعد از آن غساله را که در میان جمع می شود از ان بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند پاک می شود وظرفیکه غساله بان بیرون می آورند باید پاک باشد وهمچنین دست **مسئله** زغالیکه از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب است **مسئله** بخار یا دود یا شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاک است **مسئله** ممزوج نمودن روغن نجس را باب کر پاک نمیشود **مسئله** غذای پای دندان هرگاه نجس شود دو دفعه زیر اب کر یا جاری کنند یا دو دفعه مضمضه کنند پاک می شود **مسئله** غذا در دهان هرگاه بان خون برسد فرو بردنش جایز نیست **مسئله** ظرف نجس هرگاه باران بران بیارد وجاری شود پاک میشود مگر ولوغ کلب که احوط تعدد و مالیدن خاکست چنانچه گذشت **مسئله** هرگاه دراب دلو نجاست بالا آمد واب دلو باطراف چاه ریخته بطاهر کردن دلو اطراف چاه پاک نمیشود **مسئله** چرک پای دندان که نجس شود بپاک شدن دهن پاک می شود نه غذائیکه پای دندان باشد **مسئله** حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه میکند بنحویکه حکم می شود بطهارت جلدش بشرطیکه نجس العین نباشد ولی مستحب است پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی نمودن بمازو و مانند آن واین حکم ثابت است در خصوص حیوان حرام گوشت واما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز استعمال ان بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه **مسئله** پوست نجس بدباغی پاک نمی شود **مسئله** جلودیکه در بازار مسلمین در دست اینها یافت می شود واطلاعی از تذکیه شدنش نداریم پاکست با احتمال علم آنها به تذکیه

مسئله نجس یا متنجس ثابت می شود بچند چیز اول علم بهم رسانیدن دوم خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید اگرچه صاحب مال نباشد واما در گوشت و پوست وپیه باشک در تذکیه محکوم بنجاست است مگر آنکه از ید مسلم با احتمال علم مسلم بتذکیه یا در سوق مسلمین گرفته شود **مسئله** بعد از علم بنجاست طهارت بچند چیز حاصل می شود اول یقین برفع ان یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذو الید و بشک یا مظنه ثابت نمی شود **مسئله** خون مشتبه بنجس پاکست مگر خونیکه حالت سابقه ان نجاست باشد **مسئله** زمین یا فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سرایت کننده غیری براو وارد شود و بر بالای ان بنشیند یا استعمال کند صاحب خانه لازم نیست او را اعلام کند لکن خودش مباشرت با انها نکند **مسئله** جمعی طعام میخورند یکی از انها فضله موشی در انها دید واجب نیست دیگران را اعلام کند اما خود نخورد بلی اگر احتیاج مباشرت با انها دارد اعلام کند که هرچه نجس شده تطهیر نمایند **مسئله** حنای نجس را اگر بسر یا بریش ببندند بعد از شستن ریش و سر رنگ ان پاکست وآنچه از اجزاء صغار ان باقی بماند بعد از شستن ظاهر ان پاک می شود **مسئله** هرگاه بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر خورد و خون در زیرش بمیرد بعد سوراخی بهم رساند اگر خون استحاله شده است پاکست واگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است در در غیر ناخن

مطلب پنجم در واجبات ومحرمات بیت الخلا رفتن است

واجب است بر کسیکه وارد بیت الخلا می شود بجهة تخلی در آن حال بلکه سایر احوال آنکه بپوشاند از ناظر محترم عورت خود را غیر از زن و کنیزی که در حباله دیگری نباشد چه آن بیننده مسلم باشد چه کافر چه عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و عورت عبارت است از قبل و دبر و بیضتین واحوط پوشانیدن از ناف تا زانو است وبهتر پوشانیدن مابین ساق است واز آن بهتر پوشانیدن تمام بدن است در حال

تخلّی یعنی در مکانی باشد که هیچکس او را نبیند مسئله جایز است نظر کردن بعورت
زن خود و کنیز خود که او را شوهر نداده باشد بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز است نگاه
کردن بعورت شوهر و آقای خود مسئله نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر حرام است
اگرچه آن مکلف بپوشاندن عورت خود نباشد مثل دیوانه و بچه‌ای که جایز
نیست نگاه کردن بعورت طفل ممیز مسئله جایز است نگاه کردن بعورت طفل
غیر ممیز مسئله نشستن در حال تخلّی رو بقبله یا پشت بقبله حرام است مسئله
معیّن است شستن مخرج بول را باب و واجب است که از دو دفعه بشویند اگر تجاوز از
محلّ معتاد کرده باشد والا دو مرتبه احوط است و بهتر اینکه سه مرتبه بشویند و همچنین
لازم است در حال شستن آب یعنی مستولی بر بول شود که رطوبت بول مستهلک شود
مسئله فرقی نیست در حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی مسئله کسیکه ختنه
نشده و پوست سر حشفه او را گرفته باشد اکتفاء بدو شستن آن پوست میکند
و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگرچه ممکن هم بوده باشد مسئله در تطهیر
مخرج غایط مخیّر است میان آنکه از آب بشوید یا بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال
اینها بشرط آنکه نجاست از محلّ معتاد تعدّی فاحش ننموده باشد لکن آب شستن
افضل است مسئله اگر نجاست از محلّ معتاد تعدّی فاحش کرد معیّن است
شستن باب و غیر آن مجزی نیست مسئله حدّی از برای شستن غایط نیست باید
آنقدر بشوید که محلّ از نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایط نماند بلی باقی ماندن
رنگ و بوی آن در محلّ عیب ندارد مسئله استنجاء بسنگ و نحو آن باید بسه عدد
باشد اگرچه بکمتر از آن زایل شود مسئله هرگاه بسه عدد پاک نشود آنقدر زیاد
استنجاء کند تا پاک شود مسئله هرگاه سنگی سه پهلو باشد یا کرباس در هر دفعه
یک گوشه یا یکپهلوی از آن استعمال کند کفایت میکند مسئله استنجاء بغیر آب زایل
نمودن عین نجاست کافی است و در اجزاء ریزه که بعد از دقّت نظر مانده آن معلوم

می‌شود ضرر ندارد مگر آنکه منتقل به محلّ دیگر شود مثل آنکه بخرقه با رطوبت محلّ را
مسح کند و خرقه متأثر شود طهارت آن مشکل است مسئله معتبر است پاک بودن
چیزیکه بآن استنجاء میکند و جایز نیست در این باب استعمال چیزهای نجسه چون
قطعه از پوست میته و هرگاه استعمال کند متعیّن می‌شود شستن محلّ را باب و استعمال
سنگهای پاک و امثال آن بعد از آن کافی نخواهد بود مسئله جایز نیست استنجاء
با استخوان و سرگین و احوط عدم حصول طهارت است نیز و جایز نیست ایضاً اشیاء محترمه
مثل تربت مشاهد مشرّفه و اوراق کتب شرعیه و پاره از جامه کعبه معظمه و نحو آن و گاه
می‌شود که در بعض از صور موجب کفر میشود مسئله اگر اقدام بر معصیت نمود و استعمال
کند محلّ پاک می‌شود اگرچه معصیت کرده مسئله مستحب است که در وقت داخل شدن
پای چپ را پیش گذارند و در بیرون آمدن پای راست را و سنّت است بسم الله گفتن و پرهیز
از آن چیز بسیار که در اخبار وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء
مسئله مکروه است نشستن متخلّی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محلّ افتادن میوه‌ها
و قافله اندازی و در خانه‌ها و رو بآفتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ
حیوانات و در آب چه ایستاده و چه جاری و در جاییکه باعث لعن کردن شخص بشود و خوردن
و آشامیدن در حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلّی و استنجا کردن بدست راست و
دست چپ اگر انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر
خداوند مگر بذکر خداوند و خواندن آیة الکرسی و ایضاً مکروه است بلند کردن مرد بول
خود را یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلّی میان قبرها و بول نمودن
و در باد نشستن در خلا و با خود داشتن نقره سکه دار مگر آنکه بسته باشد مسئله آبی که
در حال استنجا از محلّ جدا می‌شود پاکست و فرقی نیست مابین غساله استنجا از غایط و بول
مسئله جایز نیست وضو گرفتن یا غسل کردن با آب استنجاء اما ازاله نجاست بآن میتوان
نمود و معتبر است در حکم طهارت آب غساله استنجا دو چیز اول آنکه متغیّر بنجاست در بوی

ورنگ و مزه نشده باشد و اجزاء نجس که در زمان استنجا با آب از محل جدا می شود آب را نجس نمیکند مگر آنکه آب را متغیر نماید دوم نجاستی از خارج با و نرسیده باشد مسئله اگر غایط از مخرج تعدی نکرده باشد لیکن در وقت استنجا با حجار و کلوخ تعدی کند که در غالب بغیر معین نحو استنجا معتبر نباشد دور نیست ضرر نداشته باشد والا مشکل است مسئله اگر آب طاهر مشتبه شود با آب نجس هرگاه شبهه محصوره باشد نه رافع حدث است و نه رافع خبث مگر آنکه خبث هریک از دو آب مشتبه بشوید ولی مبتلا می شود بنجاست دیگر مگر آبی را که ثانیاً استعمال مینماید کر باشد و نجاست هم محتاج بتعدد نباشد مسئله آب مطلق اگر مشتبه شود بمضاف رافع خبث نیست مگر آنکه مکرر کند عمل را و اما در رفع حدث احوط اقتصار بر صورت اضطرار است مسئله اگر مشتبه شود آب مباح با آب غصبی جایز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن اطراف شبهه مسئله واجب نیست دست مالیدن در وقت تطهیر نمودن مخرج بول مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بودی یا مذی شود که در این حال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند مسئله آب قلیل مطلق بمجرد ملاقات با نجس نجس می شود مگر آب بریزی و نحو آن در حال ریختن بر چیز نجس بشرطیکه ورود بطریق تسنیم باشد یا بنحو شبیه بتسنیم مسئله آب کر متغیر شود رنگ یا بوی یا طعم آن بملاقات چیزی که در آن عین نجاست باشد نجس میشود بشرطیکه تغییر از نجاست باشد نه از متنجس مسئله استبراء کردن بعد از بول یا بعد از خارج شدن منی واجب نیست بلکه مستحب است لیکن خاصیت آن اینستکه اگر از بول یا خارج شدن منی استبراء کرده رطوبتی خارج شود و معلوم نباشد که بول است یا غیر پاکست و ناقض طهارت نیست بخلاف رطوبتی که پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببول است مگر آنکه یقین نماید که از بول چیزی در مجاری آن باقی نمانده که در اینحال آنچه بیرون میآید پاکست مسئله بلل مشتبهی که از دیوانه یا کسیکه در خواب است پیش از استبراء بیرون بیاید محکوم بنجاست است و فرقی نیست در اشتباه حال بلل آنکه اختبار نماید و تفحص نه دهد یا آنکه متمکن از اختبا

ان بواسطه تاریکی یا غیر آن نشود مسئله کسیکه حشفه او را بریده باشند یا تمام ذکر او را بریده باشند استبراء در حق آن ساقط نیست پس اگر حشفه او را بریده باشند بدل فشار دادن حشفه همان ذکر را سه مرتبه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن ما بین مقعد و ذکر سه مرتبه و اولی عدم اعتبار مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز هم استبراء حاصل می شود مسئله اگر کسی بول کند و بعد وضو بسازد بللی ظاهر شود و نداند که بول است یا غیر آن و شک دارد که آیا استبراء کرده بعد از بول یا نه در اینصورت حکم کند که بول است مثل غیر مستبری پس وضو بسازد و نماز را بعمل آورد بالجمله در صورت شک در استبراء و باید حکم کند که استبراء نکرده مسئله استبراء در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و بلل مشتبه خارج از ایشان پاکست و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را ننمایند

مطلب ششم - در موجبات وضوء است

امور یکه واجب است وضو از برای آنها چهار چیز است اول نماز واجب و در حکم اوست اجزاء منسیه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه دوم طواف واجب و شرط است وضو در صحت هریک از این دو بلکه شرط است وضوء در هر نماز مستحبی نیز سیم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در آوردن از چنگ کافرها از مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه آن و الحاق اسماء انبیاء و حضرت سیدة النساء و ائمه علیهم السلام بآن خالی از قوت نیست و احوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز چهارم نذر و عهد و قسم مسئله موجبات و مبطلات وضوء دوازده چیز است اول بول دوم غایط سیم ریح هرگاه صدا باشد چه بیصدا پس ضرر ندارد باد یکه از فرج زنان بیرون میآید چهارم خواب که غالب شود بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم

منی **هشتم** رطوبت مشتبهه که بیرون آید از حشفه در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه **نهم** استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه **دهم** حیض **یازدهم** نفاس **دوازدهم** مس میت علی الاحوط و اما جنابت اگرچه ناقض و شکننده وضوء هست لیکن موجب غسل فقط است و بآن غسل نماز و غیر آن را بعمل می آورد بدون وضوء و اما در باب از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت اگرچه لازم است غسل و لیکن بغسل تنهائی نماز نمیتواند بکند بلکه وضوء هم از برای نماز بگیرد وجوبا در غیر مس میت و احتیاطا در آن **مسئله** بدانکه حقیقت وضوء دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن شستن روی است از منتهای رستنگاه موی سر تا آخر زنخ بحسب طول و در عرض آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی و دویم شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان بنوعیکه تمام آن شسته شود در طول و عرض و در شستن روی قدری باید رو از اطراف را شست از برای آنکه یقین بشستن محل وجوب حاصل کرده و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد بجهت مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازوی با ذراع است و اما دو مسح اول مسح سر است از پیش روی بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل آنکه بسر انگشت بقدر ناخنی بمالد و احوط و افضل بودن مسح است بقدر سه موضع انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی دوم مسح دو پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت پا است لکن احوط مسح نمودن تا مفصل میان ساق و قدم است و این احتیاط ترک نشود و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است بتمام کف دست و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح کردن بر خلقت متعارف است و اما مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال وضوگیرنده است پس فرقی نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ آن و دراز بودن دست و پا و کوتاه بودن در شستن و مسح نمودن **مسئله** تکرار در مسح نیست بلی هرگاه بجهة آنکه یقین

نماید

نماید تکرار نماید ضرر ندارد و لیکن مراعات نماید که دفعه ثانیه که بجهت تحصیل یقین مسح میکند برطوبت دست باشد نه برطوبت پشت پا **مسئله** شرایط وضوء چند چیز است اول و آن در وضوء و غیر آن عبادت است از قصد بسوی عمل و معتبر است که از اینکه اتیان بآن نماید بعنوان فرمانبری خداوند عالمیان و نیت که طهارت از برا بنا بر اقوی محل معینی ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بآن بجا آورد کفایت میکند **مسئله** جایز است اتیان صلوة واجبه و مندوبه بغسلیکه رافع حدث باشد مثل غسل جنابت قبل از دخول وقت **مسئله** جایز است وضو گرفتن پیش از دخول وقت بقصد بودن بر طهارت یا بقصد بجا آوردن عمل مستحبی که عبادت شرط صحت یا کمال آن است **مسئله** اگر کسی قصد تجدید نماید در وضوء و حال آنکه محدث است یا آنکه بقصد رفع حدث کند در وضوء و حال آنکه محدث نیست اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد و وضوء پس صحیح است و بهتر آن است که آن وضوء را بشکند و وضوء دیگری بگیرد بقصد رفع حدث دوم واجب است ترتیب باینکه اول تمام روی را بشوید بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح سر کند و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است بر پای راست و احوط تقدیم پای راست بر پای چپ **مسئله** هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلا اول دست چپ را شست بعد دست راست را باید عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالات معتبره برهم نخورده باشد و اگر موالات برهم خورده باشد وضو را از سر گیرد **مسئله** اگر تمام اجزاء وضوء در آب باشد یا زیر باران و هر یک را در آب بقصد وضوء در آب حرکت دهد صدق شستن وضوء مینماید بشرط آنکه حرکت دادن عضو شستن از اعلی باسفل صدق کند و باید بعد از حرکت دادن روی بقصد وضوء دست راست را باین قصد حرکت دهد بعد از آن دست چپ را ولی مسح در اینصورت که آب باقیمانده در دستها آب خارج است صحیح نیست و در غایت صحت مسح بآن است که غسل کف دست

چپ را

چپ را بنحو مذکور نماید بلکه بعد از بیرون آوردن از آب اول دست راست بشوید
مسئله واجب است ترتیب میان اجزاء اعضاء وضوء و باید مقدم ندارد جزء پائین‌ترا
بر جزء اعلی که محاذی آن است سیم واجب است موالات یعنی پی در پی بجا آوردن اعمال
وضوء و ظاهرا کفایت میکند در مقام موالات باقی ماندن رطوبت در یکی از اعضا
وضوء مسئله هرگاه بجهة سردی هوا و بخار در عضو سابق اثری باقی بماند و بدانیم
که اگر هوا معتدل میبود هرآینه خشک میشد در اینصورت دوباره بجا آوردن وضوء
لازم نیست و اقوی صحت آن است مسئله در حین شستن دست چپ اگر دست
راست خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد وضو صحیح است مسئله هرگاه
اعضای وضو خشکیده باشد اما در ریش که از حد در گذشته رطوبت باشد باقی
بودن موالات محل اشکال است و احوط اعاده وضو است چهارم واجب است که با
قدرت و تمکن خودش وضو بگیرد و همینکه در عرف نگویند خود وضو گرفته وضوء
باطل است و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضوء و غسل و تیمم
و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت یا بعض از اعمال آورد یا دیگری
بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض را کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت
اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضوء بشرکت غیر شود یا نشود مسئله هرگاه
در حال اضطرار شخص نتواند وضوی خود را بگیرد باید در اینحال معین بگیرد و معتبر در
خشکیدن اعضا در اینحال خشک شدن اعضای وضو گیرنده است نه وضو دهنده و احوط
در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است
اگر یعنی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفا و وضو دهنده بمنزله آلت
باشد پنجم مطلق بودن آب وضوء است خواه آب شور باشد یا شیرین آب دریا باشد
یا نه آب برف یا باران باشد یا نه مسئله هرگاه در میان آب چیزی بریزند مثل نمک
یا گلاب و مانند اینها وضوء را در اینحال میتوان گرفت هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرفته

باشد مسئله با آب قلیان وضوء میتوان گرفت و دفع خبث هم میکند مادامیکه
از اطلاق بیرون نرفته باشد مسئله وضوء گرفتن با آب مشتبه بمضاف در صورت
اعضا صحیح است و صحیح است اگر هر دو وضوء بگیرد ششم آب وضوء نباید غصبی
باشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا فحوی یا شاهد حال و هر
در شاهد حال اضطرار است بعلم مسئله از نهرهائیکه در منازل و راهها است از
دغیرانها است وضوء گرفتن صحیح است مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد
و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا غیر ایشان مضر نیست مسئله اگر کسی سهوا یا جهلا با آب
غصبی وضو بگیرد صحیح است اما قیمت آن را ضامن است هفتم آب وضوء نجس نباشد
پس اگر با آب نجس وضو بگیرد باطل است مطلقا بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت وضو گرفتن
بدون عذر حرام خواهد بود مسئله هرگاه شخص با آب نجس سهوا یا نسیانا یا غفلة
وضو گرفت باطل است و بر این تقدیر فرقی هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم
خوف ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن برد برسیدن مرضی یا زیاد شدن
مرض یا طول کشیدن یا سختی وقت یا بجهة ترس از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از
مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود و لیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن او متضرر شود و این
شرط و شرط سابق بر اینکه آب اضرار باشد از شرایط علمیه است نه از شرایط وجودیه
یا بمعنی که اگر خوف ضرر نداشته باشد هرچند در واقع مضر باشد وضو عیب ندارد
نهم آب غساله استنجا نباشد هرچند آن غساله پاک باشد و شرایط آن در بحث
ازاله نجاسات گذشت دهم آب وضوء مشتبه بنجس نباشد مسئله اگر ممکن
نباشد مگر از این دو آبیکه مشتبه بنجس است تیمم کند یا یکی وضوء بسازد و بعد با آن
دیگر موضع وضو را بشوید اگر هر دو آب کر باشد یا یکی کر است و در آخر استعمال میشود
بنحو مذکور و لیکن احتیاط ترک نشود نظم تیمم و اگر هر دو آب قلیلند اکتفا کند به تیمم

یا بچنین عمداً آب پیش از تیمم علی الاحوط یازدهم واجب است که محل وضوء پاک باشد
از نجاست و هرگاه آب بریزد و جاری بشود از محل وضو بقصد وضوء و طهارت از نجس
وضوء باطل است دوازدهم واجب است مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی
غصبی نباشد **مسئله** هرگاه از روی جهل یا سهو در محل غصبی وضوء گرفت
بعد از فراغ از وضوء ملتفت شود وضوی او صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة
المثل بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عرفاً بگویند عوض دارد سیزدهم واجب است که محل
و همچنین آب وضو غصبی نباشد و ظاهراً با انحصار و عدم انحصار در هر دو صورت وضو
باطل است فرق این است که با انحصار باید بدل به تیمم می شود و با عدم انحصار واجب است
وضوء در غیر آن محل **مسئله** شخص متوضی یعنی وضو گیرنده بمکانیکه ایستاده
و میخواهد وضوء بگیرد غصبی است لیکن هوای آن مکان مباح است یعنی وضو گرفتن
در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس در وقت مسح پا را خارج کند
از محل غصب و وضویش صحیح است **مسئله** غسل کردن در حمام غصبی یا بودن حمام
مباح صحیح نیست اگرچه آب آن حمام غصبی مباح باشد **مسئله** هرگاه از زمین غصبی
آب مباح را بیاورد و در جای مباحی وضو بسازد یا غسل کند وضو و غسلش محکوم به
صحت است هرچند رفتن در آن محل فعل حرام است **مسئله** هرگاه در زمین غصبی
آب باران جمع شود و از آن آب بردارد بجهت دفع حدث صحیح است **مسئله** فاقد
طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهائیکه تیمم بر آن جایز است از برای او یافت نشود احوط
اینستکه بهمان حالت نماز کند و لازم است قضاء آنرا بعمل آورد با طهارت

مطلب هفتم - در احکام جبایر است

مسئله جبیره عبارت است از شکسته بستی که او را در محل شکسته می بندند
لکن حکم در اینمقام منحصر بآن نیست بلکه شامل است کهنه هائیکه بر جروح مانند زخم منتشر

وغیران

وغیر آن مانند قروح یعنی زخم دمل و شبه آن می بندند بلکه شامل است نیز دوائی را
که از ضمادات مانند آنها بر عضو بجهت شکستن یا زخم بودن بجهت مرض وضع نمایند هرگاه صاحب جبیره
بتواند عضو خود را بشوید بی واشستن جبیره یا دست بدارد آب بزیران بدون ضرر یا کم کردن یا بخشن آب بزیران تا آب به
زیر آن برسد بنوعیکه در عرف شستن محل صدق نماید در این حال واجب است
شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره **مسئله** هرگاه عاجز شود از شستن و نتواند
آب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از آن یا بجهت پاک نبودن عضو یا نبودن امکان
تطهیر در این وقت مسح نماید بر روی جبیره با آب و مسح برطوبت و تری که در دست از
بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقی مانده کفایت نمیکند بلکه بهتر مسح با آب است به
نسبتیکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در چنین وقت قصد مسح نمودن
چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بهتر آن است که قصد هیچیک از شستن
و مسح را نکند پس قصد آنچه را که در واقع واجب است نماید پس حکم در اینجا برخلاف
مسح سر و پاها میباشد بجهت آنکه قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره و مسح
بر جبیره است و لازم است مسح نمودن تمام جبیره و وانگذاشتن چیزی از آن بحسب
امکان الی آنچه ممکن نیست تا بیا دشوار است مثل مابین ریسمانها که بر جبیره کشیده شده پس ظاهر سقوط
مسح است بالنسبة بآنها و واجب نیست مسح بدست و کف آن و کفایت میکند واجب است مسح بر همان بشره و افضل جمع
مابین مسح بر بشره و هر آنیکه مسح بآن حاصل شود اگر مسح بدل از غسل باشد
مسئله هرگاه در بعضی از اعضاء زخم باشد و بر آن کهنه و شبه آن نباشد با تمکن
از شستن آنرا می شوید و با عدم تمکن از آن مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از
مسح آن بجهت نجاست موضع یا غیر آن کهنه بروی آن گذاشته آنرا مسح میکند و با تعذر
احوط جمع مابین وضوء بشستن اطراف زخم و تیمم است بلکه جمع مابین وضوء و تیمم
در جمیع صور این مسئله احوط است **مسئله** هرگاه جبیره نجس باشد و غیر آنهم نباشد
که بر روی آن بگذارد باید اطراف آنرا بشوید در موضع شستن و در طرفش را مسح نماید

در

در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازم است
مسئله هرگاه بر یکی از اعضاء مانع از رسیدن آب بزیر آن باشد یا متعذر باشد دشوار
باشد ازالهٔ آن باید مسح بر روی آن نماید و احتیاطاً هم تیمم کند و فرقی نیست در جبیره
ما بین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه
در تمام عضو باشد یا بعض آن و نیز فرقی نیست ما بین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته
باشد یا غیر آن پس مسح میکند بهمان تری آب وضو که بجبیره باقی مانده مسئله
معتبر است در جبیره اینکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنه پاکی بر روی وی گذارد
و بر او مسح مینماید و احتیاطاً هم تیمم نماید ولی معتبر نیست در جبیره بجهت صحت وضو اینکه
نماز در آن جایز باشد پس جایز است در بارهٔ مردان مسح بر جبیره از حریر و جامه از طلا
ولی معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب باشد استعمال آن جایز نیست
و مسح بر آن کفایت نمیکند و بدانکه وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر
و ممکن از وضوی صحیح هرچند وقت وسعت اعادهٔ عمل داشته باشد و احوط اعادهٔ وضوست
بجهت عمل دیگر خصوصاً اگر در اثناء آن عذر برطرف شود

مطلب هشتم در شکوک متعلقه بوضوء است

مسئله اگر کسی یقین در حدث و شک در وضوء داشته باشد باید وضوء داشته
باشد باید وضو بسازد مسئله اگر کسی یقین در وضوء دارد و شک در حدث
بنا را بر طهارت گذارد مسئله اگر کسی یقین هم بحدث و هم بوضوء دارد و شک
دارد که آیا حدث مقدم است یا وضو باید وضو بسازد مطلقا مسئله اگر کسی
بعد از نماز شک کند که آیا وضو داشتم یا نه بنا را بر صحت عمل میگذارد ولیکن از
برای نماز بعد وضو بسازد مسئله هرگاه در اثنای عمل شک در طهارت نمود
احوط اتمام عمل و استیناف آن است با طهارت جدیده مسئله هرگاه بعد از

وضوء یقین کرد که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده اگر موالات برهم نخورده آن جزء
و ما بعد آن را بعمل آورد و وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده وضوء را از
سر گیرد مسئله هرگاه کسی بعد از شروع کردن در شستن عضوی شک نماید در
عضو سابق بر گردد بسوی سابق و از آنجا بجا آورد با مراعات موالات و ترتیب و سایر
شرایط و حکم ظن در آن در این باب حکم شک است و فرقی نیست ما بین شک در اجزاء
و شک در شرایط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شک نماید
باید تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از اینها حجت نیست و کثیر
الشک اعتباری بشک آن نیست مسئله هرگاه موضع وضوء یا غسل را شخص نجس
میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد که ازالهٔ نجاست کرده یا نه وضو و غسلش
صحیح است و از برای بعد تطهیر کند آن موضع را و هرجا که علم دارد بملوس شدن آن
برطوبت تطهیر نماید و بهتر آنستکه این وضو و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده
اعاده کند مسئله هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه
نوم و چه ریح و مراد بحدث مستمر چیزی است که اگر بخواهد در اثناء نماز چیزها که از آن
صادر می شود تجدید طهارت کند حرج شدید لازم آید و هرگاه شخص مسلوس یا
مبطون از برای ایشان زمانی آرام باشد که در آن بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را
بجا آورد انتظار آن زمان را میکشد و اگر نباشد زمانی بر ایشان که وسعت داشته
باشد که طهارت و نماز را بجا آورد ولکن ممکن از این باشد که بدون عسر و حرج نماز را
با طهارت بجا آورد باینمعنیکه در هرجا از نماز که حدثی روی داد طهارت را تجدید
کند ولکن تجدید وضو لازم نیست در اثناء بلکه جایز نیست در صورت احتیاج
بفعل کثیر بلکه اقوی جواز اتیان بصلوة متعدده بوضوء واحد است مادامیکه
محدث نشود بحدث دیگر و واجب است بر مسلوس اینکه پاره از کیسه یا کهنه یا نحو آن
بخود ببندد تا نجاست تعدی بجامه و بدنش نکند و اما وذی و مذی و ودی

و ناخن گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزهائیکه غیر شیعه از اسباب ناقض وضوء
دانسته اند پس هیچیک از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحب است تجدید وضو با مذی
مذی و ودی بذال مهمله **مسئله** مستحب است در وضو گذاشتن ظرفی که از آن
وضو میسازد بطرف راست خود و این در ظرفی است که بتوان از آن بدست آب برداشت
هر چند دست از آن شل باشد و مستحب است آب برداشتن از ظرف بدست راست اگر چه
بجهة شستن آن باشد و بسم الله گفتن در اول آن و هرگاه دست در آب گذارد بگوید
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ و خواندن دعائیکه
وارد شده است در هنگام تسمیه در اول وضو و شستن دستها از زندین پیش از داخل
کردن دستها در ظرفیکه از آن آب برمیدارد و زند مفصل کف دستها و ساعد است
و در وضو از حدث بول و خواب یکدفعه میشوید و از غائط دو مرتبه می شوید و مستحب است
مضمضه و استنشاق و همچنین مستحب است خواندن دعاهائیکه هنگام مضمضه و
استنشاق وارد شده است و همچنین خواندن دعاهائیکه در شستن روی و دستها
و مسح سر و پاها وارد شده است و مستحب است از برای مرد ابتداء نمودن بظاهر ذراع
در شستن اول و بباطن آن در شستن دوم و مستحب است برای زن عکس آن و مکروه است
استعانت جستن بغیر در ریختن آب بر دست و بخوان و همچنین در سایر مقدمات قریبه
وضوء و افضل اینستکه بانی بگذارد آب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق
منقول است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود با محمد حنفیه حضرت
فرمود یا محمد ابی برای من بیاور که وضو بسازم جهة نماز محمد ظرفی را که در آن آب بود حاضر
ساخت بعد حضرت بدست راست آب بدست چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا پس مضمضه فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّي
حُجَّتِي يَوْمَ اَلْقَاكَ وَاَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ پس استنشاق فرمود و گفت
اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِيبَهَا پس روی را

بشست و فرمود اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ
الْوُجُوهُ پس دست راست را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ
بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا بعد دست چپ را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي
بِيَسَارِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِي وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ
النِّيرَانِ پس مسح سر را بجای آورد و فرمود اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ
وَعَافِيَتِكَ پس مسح پاها فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ
الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ پس سر برداشت و
نگاه کرد بمحمد و گفت یا محمد هر که وضو بگیرد مثل وضوی من و بگوید مثل گفتن من می آفریند
خدا تعالی از هر قطره فرشته که تسبیح و تقدیس و تکبیر خدای کند و مینویسد خدای عز و جل
ثواب آنرا بجهة او تا روز قیامت و هرگاه مکلف از وضو فارغ شود بگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و در حدیث وارد است هر که بخواند بعد از اتمام وضوء اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ را و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْئَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةِ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِكَ نمیگذارد
برای او گناهی مگر آنکه محو میکند جناب قدس الهی و در روضة الرضات مذکور است که فرمود
آنحضرت که هر مرد مؤمنی که بخواند در وضویش انا انزلناه را بیرون میآید از گناهان
مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد و ظاهر اینستکه یکمرتبه بوده باشد کافی است
و مستحب است که مقدار آب وضو یک مد بوده باشد و آن چهار یک صاع است

مطلب نهم - در اغسال است

مسئله غسل بر دو نوع است واجب و مستحب انکه واجب است که ببدن مکلف تعلق
میگیرد پنج غسل است غسل جنابت و غسل حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس
و غسل مس میت و اما غسل اموات که ببدن غیر مکلف تعلق میگیرد پس در غیر اینمقام
ذکر خواهد شد و اغسال مستحبه گاهی بنذر و شبه آن واجب می شود و تفصیل هر یک
از اغسال واجبه خواهد آمد **مسئله** سبب جنابت دو چیز است **اول**

بیرون آمدن منی از موضعیکه عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادت بیشتر مردم باشد یا بخصوص شخص باصل خلقت او باشد یا بامر عارض از مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری بجماع باشد یا غیر آن یا احتلام باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگر چه یک قطره باشد و در حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً پایین از پشت یا از سوراخ در قضیب یا در زیر تخمها بیرون آید و خنثی غیر مشکل حکم آن واضح است و خنثی مشکل جنابت آن متحقق میشود به بیرون آمدن منی از هر دو سوراخ یا آن سوراخیکه عادت بیرون آمدن منی او از آن قرار گرفته و در غیر اینصورت مشکل است احتیاط ترک نشود **دویم** جماع است و آن حاصل میشود بغایب شدن حشفه در قبل و دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت بهر دو حاصل می شود هر چند منی بیرون نیاید و همچنین در دبر پسر و جنابت بوطی میت و حیوان و موطوئه شدن از برای آنها اشکال است و همچنین وطی در خنثی و دخول مقطوع الحشفه و بعض آن پس احتیاط در غیر آنها ترک نشود **مسئله** شناخته می شود منی از مرد بسه چیز **اول** شهوت خاصه که منی غالباً با آن حالت بیرون میآید **دوم** جهیدن **سیم** سستی بدن پس از بیرون آمدن آن و لیکن یکی از اوصاف ثلثه در تحقق جنابت کافی است با عدم علم بنافی و اما با علم بعدم یا نه محکوم بجنابت نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمیر ترش در آن نموده اند و اقوی خلاف آن است و اما در حال ناخوشی و ضعف بنیه ظاهراً شهوت کافی است با احتمال سستی بدن و در باره زنان شهوت معتبر است و سستی بدن نیز و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هرگاه خواب ببیند که محتلم شده و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود **مسئله** زن هم ممکن است محتلم شود مثل مرد و بر فرض انزال مثل مرد باشند در وجوب غسل و بخوان **مسئله**

استمنا عبارتست از طلب نمودن منی یا خروج آن بحشفه بیرون را نمودن جنابت متحقق می شود هر گاه بیرون آید منی از مرد و زن بعد غسل و یا شک داشته باشد زن که منی از خود اوست یا از مرد است مثلاً هیچیک نیست غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند باینکه منی از خود او بیرون آمد یا اینکه علم بهم رساند که مخلوط است با منی مرد واجب است اعاده غسل **مسئله** اگر کسی در بدن یا جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که آن منی از خود اوست و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده باید غسل کند و اعاده کند هم نمازی را که یقین دارد در حال جنابت بجا آورده است **مسئله** اموریکه مشروط بغسل است و غسل از برای آنها لازم می شود هشت چیز است **اول** طواف واجب **دویم** نماز مطلقا خواه واجب و خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم آن است اجزاء فراموش شده در نماز و سجود سهو بنابر احتیاط اما در نماز میت و سجده های قرآنیه طهارت لازم نیست **سیم** روزه واجب و تفصیل آن در صوم می آید **چهارم** مس اسماء الله و اقوی حرمت مس لفظ جلالة است که جزء اسمی شده باشد مثل عبدالله و فرقی نیست در اسماء میان لفظ الله و غیر آن بنابر اقوی و اقوی ترک مس نمودن اسماء انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و حضرت زهراء سلام الله علیها است و احوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز هرگاه مقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد **پنجم** درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد و خواه بعد از دخول در آن بسبب احتلام باشد یا غیر آن پس بهر حال واجبست بر جنب بیرون رفتن از آن بلی جایز است بر جنب عبور نمودن در مساجد باینطوریکه از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و کسیکه در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در آن با جنابت عمداً یا سهواً واجبست تیمم نماید بجهة بیرون آمدن از آنها و هر گاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان تیمم باشد در اینصورت بیرون رود بدون تیمم و اگر فرضاً زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر از آن باشد در اینصورت غسل نماید یا تیمم و حرام است بنابر احتیاط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم آنها حکم

مسجد نیز است پس جایز نیست عبور از آنها و اگر در یکی از آنها جنب شود تیمم نموده بیرون آید و بهتر آنستکه رو قبله بحکم مشاهد قرار دهد **ششم** داخل شدن در مساجد بجهة گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که چیزی از مسجد بیرون در حال عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهة برداشتن چیزی از مسجد جایز است **هفتم** خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجبه است و آنها سوره اقرء و سوره والنجم و سوره الم تنزیل و سوره حم سجده میباشد و فرقی نیست میان آیه سجده و غیر آن حتی بسم الله و بعض از آن علی الاحوط هرگاه بقصد سوره سجده گفته شود و مستحب است غسل نمودن هرچند امری موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد **هشتم** واجب است غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است شبه آن که عهد و یمین باشد **مسئله** چیزهائیکه مکروه است در حق جنب چند چیز است **اول** خوردن و آشامیدن مگر آنکه وضو بسازد و یا مضمضه و استنشاق نماید **دویم** خواندن زیاده از هفت آیه از غیر سور عزائم از قرآن و کراهت خواندن هفتاد آیه بیشتر است و بهتر آنستکه هیچ نخواند تا از این حالت بیرون رود **سیم** مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفیدی درمیان سطرها **چهارم** خوابیدن مگر آنکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه اگر نتواند استعمال آب نماید و افضل از برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند **پنجم** خضاب نمودن بحناء و غیر آن همچنانکه مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از تاثیر بخشیدن آن **مسئله** امور یکه مستحب است در حق جنب در وقت غسل چند چیز است **اول** شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل **دویم** مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه **سیم** استنشاق نیز سه دفعه **چهارم** کشیدن دست بر بدن هر جائیکه برسد خصوصا در ترتیبی بلکه سزاوار آنستکه کمال خواطرجمعی در رسیدن آب ببشره تحصیل نماید و موئیکه احتمال بدهد که بجهة مجتمع بودن آن آب بزیر آن نرسد بدست زدن و امثال آن آب بزیر آن برساند و انگشتر و مانند

آنرا بیرون نماید و بیکمهائیکه در بعض جاهای بدن اتفاقی میفتد آب برساند **پنجم** استبراء ببول کردن از برای جنبی که منی از آن بیرون آمده باشد و این نوع استبراء شرط صحة غسل نیست و فایده آن در بحث استبراء گذشت **مسئله** غسل جنابت مجزی از وضوء است در هر چیزیکه مشروط بوضو باشد و اگر در اثناء غسل کردن حدث اصغر روی دهد تمام غسل لازم نیست بلکه کفایت میکند استیناف آن بقصد آنچه بر او است واقعا از غسل تام یا اتمام آن و از برای نماز و مانند آن از چیزهائیکه صحت آنها مشروط است بوضوء وضوء میسازد و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که هر که بعد از وضوء یا غسل جنابت انا انزلناه بخواند گناهان او بریزد چنانچه برگ از درخت بریزد و هر قطره از قطرات آب وضوء و غسل او خدا تعالی ملکی خلق نماید که تقدیس و تسبیح و تکبیر و تهلیل الهی کند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستند و ثوابش از او باشد و گناهانش آمرزیده شود
سُبحانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمدِكَ اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ اَستَغفِرُكَ وَاَتوبُ اِلَيكَ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُكَ وَرَسولُكَ وَاَشهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَخَليفَتُكَ بَعدَ نَبِيِّكَ عَلىٰ خَلقِكَ وَاَنَّ اَولِياءَهُ خُلَفاؤُكَ وَاَوصِياءَهُ اَوصِياؤُكَ **مسئله** غسل بدو قسم است ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی عبارت است از سه شستن اول شستن تمام سر با گردن دوم شستن طرف راست از بدن سوم شستن طرف چپ از بدن و باید در شستن سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین نماید بشستن تمام آن و در شستن طرف راست چیزی از گردن و طرف چپ را بشوید تا خواطرجمع شود و در شستن طرف راست و همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنها با هر یک از طرفین بشوید **مسئله** رسانیدن آب با دست کشیدن ببدن واجب نیست **مسئله** در غسل ترتیبی بقصد سر و گردن تمام بدن را در آب فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ را کافی است **مسئله** بعضی از عضو را ترتیبی و بعضی را ارتماسی بشوید جایز است **مسئله** هرگاه تمام عضو را

باشد و بقصد شستن هر عضو بدن را در آب حرکت دهد کفایت میکند دوم غسل
ارتماسی و آن عبارت است از شستن تمام بدن و فرو بردن بدن در آب و معتبر نیست فرا
گرفتن آب تمام بدن را در یک حال حقیقی بنحویکه هیچیک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگری
فرا نگیرد همچنانکه کفایت نمیکند شسته شدن آن در یک دفعه عرفیه یعنی فرو رفتن
در آب یک دفعه عرفیه غسل نیست بلکه غسل عبارت است از نفس ارتماس که حاصل
می شود بفرو رفتن جزء اخیر از بدن در آب و اگر بعض اجزاء را در آب بشوید مؤخر از بعض دیگر
ضرر ندارد و غسل ترتیبی افضل از ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز **اول**
نیت و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضو شنیدی و همچنین تعیین غسل جنابت
از سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان چند غسل بیک عمل و باید نیت که در اول عمل
در هر یک از ترتیبی و ارتماسی باید باشد بتفصیلیکه در نیت وضوء دانسته شد با
استمرار قصد تا آخر عمل دوم شستن تمام ظاهر بدن و وانگذاشتن چیزی از آن اگرچه
بسیار کم باشد و لازم است زایل نمودن هر چیزیکه مانع باشد از رسیدن آب بظاهر
بشره و دست مالیدن هر چیزیکه بدون دست مالیدن و بدون آن آب بآن نرسد چون موی
انبوه و جبیره حکم بدن را دارد باید دست بمالد تا آب زیر موی برسد ببیانیکه در وضوء صاحب
جبیره گذشت و واجب نیست شستن موی و کفایت نمیکند شستن آن از شستن خود بشره
و مویکه از توابع بشره است مثل موهای دقیق شستن آن لازم است و لازم است بشستن
چیزهائیکه از ظاهر بدن محسوب است مگر آنکه سابقا داخل در باطن محسوب بوده سیم
رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی است چنانچه مذکور شد چهارم مباح بودن آب
و دانسته شد که غیر آب مطلق پاک چیزی را پاک نمیکند و غسل و وضوء بغیر آن جایز
نیست پنجم مباح بودن مکانیکه در آن غسل میکند و همچنین ظرفیکه از آن آب بر
بدن میریزد و جائیکه آب غسل در آن ریخته می شود چنانچه در وضوء گذشت
ششم آنکه خود بدن خود را بشوید با قدرت و تمکن هفتم آنکه مانعی از شستن

نداشته باشد و بیان آن در وضو گذشت هشتم پاک بودن بدن پیش از شستن بلی شستن
سر کردن هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست و احوط اینستکه
پیش از غسل تمام بدن پاک باشد و احکام جبیره بنحویکه در وضو گذشت در غسل
جاری است و احکام هر دو یکی است مگر موالات که در غسل ترتیبی لازم نیست و متفرق
ساختن آن هر قسم جایز است بلی واجب می شود بنذر و شبه آن و بتنگ شدن وقت
و امثال آن ولیکن در اینحال اگر پی در پی نشوید غسل صحیح است **مسئله** هرگاه با اعتقاد
وسعت وقت از برای غسل و نماز غسل کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشته
اگر غسل کرده بقصد امر بآن از بابت آن نماز خاص بر وجه تقیید غسل او باطل است چون
مأمور بآن نبوده و اگر بر وجه تقیید نبود صحیح است و اگر اعتقاد کرد که وقت تنگ است و
تیمم کرد عوض غسل و نماز کرد پس ظاهر شد که وقت تنگ نبوده در صحت تیمم و نمازش
اشکال است **مسئله** هرگاه شخص قصد دادن اجرت حمامی را ندارد یا قصد تمام
دادن ندارد غسلش باطل است هرچند بعد او را راضی کند **مسئله** غسل با لنگ غصبی
اگر مستلزم تصرف در آن باشد چه تر کردن و حرکت دادن چه بغیر این باطل است هم
غسل کردن در حوض مدرسه از برای غیر اهلش مشکل بلکه باطل است بلکه از برای
اهلش نیز چنین است مگر آنکه معلوم باشد عموم وقفیت یا اباحه آن **مسئله** هرگاه
شخص جنب در ماه رمضان یا در روزه غیر رمضان از روی نسیان غسل ارتماسی
نماید غسلش صحیح است چنانچه روزه اش نیز صحیح است **مسئله** بدانکه غسلهای سنت
بسیار است و دور نیست که عدد آن منتهی بصد غسل شود و معروف از آنها چند غسل است
که در این رساله ذکر می شود و آنها بر سه قسم است اول غسلهائیکه تعلق بزمان دارد و
آنها چند غسل است **اول** غسل جمعه و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از
روز جمعه است تا وقت زوال و از زوال تا آخر روز شنبه از قضا میتواند اگرچه احوط
آنستکه بجا آورد بقصد قربت نه قضاء و اگر بترسد که در روز جمعه ممکن از غسل نشود

در روز پنجشنبه جایز است که بنیت قضا هم بجا آورد و هم چنین است حال در شب جمعه
لکن هرگاه ممکن شد اما اعادهٔ آن در روز جمعه پیش از زوال اعاده نماید و اگر ممکن
نشد که در وقت اعاده نماید لکن در خارج وقت ممکن از قضاء شد اکتفا میکند باینکه
پیش بجا آورده است دوم و سیم غسل عید فطر و روز عید قربان است
چهارم غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه است که هشتم ذیحجه باشد
ششم غسل روز عید غدیر که هیجدهم ذیحجه است هفتم غسل روز مباهله که
ان بیست و چهارم ماه ذیحجه است هشتم غسل روز مبعث و ان بیست و هفتم ماه
رجب است نهم غسل روز مولود حضرت رسول و ان هفدهم ربیع الاول است
دهم غسل روز عید نوروز است یازدهم غسل در ماه رجب و ان اول ماه
و نیمه و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است دوازدهم غسل شب نیمه شعبان
سیزدهم غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماه و در شبهای طاق از آن و
مؤکد است در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و
هفتم و بیست و نهم و ظاهر اینست که در هر شبی از شبهای دهه آخر مستحب باشد همچنانکه
ظاهر اینست که در شب بیست و سوم اگر در اول شب غسل را بجا آورد مستحب است
که در آخر شب نیز غسل کند چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره
در اوقات مزبوره وقت معینی نیست اگرچه بهتر آن است که در اول وقت آن بجا آورد
و حدث اصغر و اکبر ناقض هیچیک از اینها نیست

قسم دوم

غسلی است که تعلق بمکان دارد و آن چند جا است اول بجهة داخل شدن بمکه
دوم بجهة داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهة داخل شدن در مسجد الحرام چهارم
بجهة داخل شدن در مدینه مشرفه پنجم بجهة داخل شدن در مسجد رسول صلعم
ششم از برای داخل شدن در روضه مقدسه حضرت پیغمبر صلعم لیکن استحباب غسل

از جهة

از جهة مکانیت معلوم نیست قسم سیم اغسالیکه از برای افعال چند مستحب است
و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و وقوف بمشعر و از برای نحر
و قربانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر صلعم و ائمه صلوات الله علیهم
و از برای اینکه بخواهد امام علیه السلام را در خواب ببیند تا بدین واسطه مقام خود را
بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد و از برای طلب حاجت و بجهة
استخاره یعنی از خدا طلب تقدیر خیر در امور کردن و این دو غسل مخصوص نماز حاجت
و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و خیر جاری است و اکتفا باینها کرده ایم
مسئله از اغسال مستحبه بعد از حصول فعلی از افعال وارد شده است از آنجمله
از برای قضاء مفرط تا احتراق تمام قرص و احوط وجوب غسل است یا رفتن بجهة دیدن
دار کشیده شده یا کشتن چلپاسه است پس از برای آن زمان معینی نیست و در تمام
عمر وقت آن باقی است و آنچه از برای بجا آوردن عملی است بعد از غسل از قبیل غسل
زیارت یا غسل بجهة نماز حاجت و شبه اینها پس اقوی این است غسل در اول روز
کفایت میکند تا آخر آن و هم چنین در اول شب غسل نمودن مجزیست از عمل در آخر شب
بلکه میتوان گفت بغسلیکه در روز بجا آورده است میتواند شب عمل را بجا آورد و همچنین
بعکس و منتقض نمیشود غسل مذکور بخوابیدن پیش از عمل اگرچه در درک مستحب احوط
تجدید است و اما غیر خواب از سایر نواقض پس اقوی آنستکه بسبب آنها غسل منتقض
میشود **مطلب دهم** در احکام حیض و نفاس و استحاضه است هر خون حیض شناخته میشود در حق غالب
زنان در غالب اوقات بسرخی رنگ و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزانیدن فرج هنگام بیرون آمدن
مسئله خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجب است بر او
بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد و اگر یقین کند خون بواسطه زخمی و
مانند آن غیر از استحاضه بهمرسیده چیزی بر او نیست مسئله زنیکه شک دارد در
بلوغ خود هرگاه خونی از او بیرون آمد بصفات حیض آن خون محکوم بحیض است و علامت

بلوغ

بلوغ اوست و مراد از شرطیت بلوغ همین است **مسئلهٔ** حد یأس در قرشیه تمام
شدن شصت سال قمری شرعیست از هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسبت او بنضر بن
کنانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر تنهائی باشد و اما از طرف مادر تنهائی
کفایت نمیکند و از قرشیه در این ازمنه غیر از زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی نبطیه
که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه در حکم قرشیه نیز هستند
حال را دارند و اما در غیر قرشیه پس حد یأس در حق او تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست
خواه کنیز باشد یا آزاد **مسئلهٔ** اشکالی نیست در اینکه حیض با رضاع جمع می شود و در
اجتماع آن با حمل دو قول است اقوی این است که جمع می شود با آن خواه با استبانه و ظهور
حمل باشد یا بعد از آن و خواه در ایام عادت باشد یا پیش از آن یا بعد از آن بلی اگر از عادت
تأخیر افتد تا بیست روز احوط جمع است ما بین تروک حائض و اعمال مستحاضه **مسئلهٔ**
هرگاه خون حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن آن باینطریق است که باید مقداری
پنبه را داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر اینست که وقتیکه میخواهد اینعمل بکند
بپشت بخوابد و پاها را بلند کند بعد از آن که مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد
پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را
فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط نیست در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه
بفرج مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتواند تشخیص بدهد
و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز هر چند بعد ظاهر
شود که خون بکارت بوده است و اگر برجاء مصادفه با واقع بجا آورد با ظهور آن اقوی
مقتضاست **مسئلهٔ** اگر خون حیض مشتبه بخون قرحه شود طریقی از برای شناختن
ندارد و احوط جمع بین تروک حایض و اعمال طاهر است و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل
آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه چیزی از آن بیرون آید که
شک کند که انسان است یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصا اگر نزد عادت اتفاق افتد

حکم بحیض میکنند و همچنین خونیکه زن ببیند در میان سه روز و ده روز و بریده و کمتر
منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه بعد
از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن باشد در حیض خواهد
بود **مسئلهٔ** هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود
تمامی خون و وسط محکوم بحیض است **مسئلهٔ** بدانکه اقل حیض سه روز و اکثر آن ده روز است
پس اگر خون دید بعد از یک روز یا دو روز یا سه روز لکن یکساعت کمتر بود هیچکدام
حیض نیست همچنانکه اقل طهر ده روز است و اکثرش حد ندارد و کفایت میکند در حیض
بودن خون هرگاه سه روز ملفق باشد باینمعنیکه در وسط روز خون ببیند تا وسط روز
چهارم و مشهور اعتبار کرده اند در سه روز اول حیض توالی ایام را بلی بعد از تحقق سه روز
متوالی در اول کفایت میکند حیض بودن بقیه دیدن ایام خون هر چند متفرق باشد پس
هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند کفایت نمیکند در حیضیت لکن محل
اشکال است پس ترک نشود احتیاط بجمع کردن ما بین اعمال مستحاضه و تروک حایض در آن
ایام و نیز شرط کرده اند استمرار خون در سه روز مذکور اگر چه در باطن باشد بر وجهیکه
هر وقت پنبه بگذارد و بیرون آورد خون آلود باشد لیکن اقوی کفایت استمرار عرفی است
باینمعنی که فترات یسیره در بین ضرر باستمرار ندارد بلکه با عدم استمرار عرفی نیز همینکه در سه
روز مقدار معتدبه ببیند که صدق کند که در سه روز خون دیده مراعات احتیاط را ترک نکند
بشرط اینکه سه روز کمتر نشود **مسئلهٔ** بدانکه حایض یا ذات العاده است یا غیر ذات
العاده و اول یا ذات العاده وقتیه و عددیه است یا وقتیه تنها یا عددیه تنها و غیر ذات
العاده یا مبتدئه است یعنی اول خون دیدن اوست و پیش از آن خون ندیده است یا
مضطربه است یعنی مکرر خون دیده لیکن عادتی برای او مستقر نشده است یا متحیره است
و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده باشد و او را ناسیه نیز میگویند و گاهی
مضطربه نیز بر او اطلاق می شود چنانچه گاهی اطلاق می شود مبتدئه بر اعم از مضطربه

مسئله تحقق عادت وقتیه بدیدن خون دو دفعه با عددیه فقط بدیدن خون
دو دفعه محل اشکال است بلکه منتفی است و تحقق عادت این است که باندازه مذکوره شود که
صاحبان عرف اورا دارای عادت گویند پس اگر عدد دو وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه
در دو ماه از غره تا پنجم خون ببیند اورا صاحب عادة وقتیه و عددیه گویند و اگر در عدد
مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در اول ماه پنج روز خون دید از اول و در ماه دوم پنج روز
خون دید از آخر ماه اورا صاحب عادة عددیه گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد
مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دوم شش روز هر دو را از اول ماه خون دید
اورا صاحب عادت وقتیه گویند ولکن گذشت اشکال در آن یعنی تحقق عادت وقتا و عددا
بدیدن خون دو دفعه بلکه تحقق عادة موکول بعرف است بنگر در آن و در صورت عادت وقتی
و عددی یا عادت وقتی تنهائی بدیدن خون ترک عبادت کند هرچند خون بصفت حیض
نباشد و در صاحب عادت عددی تنهائی خلاف است و اقوی عدم ترک عبادت است مگر در صورتی
که خون دارای صفات حیض باشد یا آنکه سه روز گذشته باشد و احوط جمع است میان
افعال مستحاضه و تروک حائض و صاحب عادت هرگاه خون او تجاوز نماید صبر کند و
استظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادة او از ده کمتر باشد و در عدد ایام استظهار
خلاف است و احوط در مطلق ایام بعد از عادت جمع ما بین تروک حائض و افعال مستحاضه است
هرچند بعید نیست تخییر در قرار دادن ایام استظهار را بین یک روز و دو روز و سه روز
تا آخر ده روز و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه
گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت
آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است بی اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز
مخالف با عادت باشد بانکه نتواند مجموع را حیض قرار داد بجهت تجاوز عشره یا عدم
فاصله اقل طهر عادت حیض است و زاید بر آن استحاضه است و اما احکام حیض آنستکه
صحیح نیست از آن نماز نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر

در بین نماز حائض شود نماز باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش
از تمام نمودن سلام واجب نیز اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل
کند دست خود را و تمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد
از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لکن ظاهر آنستکه اگر چنین نکند و نماز را تمام
کند نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن
حیض بر تمام بودن نماز و هم چنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن
داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول صلعم و درنگ نمودن در باقی مساجد بنحویکه
در بحث جنابت گذشت مسئله حرام است در زمان حیض وطی نمودن در قبل حائض
با علم بآن و در باره هر یک از مرد و زن موجب فسق می شود بلکه حلال شمردن آن موجب
کفر است با علم بحرمت آن مسئله هرگاه وطی نمود در زمان حیض زوج زوجه خود را
کفاره بر زن واجب نیست مسئله کفاره وطی در زمان حیض عبارت است از یک
دینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یک مثقال شرعی است و ابتدا از کفاره در اول
حیض است و در وسطش نصف اشرفی است و در آخر آن ربع آن مسئله زینکه
مثلا عادتش شش روز است روز اول و دوم آن اول حیض است و روز سوم و چهارم
وسط حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است مسئله وطی کنیز در زمان حیض کفاره اش
سه مد گندم یا جو است که به سه مسکین بدهند هرچند آخر آن باشد مسئله قول
زنان در حائض بودن و پاک شدن مسموع است اگرچه مظنون باشد که در خبر دادن
کاذب است و هرگاه خبر دهد که در یکماه سه حیض دیده جمیع احکام حیض نسبت به
زمانیکه میگوید زمان حیض است جاری است و اگر احتمال ضعیف برود که راست
میگوید احوط است و واجب است بر زن حائض که بعد از بریده شدن خون حیض
غسل نماید بجهت هر واجبی و مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل
جنابت و کیفیت غسل حیض کفایت از وضو نمیکند مثل سایر اغسال و تقدیم وضو

بر غسل لازم نیست اگرچه افضل است **مسئله** خون نفاس خونی است که در وقت زائیدن از زنان می آید خواه همراه طفل بیاید یا بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده سقط شده باشد هرچند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند که آن مبدء انسان است یا آنکه چهار قابله شهادت بدهند بر آن در صورت مشتبه بودن مضغه و علقه اگر مرتبه میان حیض و نفاس باشد احکام این دو جاری نیست و از برای اقل نفاس حدی نیست پس ممکن است یک لحظه باشد و احوط جمع است میان افعال مستحاضه و تروک نفسا زائد بر ده روز تا هیجده روز و آن نفاس غیر صاحب عادهٔ مستقره است و با عادتش ده روز است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادهٔ مستقره نفاس او بقدر عادت است و اما اگر از ده روز بگذرد عادهٔ او نفاس است و تتمه استحاضه است و بهتر آنستکه بعد از عاده تا ده روز جمع کند ما بین احکام نفسا و مستحاضه ولیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر بعد وسط و آخر یا اول و وسط خون دید نفاس آن طرفین و آنچه زمان ما بین آنست خواهد بود پس کسیکه عادهٔ آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم تا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندیده مگر یک روز از این روزها نفاس آن مختص بعدد دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا خون دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آن است که شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هر چیزیکه بر حائض حرام باشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفساء نیز چنین است

مسئله استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما شناختن استحاضه قلیله

باین نحو است که قدری پنبه در فرج میگذارد اگر خون بآن رسید ولیکن از آن فرا نگرفت قلیله است و شناخته می شود متوسطه که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و شناختن استحاضه کثیره باین نوع است که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد **مسئله** در قلیله غسل لازم نیست ولکن وضو لازم است از برای هر نماز واجب و اگر خواهد نافله بجا آورد هر نماز را یک وضوء باید بعمل آورد و در قسم دوم که متوسطه است یکغسل واجب می شود از برای نماز صبح اگر متوسطه قبل از نماز صبح شود و اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود غسل احوط است و نباید ترک شود اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عشاء متوسطه شود غسل کند و واجب است وضو از برای هر نماز واجب و احوط ساختن وضو است قبل از غسل چه در اینجا و چه در اغسال مستحاضهٔ کثیره و در قسم سوم که کثیره است سه غسل واجب می شود یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشاء که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز را یک غسل کند جایز است و احوط وضوء گرفتن با هر یک از اغسال است و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشا خلاف است و احوط ترک وضو است از برای عشاء در صورت جمع مگر محدث شود بحدث اصغر که در اینصورت وضوء بگیرد و احوط تجدید غسل است برای عشاء و همچنین است عصر در حال جمع با ظهر و واجب بودن غسل و وضوء در سه قسم گذشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل یا وضوء می شود پیش از نماز بهم رسد هرچند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضوء عمل نیاورده باشد از برای خون بعد از دیدن آن ولیکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون یک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثیره بقلیله بر گردد یا قلیله بکثیره بر گردد حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثیره بر گردد بقلیله اکتفا بیک غسل میکند و اگر پیش از غسل ظهر بر گردد بکثیره دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهر این چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلیله بر گردد بمتوسطه در آن

دو را احوط غسل کردن است چنانچه پیش گذشت واحوط آنستکه از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضوء بود وضوء بگیرد و درجائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه هرگاه وضوء گرفت یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود از وضوء یا غسل **مسئله** واجب است بر مستحاضه استبراء نمودن باینکه پنبه را برخود بردارد بعد از انکه متعارف است در معلوم شدن حال ان وانقدر صبر نماید و بعد به مقتضای ان عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن ان یا متوسطه بودن یا کثیره بودن وهم چنین واجب است علی الاحوط که از برای هر نمازی عوض نماید پنبه را یا بشوید انرا اگر نجس شده باشد وهم چنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه باستن است هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از غسل بلکه وضوء نماز را تاخیر نکند واهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون امدن خون مادامیکه متضرر نشود واگر متضرر شود واجب نیست واگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احتیاط آنستکه استیناف غسل کند بقصد انچه بر او است از تمام یا اتمام و وضوء نماید واگر حدث اکبر در اثناء غسل واقع شود اگر همان حدثیکه رفع آن را میکرد واقع شود اعاده غسل نماید بشرط عدم استمرار و حیض و نفاس در حکم واحد است واگر غیر ان واقع شود غسل باطل نمیشود

مطلب یازدهم - در احکام اموات است

مسئله واجب میشود غسل میت بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و فرقی نیست میان کافر و میت مسلم و در حکم میت است قطعه که در ان استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد خواه از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بکوشت اشکال است ولکن مس دندان منفصل موجب غسل نمیشود و فرقی نیست بعد

بعد صدق مس بین اینکه ماس و ممسوس مما تحلهما الحیوة باشد یا انکه نباشد پس واجب است غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگرچه بناخن باشد بلی مس مو موجب غسل نمیشود از جهة عدم صدق مس و هرچه موقوف بر وضوء است موقوف است بر غسل مس میت و وضوء شکسته میشود بسبب مس نمودن میت و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند هم بدانکه غسل دادن واجب کفائی است یعنی اینکه بر همه مکلفین واجب است واگر یکنفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است **مسئله** اولی بغسل دادن میت نسبت بر زن خود شوهر است چه ان زن ازاد باشد چه بنده چه دائمه باشد یا متعه لیکن در متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوب است و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک واگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است وایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد واگر وصیت نموده باشد در غسل دادن احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بر وصیت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل ترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند وایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل است ولیکن کفایت میکند اذن فحوی و شاهد حال و هم چنین است حکم در نماز **مسئله** شرطست که غسل دهنده میت شیعه اثنی عشری باشد **مسئله** شرطست که غسل دهنده میت در ذکوریت و اناثیت مثل میت باشد مگر در محارم با عدم مماثل علی الاحوط و در شوهر و زن و مالک و پسر سه ساله اگر زن اورا غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد اورا غسل بدهد عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که دارای سینه باشد پس واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بران و قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن **مسئله** طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن لیکن نماز نه واجب است

رند مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است علی الاحوط او را در کهنه پیچیدن
و دفن کردن **مسئله** واجب است ازاله نمودن نجاست از بدن میّت پیش از غسل و پوشانیدن
عورت او را از ناظر محترم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه واجب است رو بقبله نمایند
میّت را در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف
پاهای او را متوجه قبله نمایند و منقطع می شود وجوب مذکور بمتحقق شدن وفات مگر
در دفن نمودن و احوط مراعات آن است بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن و فرقی
نیست در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست
غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او برجم یا قصاص و غیر اینها و غسل کرده باشد
بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغسالی را که واجب است از برای میّت و اگر بعد از سه غسل
بمیرد بسبب دیگر واجب است غسل دادن **مسئله** واجب است غسل دادن میّت را بسه آب
اول بسدر دوم بکافور سوم بآب قراح یعنی آب خالص و معتبر است بودن خلیط سدر
و کافور بقدریکه آب را از اطلاق خارج نشود و واجب است ترتیب بنحو مذکور در میان سه
غسل و فرقی نیست در این حکم میان آنکه میّت جنب باشد یا حائض یا نباشد و ترک نشود
احتیاط بغسل دادن میّت را بغسل ترتیبی و کیفیت ترتیبی بنحویست که در غسل جنابت گذشت
و همچنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در آن نماید
مسئله اگر آب میسر نشود برای غسل میّت احوط سه تیمم دادن میّت است باینطور که
تیمم اول را بقصد ما فی الذمه مردداً ما بین بدل از سه غسل و غسل بآب سدر و دوم را
بدل غسل بآب کافور و سوم را بدل غسل بآب قراح و همچنین اگر نترسد بر میّت از
غسل دادن بجهة عارضی مثل سوختن یا آبله بودن و بودن احوط آنستکه او را سه مرتبه
تیمم بدهند چنانچه گذشت و تیمم را بدست خود عمل آورد نه بدست میّت و احوط
جمع است میان دست حیّ و میّت با امکان و اقوی مباح بودن مکان غسل است
مسئله واجب است کفن نمودن میّت را بسه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است

که از

که از سر تا سر بدن میّت را بپوشاند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند
و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد و در لفافه آنکه از طول افزون
باشد که دو سر کفن را توان بست و از عرض بقدری باشد که یک طرف آن بر دیگری هم بیفتد
و احوط در پیراهن بلند بودن آن است تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آن است از سینه
تا بقدم لیکن احوط و اظهر آنستکه زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه
اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بردارند **مسئله** اگر قدر واجب میسر نشود سه پارچه
اکتفا بآنچه مقدور است نماید بلکه اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجب است
در اینحال عورتین تنها را بپوشاند **مسئله** هرگاه طفل زنده باشد در شکم زن میّته
و نتوان او را بیرون آورد پهلوی چپ او را بشکافند و او را بیرون آورند و اگر بدوزند بعد از آن
و دفن کنند **مسئله** هرگاه در بین غسل یا بعد نجس شود بدن او غسل اعاده نمیخواهد
و همچنین اگر حدث سر زند از او و واجب است ازاله آن با امکان اگر چه در قبر هم گذاشته
باشند او را **مسئله** هرگاه همجنسی یا محرمی از برای میّت نباشد و ممکن نشود بدون
لمس او و نظر او را غسل دهند ساقط است غسل دادن و اگر ممکن باشد که غاسل در پس پرده
مثلا کیسه در دست کند و میّت را غسل دهد چنین کند علی الاحوط **مسئله** مکروه است
چیدن ناخن میّت اگر چه بسیار بلند باشد و همچنین موی او و هرگاه جدا شود از او واجب است
که در کفن با او دفن کنند و احوط آنستکه او را غسل هم بدهند **مسئله** هرگاه میّتی را بی غسل
دفن کنند نبش قبر او بجهة غسل دادنش جایز است و اگر نتوانند او را غسل داد نبش قبر کنند
از برای تیمم علی الاقوی و جایز است نبش قبر هرگاه میّت وصیت کرده باشد که او را به
عتبات برند یا کفن غصبی پوشانیده باشند او را یا مالی با او دفن شده باشد هم
تخته که میّت را غسل میدهند و لنگ آن از برای همان میّت ضرر ندارد اما از برای میّت
دیگر احتیاطاً بشویند **مسئله** جایز است در حال تعذر بلکه وجوبش خالی از قوت
نیست تکفین و ستر عورت به نجس و چیزهائیکه جایز نبود در حال اختیار مگر غصبی

مسئله

مسئلهٔ کفن واجب را از اصل مال بر میدارند هر چند قرض داشته باشد مگر زن که کفن او بر ذمهٔ شوهر است هر چند زن مال دار باشد و واجب است بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است با کافور و کفایت میکند در آن مسمّی و این حنوط مخصوص است برای میتی که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نبرند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در این صورت قول بجواز خالی از قوت نیست مسئلهٔ جایز است حمل میت بر جنازه خصوصاً در صورتیکه مسافت بعید باشد یا نقلش بدون مشقتی باشد بر حاملین او مسئلهٔ وضع جریدتین با میت مستحب مؤکد است و باید تر باشد در روایت است مادامیکه تر هست میت را عذاب نمیکنند و بهتر آنستکه از نخل خرما باشد و اگر میسر نشود از چوب سدر و الا از چوب بید یا انار و الا هر چوب تری باشد کافی است و چوب خشک از برای جریده کافی نیست مسئلهٔ واجب است نماز بر هر که شیعهٔ اثنی عشریه باشد مطلقاً چه شهید باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان باشد از ارباب کبائر بواجب کفائی حتی طفلیکه شش سال تمام کرده باشد و کمتر از شش ساله مستحب است اگر زنده متولد شده باشد و اگر مرده سقط شده باشد احوط نماز نکردن است بر او و هم واجب است بر مخالف چه در حال تقیه و چه در حال غیر تقیه و جایز نیست نماز بر کافر چه اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه غیر ذمی و لیکن جایز است بر بعضی فرق مثل ناصبی بلعن کردن بر آن نحویکه می آید و ملحق می شود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر متولد شده باشد از مؤمن یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر لقیط دار السلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد تولد آن لقیط از آن بدانکه نماز میت واجب است بوجوب کفائی بر هر مکلفی لیکن شرطست در صحت آنکه مؤمن اثنا عشریه باشد و اولی بنماز اولی بغسل است و بتفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه بجماعت

و اگر ولی اذن نه دهد احدی را بجماعت و خود نیز اقدام نکند یا غایب باشد اگر سقوط بعذر شرعی باشد منشأ ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند کرد یا اذن ولی یا خود خواهد کرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن امر است بر ولی و این احتیاط ترک نشود هر چند ساقط شدن ولایت در این حال خالی از قوت نیست و اگر نه ولی خود اقدام کند و نه بکسی اذن دهد نه بفرادی نه بجماعت حق او ساقط است و احتیاطاً از طبقهٔ متأخره و از حاکم شرع استیذان نمایند و با عدم امکان از عدول مؤمنین مسئلهٔ بدانکه کیفیت نماز میت آنستکه نیت بکند و پنج تکبیر بگوید و ما بین آنها چهار دعا بخواند بدینطوریکه بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بعد از تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر بفرستد و بعد از سوم دعا برای مؤمنین و مؤمنات کند و بعد از چهارم دعا برای میت بخواند پس تکبیر پنجم بگوید و بهتر اینستکه بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اِلٰهاً واحِداً اَحَداً صَمَداً فَرْداً حَیّاً قَیُّوماً دائِماً اَبَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ و بعد از تکبیر دوم بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْرٰهِیمَ وَ آلِ اِبْرٰهِیمَ وَ صَلِّ عَلیٰ جَمِیعِ الْاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ و بعد از تکبیر سوم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ اَللّٰهُمَّ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا الْمُسَجّیٰ قُدّامَنا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قَبَضْتَ رُوحَهُ اِلَیْکَ وَ قَدِ احْتاجَ اِلیٰ رَحْمَتِکَ وَ اَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْ سَیِّئاتِهِ وَ اغْفِرْ لَنا وَ لَهُ اَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ یَتَوَلّاهُ وَ یُحِبُّهُ وَ اَبْعِدْهُ مِمَّنْ یَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَ یُبْغِضُهُ اَللّٰهُمَّ اکْتُبْهُ عِنْدَکَ فی اَعْلا عِلِّیِّینَ

وَاخْلُفْ عَلٰى عَقِبِهِ فِي الْغابِرِينَ وَارْحَمْهُ وَاِيّانا بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ واگر میت
زن باشد ضمیرها را مؤنث بیاورد و اگر طفل باشد میت چه نماز بر او واجب باشد چه
نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَاَجْراً واگر
میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اِنْ كانَ يُحِبُّ الْخَيْرَ وَاَهْلَهُ فَاغْفِرْ
لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجاوَزْ عَنْهُ واگر ناصبی باشد بگوید اَللّهُمَّ اَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبادِكَ وَبِلادِكَ
اَللّهُمَّ اَصْلِهِ اَشَدَّ نارِكَ اَللّهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ عَذابِكَ فَاِنَّهُ كانَ يُوالِي اَعْداءَكَ وَيُعادِي
اَوْلِياءَكَ وَيُبْغِضُ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ و در نماز مخالف بگوید بعد از تکبیر چهارم اَللّهُمَّ امْلَأْ
جَوْفَهُ ناراً وَقَبْرَهُ ناراً وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيّاتِ وَالْعَقارِبَ و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف نیست
و واجبست در نماز میت قیام و رو بقبله نمودن با امکان و گذاردن سر میت را بطرف
راست نماز گذار و هرگاه عکس بگذارند میت را نماز باطل میباشد چه از روی عمد باشد و
چه از روی فراموشی چه از روی جهل و نیز شرط است بپشت خوابانیدن میت را در حال
مستحب است تیمم از برای نماز میت هرگاه نخواهد غسل کند یا وضو بسازد **مسئله** در
نماز میت عدالت امام شرط نیست **مسئله** واجبست دفن نمودن میت را بوجوب کفائی
بنحوی که پنهان نماید میت را در زیر خاک که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی او
از انتشار و واجبست بجا آوردن او را بدست راست رو بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن
او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند و یا آنکه
بپای او چیز سنگینی مثل سنگ ببندند و در دریا اندازند ولیکن احوط بجا آوردن اول است
با امکان **مسئله** بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت
اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم اولی آن است که بعد از حمد ده مرتبه
سوره انا انزلنا بخواند و بعد از سلام بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوابَها
اِلى قَبْرِ فُلانٍ و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر نماید و آنچه متعارف است که چهل نفر کرده
باشند نصی ندارد و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیب ندارد **مسئله** اگر احد

نماز وحشت را فراموش کرده پول را بصاحبش رد کند و اگر ممکن نشود از برای صاحبش
تصدق بفقراء بدهند

مطلب دوازدهم در احکام تیمم است

بدانکه سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن بچند چیز میشود اول نداشتن آب
بقدر آنچه کفایت کند او را در آن طهارتیکه بر او واجب شده است از وضو و غسل هرچند
بعضی از آن آب داشته باشد و اگر ممکن است مزج کردن غیر کافی را بچیزی از غیرها
که کفایت کند از وضو یا غسل را از اطلاق بیرون نبرد احوط مزج نمودن است و اگر آب بقدری
باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست ازاله نماید نجاست را بآن آب و تیمم
نماید و احوط تقدیم ازاله نجاست است بر تیمم نه عکس دویم ترسیدن از آب بسبب ترس
از درنده یا دزد بر نفس خود یا مال یا عرض خود یا بجهه معتبر نشدن اسباب و آلات آب
کشیدن یا گرم کردن یا احتیاج مر بخواهی باشد که آب بجز در معتبر نباشد او را و امثال آن
و اگر مفقود باشد خریدن آب یا آلاتیکه موقوف است تحصیل آب بآنها بغیره هرگاه
متضرر بآن نشود یا بنحویکه اجحافی در آن نباشد بحسب حال او فرقی در ثمن یا دمثل و غیر آن نیست
و اگر مفقود باشد از برای او کندن چاه بدون عذر و مشقت شدید یا بیرون آوردن
از چاه هرچند بآنکه رخت خود را در چاه کند و آب بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه اجحافی
نباشد در آن سیم آنکه بترسد در استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن
ناخوشی یا صعب شدن علاج ناخوشی از چیزها یکه تحمل آن شاق است عاده و امثال اینها
و کفایت میکند در معرفت حصول ضرر مظنه بهم رسانیدن چه از تجربه باشد و چه از قول طبیب
عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن احتمالیکه باعث خوف شود قوی است و از جمله
ضرر ستمی است و ظاهر حصول آن است بترکیدن دستها یا سوزش و خون افتادن آن
و ترک تیمم در اینحال نشود البته اگر طهارت اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله

اعذار از برای تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد تیمم بسبب
حدوث او و اینکه کفایت نمودن احتمال مساوی نیز قوی است و از جمله اعذار نیز ناامیدی
خواست یا کمی آب و میسر نبودن چاره و واجب است طلب نمودن آب بر مکلف هرگاه ممکن
باشد و ضرری باو نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشته
باشد و مقدار طلب بقدر یک تیر پرتاب است از تیرانداز معتدل اگر زمین پست و بلند
و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بجوید کوره در چهار سمت
مسئله در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد یا غسل کند در اینحال باطل خواهد
بود مگر در بذل مال و تحمل منت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع مقدمات طهارت
باشد نه خود آن **مسئله** تیمم کردن بخاک خالص بی اشکال است چنانچه هرگاه قدرت
نداشته باشد بر خاک و ریگ و رمل و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نمد یا یال اسب یا امثال آن
بی اشکال است و همچنین هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت
و گل و یال الحیوان یا یکی از اینها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار و سنگ و مخیر است در
اختیار نمودن غبار رخت و یال الحیوان و نحو آن و در اینها معتبر است جمع کردن غبار را
و نحو آن را اگر هیچ غبار در اینها بهم نرسد تیمم باینها نکند و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت
میسر نشود و گل میسر شود بآن تیمم کند بشرط آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن
بسبب تنگی وقت و امثال آن و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بخاکست و اگر سنگ و گل مردد
میسر شود احوط جمع است تیمم بهر دو و هرگاه فاقد باشد تیمم نمودن بنجاست احوط است اگرچه
اولی در حال اختیار جواز تیمم بر مطلق وجه ارض است از خاک و کلوخ و سنگ غیر از معادن
و با نبودن هیچیک بغبار هر یک و با عدم آن بگل و با عدم آن فاقد الطهورین است اگرچه
و در جائیکه اقل غسل یا وضوء بآن حاصل نشود بوده باشد و الا وضوء متعین است و احتیاط
در جمیع صور مذکوره مطلوب است **مسئله** واجب است باطن دو کف دست را با هم
در صورتیکه ممکن باشد در حالیکه دو کف بهم باشد و همچنین واجب است مسح کردن

پیشانی از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن هردو کف با یکدیگر و احوط
علاوه نمودن جبینها است که عبارت از دو طرف پیشانی است و همچنین علاوه نمودن
ابروها است و واجب است مسح نمودن پشت هر یک از دو کف دست را از بند دست تا سر
انگشتها بباطن کف دست دیگر و از اطراف حدود هر یک از اعضای تیمم چیزی زیاد نماید
از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب **مسئله** اظهر کفایت کردن یکدفعه زدن است چه
تیمم بدل از غسل باشد چه وضوء احوط این است که تیمم اول را تمام کند و در ثانی اکتفا
بیکضرب جهت پشت دستها نماید **مسئله** بجهت تیمم کشیدن کف دست بر پشت دست
ابحر وا فراگیرد پشت دست را کفایت نمیکند **مسئله** شخص جنب یا حائض که تکلیفش تیمم است
هرگاه تیمم نماید از برای نماز مثلا مکث در مسجد میتوان کرد لیکن احوط و اولی ترک است
و چیزهائیکه بر او حرام بود مباح میشود **مسئله** معتبر است در صحت تیمم آنکه وقت زیاد
از تیمم مخصوص واجبات نماز نباشد پس هرگاه وقت بقدر وضوء و واجبات نماز باقی
باشد باید وضوء بگیرد **مسئله** اگر جزئی از محل مسح باقی بماند که بر او مسح نشده باشد
اگرچه کم باشد تیمم او باطل است **مسئله** تیمم بدل از غسل چه از جنابت باشد یا غیر آن
باطل نمیشود بحدث اصغر مادامیکه عذر او از غسل باقی است و در تیمم او بمنزله غسل است
پس بعد از حدث اصغر اگر آب بقدر وضوء داشته باشد وضوء بگیرد و الا تیمم کند بدل
از وضوء بنا بر اقوی اگرچه احوط اعاده تیمم بدل از غسل است

مطلب سیزدهم - در نمازهای واجبی است

بدانکه نماز واجب یازده قسم است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز آیات و نماز طواف
و نماز عیدین و نماز استیجار و نماز والدین که بر پسر بزرگ واجب است و نماز نذر
و نماز عهد و نماز یمین و نماز میت و آنچه واجب است از نماز یومیه بر هر مکلفیکه
خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری در

شبانه روزی پنج نماز است و آنچه که عند شد در زمان حضور امام علیه السلام است
و اما در زمان غیبت نماز واجب بر پنج قسم است اول فرائض پنجگانه یومیه دوم نماز طواف
سوم نماز آیات چهارم نمازیکه با اجاره یا نذر یا عهد یا امثال آن واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علیحده قرار داده اند پس داخل بر پنجگانه یومیه
میباشد **مسئلهٔ** نماز جمعه واجب تخییری است نه واجب عینی **مسئلهٔ** عدد رکعات
نماز یومیه هفده رکعت است که عبارت میباشد از دو رکعت نماز صبح و نماز
ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز عشا چهار
رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن دو رکعت است **مسـ**
بدانکه نماز مستحبی بسیار است ولکن اقتصار می شود بنافله نمازهای یومیه
شبانه روزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافله ظهر است که پیش
از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد و
چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله عشاء است
که آن را وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشا باید کرد و آن یک رکعت محسوب است
و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن بعد از نصف شب است و هر چند
نزدیک بصبح باشد بهتر است و دو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب
باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافلهٔ
صبح است که پیش از صبح باید کرد و مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات
فریضه شبانه روزی با نافله آن پنجاه و یک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعتی
بیکسلام ایشان نماید و اکتفا بحمد تنها و نخواندن سوره و قنوت میتوان نمود
مسئلهٔ اوقات نماز بر چهار قسم است اول وقت مختص دوم وقت فضیلت سوم
وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص اجزائی هر نماز را بمقداریستکه
ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل شرایط در آن وقت و ادای نماز در آن

واگر از پیش واجد شرایط باشد همان مقدار ادای نماز است و بس اما آنکه وقت
مختص بظهر است مقدار ادای ظهر از اول ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای
عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر زمانی است که بتوان نماز
مغرب را در آن بجا آورد و اما آنکه مختص بعشاء است مقدار ادای چهار رکعت از آخر
نیمه شب است و ما بین اینها وقت مشترک است اما وقت فضیلت نماز ظهر از اول
زوال آفتاب است از دایره نصف النهار در سمت راس تا آنکه سایه مثل شاخص
شود و وقت فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن
شود و بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائی است اما اجزائی ظهر بعد از فضیلة
ظهر است تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر دو وقت است یکی پیش از وقت فضیلت و یکی بعد از
وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت مغرب از وقت غروب است تا برطرف شدن شفق
مغربی و آن سرخیستکه در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت عشا
بعد از برطرف شدن سرخی است که از سمت مغرب بهم میرسد تا ثلث اول شب و اجزائی
مغرب یک وقت است بعد از فضیلت تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول پهن شدن
سفیدی است در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائی است
تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مختص و وقت مشترک نیست **مسئلهٔ** وقت اجزائی یعنی تمام
در آن وقت اداء است ولی فضیلت ندارد **مسئلهٔ** اگر بقدر یک رکعت از آخر وقت باقی باشد
و مصلی او را درک نمود نماز را اداء بجا آورده نه قضاء اگر چه باقی از بعد از وقت بجا آورده
و جایز نیست تأخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن
بر آن و اگر نماز را پیش از وقت بجا آورد باطل است چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد
و چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد و چه ندانسته
باشد چه وقت را بشناسد و چه نشناسد **مسئلهٔ** جایز نیست اعتماد نمودن بظن
در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم و قول دو نفر عادل معتبر است و قائم مقام علم است

علی الاقوی و هرگاه حاصل نشود مظنه از اذان شخص معتمد یا قول یکعادل اعتماد جایز
نیست بلی جایز است هرگاه ممکن نشود علم در هوای ابر و احوط اینستکه در غیر هوای ابر صبر
نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است
باید اعاده نماید نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا آورده و اگر وقت داخل شده
باشد هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند در صورت جواز اکتفا بظن مثل هوای ابر
و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در اثنا
در نماز باشد عدول کند به نیت نماز پیش چه ظهر باشد و چه مغرب و لیکن عدول از
عشاء بمغرب در صورتی است که متذکر شود پیش از دخول در رکوع رکعت چهارم باشد و اگر
بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد
و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند و جایز است نوافل غیر یومیه هرچند قضاء آنها
باشد بعد از داخل شدن اوقات فرائض و پیش از اداء آنها بجا آوردن بنابر اظهر چنانچه
جایز است بجا آوردن نافله از برای کسیکه در ذمه او نماز قضاء فریضه باشد چه نافله
روز باشد چه نافله شب و لیکن احتیاط خوبست در ترک

مطلب چهاردهم — در احکام قبله است

بدانکه قبله مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن تا آسمان و هم چنین تا تحت
زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هرچند در طوافگاه داخل است و واجب است
نمازگذار توجه بعین کعبه در حق قریب و در حق بعید جهت کافیست **مسئله** چیزهائیکه واجب است
در آنها رو بقبله بودن پنج چیز است اول نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر
آن و از آن جمله است نماز میت و نماز مستحبی که بنذر و مانند آن واجب شده باشد بنا
بر وجهیکه موافق با احتیاط است و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم
نماز واجب را دارد و هم چنین فرائض یومیه که بسبیل استحباب اعاده آن مینماید یا
قضا مینماید تبرعاً از جانب میت بجا میآورد حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی

پس

پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد پس واجب است در آنها رو بقبله بودن بنا
بر احتیاط و اگر در وقت راه رفتن و سواری باشد واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتن
و سایر ان از ارکان نماز دوم انسان در حال احتضار سوم میت در حال نماز کردن بر او
بطوریکه سر او بطرف راست نمازگذار و پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میت در هنگام
دفن او را بپهلوی راست بخوابانند و سر او بسمت مغرب و رو و شکم و پیش روی بدن او رو
بقبله باشد پنجم حیوانیکه میخواهند او را ذبح نمایند و نحر که در تحقق ذبح شرطست
رو بقبله نمودن آن در آن حال **مسئله** بدانکه جایز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد
از هر نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد که مملوک باشد بسبب عین و منفعت
هر دو یا منفعت فقط باجاره یا بحبس یا وصیت منفعت برای شخص یا نحو اینها و چه ماذون
التصرف باشد از برای نمازکننده خواه باذن عام باشد و خواه باذن نماز کردن خواه
باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد
حال مالک بتصرف داشته باشد برابطه که در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر
که منشأ رضای مالک باشد و معتبر است علم بهم رسانند از شاهد حال پس اگر علم بهم نرساند
و مظنه بهم رساند نمیتوان نماز بکند در ملک غیر لکن در غیر صحراها و باغاتی است که
بحسب تعارف مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل بوار که نماز در آنها مادامیکه آگاه
راضی نبودن مالک نباشد صحیح است **مسئله** جایز نیست نماز خواندن در خانه پدر و
مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق بدون اذن
ایشان بنابر اقوی و حال آنها با سایر مردم مساوی میباشد **مسئله** هرگاه عمداً در حال
اختیار در ملک غصبی نماز کند باطل است هرچند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد
مسئله اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی نماز کند نماز صحیح است مگر در صورت
جهل بحکم از روی تقصیر و اگر عرفاً اجرت دارد ضامن است **مسئله** هرگاه بغیر حق
کسی را در ملک غصبی حبس کرده اند یا آنکه بجهة نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده

برفتن

برفتن در مکان مغصوب پس اگر چاره بیرون رفتن از مکان غصبی ندارد نمازش صحیح است
مسئله واجب و شرطست پوشانیدن تمام عورت در نماز واجب باقدرت و سجود
و در نماز سنت شرطست چه انکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قبل و
دبر و بیضتین است و الیتین و ما بین رکبتین و سره از عورت نیست و نه ما بین رکبه
و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن
ان در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف دست و ظاهر دو قدم هرچند احوط پوشانیدن
جمیع انها است مگر انقدر از واجب از موضع سجود از پیشانی **مسئله** واجب است
پوشانیدن موی سر بر زنان مگر کنیز و دختر نابالغ **مسئله** واجب است پاک بودن
لباس و بدن مصلی و شرط صحت نماز است **مسئله** شرط است در لباس مصلی که
مباح باشد بتفصیلیکه در مکان نماز ذکر شد **مسئله** هرگاه از روی جهالت یا علم
بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی نمازش صحیح است الی اگر غاصب او
داشته باشد ضامن است **مسئله** جایز است نماز خواندن در لباسهائیکه از جنس
نباتات مثل پنبه و کتان و غیران باشد و همچنین جایز است اگر از پوست حیوان ماکول
اللحم باشد بانکه بمودن هرچند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن رخت
نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد و یا
مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضعی که رسیده است
ببدن مرده با رطوبت **مسئله** اگر لباس مصلی حریر محض باشد از برای مردان حرام
و مبطل نماز است اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیران علی الاحوط
واما از برای زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیر نماز و ممزوج یا نچه نماز بان صحیح
باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه مضمحل نشود بنحویکه بنامند او را
حریر جایز است از برای مردان نیز **مسئله** نماز در لباسیکه مشکوک است بودن آن
از پشم یا کرک غیر ماکول اللحم از قبیل ماهوت و مثل ان ضرر ندارد انشاء الله ه

رخت مصلی طلا باف باشد از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگرچه تنها
عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جایز است **مسئله** انگشتر طلا در دست
نمودن مرد حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد چه
غیر سکه دار در صورتیکه عرفا تزیین نباشد نسبت بمردان **مسئله** حمل متنجس در نماز
در صورتیکه قابل ستر نباشد ضرر ندارد **مسئله** چیزی که ستر عورت توان نمود
نجس یا متنجس باشد به پیچد و در جیب یا بغل گذارند در حال نماز احوط اجتناب است
هرگاه زن غیر لباس نجس پوشیدن چاره ندارد در نماز اگر ناظر محرمی حاضر باشد با
همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محترم هم نباشد تطهیر لباس را نماید
و نماز را بخواند **مسئله** اگر زنی بغیر لباس غصبی لباس ندارد و ناظر محترم نیز حاضر
نباشد در این لباس جایز نیست نماز بخواند **مسئله** اجزای حرام گوشت مثل موی گربه
و غیره در نماز حملش جایز نیست و نماز با او باطل است **مسئله** اجزای انسان مثل
موی و دندان همراه مصلی باشد نمازش صحیح است اگرچه از غیر باشد **مسئله**
هرگاه نجاست در لباس باشد و فراموش کرده باشد تا نماز تمام شود اعاده یا قضاء کند
واگر در بین نماز بخاطرش آمد قطع کند نماز را در وسعت وقت و اگر وقت تنگ باشد
ازخود دور کند و الا بهمان حالت نماز را تمام کند و احوط و اولی قضاء آن است ه
فرش زیر مریض حکم لحاف و دثار ندارد که باید پاک باشد از برای نماز **مسئله** هرگاه
مالی خمس نداده از عین ان مال لباس بخرند و بپوشند و نماز کنند غصب است و نمازشان
باطل است **مسئله** هرگاه شخص بداند که پنج غصبی در عمامه اش هست و نماز کند
نمازش باطل است **مسئله** موی اسب و الاغ و قاطر همراه نماز گذار باشد نمازش
صحیح است **مسئله** شخص در بین نماز مثلا فضله شب پره در مسجد دید نماز را تمام
کند و از بیرون بردن ضرر ندارد **مسئله** پر مرغیکه نمیدانند از حلال گوشتان است یا حرام
گوشت با ان نماز گذارد تعبد نیست که جایز باشد اگرچه احوط اجتناب است ه

مطلب پانزدهم - در اذان و اقامه است

بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش حی علی دو تای آن بلفظ حی علی الصلوة و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح و دو تای آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جزء اذان نیست و لکن بقصد رجحان فی نفسه یا بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوب است و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است و در آخر آن یک تهلیل است و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده است و فصول اقامه هفده و احوط عدم ترک اقامه است نسبت بمرد در غیر موارد سقوط و احوط ترک نمودن اذان و اکتفاء نمودن باقامه است در مواضع چند مثل اذان عصر روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند ما بین فریضتین و همچنین جمع اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد و همچنین از نماز عشاء کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل این مواضع است بنابر اقوی سقوط اذان و اقامه کسیکه وارد شود در مسجدیکه نماز جماعت بکنند و امام فارغ شده باشد هرچند از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در تعقیب و لیکن سقوط در غیر مسجد معلوم نیست بلکه هرگاه اراده جماعت کردن نداشته باشد نیز ساقط است **مسئله** هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش کند و داخل در نماز شود اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جایز است نماز را قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و بعضی قطع نکردن را احوط دانسته اند **مسئله** هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده و لکن بعضی نفرها از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کس گفتن اذان و اقامه جایز است

مطلب شانزدهم - در مقارنات نماز است

بدانکه مقارنات نماز یازده چیز است اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضوء و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت نیت از اول نماز است و حاصل می شود باینکه در حین شروع تکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا آخر نماز و واجبست نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطست در همه نمازها دوم قیام است و واجب است در نماز واجبی خواه یومیه باشد خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن جزء از قیام است که از آن برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هرچند در حال ذکر سنت باشد و اما در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع هر دو رکن است و مراد برکن جزئی است که ترک کردن آن باطل کند نماز را هرچند سهوا باشد **مسئله** قیام یعنی ایستادن بر روی دو پا در حال اختیار و باید پاها را ابعد دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام **مسئله** اگر عاجز شد از ایستادن تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد نشسته تکیه کند و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش به شد بعکس مذکور بر گردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطل است سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است و باطل می شود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع بشود مأموم باعتقاد یاد برخواستن بگوید نماز او

باطل است و واجب است تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بمد و همزه قطع
و بجهر نگوید چه با خفات مسئله هرگاه تکبیری گفت و شک نمود که تکبیرة
الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع باید تکبیرة الاحرام قرار دهد مسئله هرگاه تکبیری
گفت و شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع بنا بتکبیر پیش از
رکوع گذارد چهارم قرائت است و واجب است در رکعت اول و دوم از فرایض خواندن
فاتحة الکتاب و یک سوره تمام پس از آن جایز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل
بجهة امر مهمی و واجب است اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه اینها و از مقامات
سوره ترک هرگاه عمداً مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل می شود بنا بر اصح اگر
اکتفا بان نماید و اعاده سوره را ننماید و الا صحیح است مسئله حمد رکن نماز نیست
بلکه واجب است در نماز واجب و جزء است در همه نمازها چه در نماز واجب و چه در نماز
سنت و جزئیت آن در حال التفات است مس اگر حمد را فراموش کرد نماز باطل
نمی شود ولکن اگر هنوز داخل رکوع نشده بخاطرش آمد پیش از سوره باشد یا بعد از
سوره حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده نماید و اگر داخل رکوع شده باشد و
بخاطرش آمد اعاده حمد بر او نیست و اگر بعد از سوره باشد دو سجده سهو بجهة زیادی
سوره بجا بیاورد احتیاطاً یعنی اگر بعد از سوره بخاطرش آمد که حمد را نخوانده حمد را بجا با سوره
بجهة زیادتی سوره دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع باشد دو سجده سهو
بجهة فراموشی حمد بجا آورد مسئله اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع این شک اعتبار ندارد مسئله هرگاه شک در خواندن
حمد بعد از داخل شدن در سوره کند اعتبار بر این شک نیست بلکه اگر شک در آیه بعد
از داخل شدن بآیه باشد نیز اعتباری ندارد مس واجب است رعایت مخارج
و رعایت حرکات اعرابیه و بنائیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات مد واجب را
که مد متصل باشد واجب دانسته اند ولیکن دلیل واضح بر وجوب مد مطلقاً نیست ولی

احتیاط

احتیاط در مد واجب ترک نشود و حفظ ترتیب ما بین آیات و کلمات و حروف و موالات
ما بین اینها واجب است مسئله در وقف بحرکت و وصل بسکون احتیاط ترک نشود
مس تنوین و نون ساکن اگر بحروف یرملون برسد احتیاط بمراعات ادغام آن ترک
نشود مسئله در رکعت سوم و چهارم مخیر است در خواندن حمد و تسبیح اربعه
و افضل تسبیح اربع خواندن است چه از برای امام و چه از برای ماموم و چه از برای منفرد
مس تسبیح اربع یکمرتبه خواندن کافی است علی الاقوی مسئله چهار سوره عزایم را
در نماز خواندن جایز نیست بلکه حرام است مسئله واجب است از برای مردان در
نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء جهر خواندن در قرائت و در نماز
ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان در نماز جهریه مخیر است و در نماز اخفاتیه
معین است اخفات نمودن و این در وقتی است که نامحرم صوت او را نشنود و الا معین است
اخفات مطلقا پنجم رکوع است و واجب است در هر رکعت از فرایض یومیه یک رکوع و آن
رکن است و زیاد کردن و کم نمودن آن عمداً یا سهواً باطل می شود نماز مگر در جماعت که
زیادتی در آن بنحوی که خواهد آمد مبطل آن نیست و لازم است خم شدن در آن بنحو متعارف
تا بحدیکه هرگاه دستهای او موافق حال او باشد برسد بزانوهای او و احوط رسیدن
کف دست او است مسئله هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و وقت سجده پیشانیش
بمهر نرسیده متذکر شد برگردد بقیام و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید صحیح است و بهتر
احتیاط در اعاده نماز است مسئله هرگاه بقصد رکوع خم شد و فراموش کرد
رکوع را و رفت بسجده و پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد اگر از اول بقصد رکوع
خم شده باشد و بحد رکوع برسد اینصورت داخل نسیان طمأنینه و ذکر است و ظاهراً
نسیان رکوع در وقتیستکه در حال قیام بقصد رفتن بسجود برود تا برسد بحد رکوع
بقصد رفتن بسجده برود که در هر دو صورت ظاهر این است که برخیزد و تمام رکوع را
بجا می آورد و در صورت ثانی احتیاطاً نماز را اعاده کند مسئله ذکر رکوع را ابتدا

ذکرلیث

وکفایت میکند بکمرتبه گفتن ذکر کبیر را که آن گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ است
یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ در حال ضرورت کفایت میکند بکمرتبه و مستحب است
طاق بخواند اذکار که عبارت از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه باشد ششم سجود است
وان واجب است در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت
باطل می شود نماز خواه بعمد باشد یا سهو باشد یا جهل و هم چنین باطل می شود نماز
هرگاه دو سجده زیاد کند در نماز عمداً یا سهواً و کم کردن یکسجده یا زیاد کردن آن
مبطل نیست بنابر اصح مگر آنکه از روی عمد باشد **مسئله** سجود محقق می شود بخم
شدن و گذاشتن پیشانی بر زمین بر وجهیکه عرفاً سجده گفته شود و کفایت میکند در سجده
مقدار درهم از پیشانی بما یصح السجود علیه **مسئله** حد پیشانی بحسب طول از رستنگاه
موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بحسب عرض ما بین جبینین است **مسئله**
چیزهائیکه در سجده معتبر است هفت چیز است اول گذاشتن شکم دستها و زانوها و دو
انگشت بزرک پاها از طرفیکه طول قدم با آن منتهی می شود علی الاحوط با گذاشتن پیشانی
بر زمین و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً باطل می شود بخلاف صورت سهو یا فراموشی
یا بخوان در غیر جبهه **مسئله** هرگاه عاجز از گذاشتن شکم دستها بر زمین شد باید
پشت دستها را بدل از شکم قرار دهد و با عجز از آن هر جا یکف دست نزدیکتر است از
بگذارد والا الاقرب فالاقرب دوم ذکر است و هرگاه اختیار تسبیحه کبری نماید و او
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ است کافی است و اگر تسبیحه صغری را اختیار نمود سه دفعه
سُبْحَانَ اللهِ مجزی است و مستحب است بطاق ختم نماید هرگاه متعدد گفت چنانچه در
ذکر رکوع گذشت سوم طمأنینه و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب چهارم واجب بودن هفت
عضو مذکور بر زمین و تبرزان قبل از شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم برداشتن سر از
سجده اولی و نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر
شد ششم آنکه خم شود از برای سجود تا حدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن

باشد

باشد هفتم گذاشتن پیشانی بر چیزیکه سجده بر او صحیح است **مسئله** در سجده پست
و بلند بودن بقدر یک آجر که چهار انگشت مضموم باشد ضرر ندارد **مسئله** اگر
کسی عاجز شود از سجده کردن یا بلی خم شود بقدریکه بتواند و محل سجود را بلند میکند
بقدریکه نتواند در تپش ترازان سجده نماید و اگر هیچ قسم نتواند خم شود بجای آن بسر
اشاره میکند و اگر نتواند بسر اشاره کند بدو چشم اشاره کند و اگر آنهم نشود بیک
چشم اشاره کند و واجب است برداشتن چیزی را که بر آن سجده کند **مسئله** چیزیکه
صحیح است سجده کردن بر او زمین است و هر چه از زمین میروید مگر چیزهائیکه انسان
میخورد و میپوشد و کاغذ است اگر از غیر حریر باشد چه رنگدار باشد چه بیرنگ و احوط
ترک ما خود از حریر است **مسئله** صحیح است سجده کردن بر تشانه آبنوس اگر چه کنده
باشد **مسئله** بر تنباکو و قلیان سجده کردن جایز است **مسئله** سجده کردن
بر گردو و فندق و بادام و حصه زرد آلو جایز نیست و بر پوست آنها بعد از جدا شدن
از مغز جایز است **مسئله** جایز است سجده کردن بر نخاله گندم و جو و پوست برنج
جایز است سجده بر حصه خرما و برگ درخت و پوست ان و سعف خرما **مـ**
باکی نیست سجده کردن بر برگ انگور بعد از خشک شدن و لیکن قبل از آن مشکل است
مسئله سجده بر میوه غیر ماکول مثل حنظل جایز است **مسئله** معتبر است در آنچه
بر آن سجده میکنند چیزی باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر گل و خاک نرم که
پیشانی بر آن قرار نگیرد صحیح نیست بخلاف آنکه قرار گیرد که ضرر ندارد ولی اگر از گل یا خاک
چیزی بر پیشانی بچسبد باید برای سجده بعد ازاله کند **مسئله** سجده بر زمین افضل است
از سجده بر نباتات و کاغذ و در بهشت که خاک بهتر از سنگ باشد و از همه چیز افضل سجده
بر تربت حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء است زیرا که هفت حجاب را منشکافد
و تا زمین هفتم را نورانی میکند **مسئله** اگر در اثناء نماز چیزیکه بر آن سجده صحیح
باشد گم کند در وسعت وقت جایز است نماز را قطع کند و در تنگی وقت بر پیراهن

شوه

خود که از پنبه یا کتان است سجده کند و الا بر پشت دست و بعد از او بر معادن
هفتم تشهد است و آن واجب است اما رکن نیست در دو رکعت دوم از هر نمازی بعد از
سجده اخیر و در دو رکعت سوم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و کیفیت آن
گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر اینکه متعین است که
باین نحو بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و غیر از این مجزی نیست و واجب است نشستن بقدر
ذکر واجب و هم چنین است قرار گرفتن در حال ذکر واجب است در ذکر محافظت عربیت
مسئله هرگاه فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در
رکوع واجب است برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام کند و از برای
قیام بیجا دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد و هم چنین هرگاه قرائت یا تسبیحات خوانده باشد
مسئله هرگاه بعد از داخل شدن در رکوع بخاطرش آید که تشهد را نخوانده نماز را
تمام کند و بعد از نماز واجب است قضاء تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد
مسئله اگر پیش از سلام متذکر شد که تشهد آخر را نخوانده باید برگردد و تشهد را
بخواند و نماز را تمام کند **مسئله** اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد آخر را
نخوانده آنرا بخواند نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجده واجب هم بجا
آورد اگر منافی که عمداً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد **مسئله** اگر
دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد بخاطرش آمد که دو
سجده را نکرده برگردد و دو سجده را بجا آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد
و دو سجده سهو واجب بجهت سلام بیجا و دو تا بجهت تشهد بجا آورد و اگر منافی عمدی
و سهوی سر نزده باشد و احوط بعد از آن اعاده نماز است **مسئله** هرگاه در رکعت
اخیر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد سجده را بجا آورد نه بقصد اداء و قضا
و نماز را تمام نماید و دو سجده سهو واجب بلکه چهار سجده کند هشتم سلام است

و آن از جمله اجزاء واجبه نماز است بیرون میرود شخص بآن از نماز و کفایت میکند در آن
گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلیٰ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحِینَ یا اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و واجب نیست اَلسَّلامُ
عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ بلی مستحب است و از توابع تشهد دوم است
و بآن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان
نیست اگرچه عمداً باشد و احتیاط در السَّلامُ عَلَیْکُمْ ضم کند وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ را
و ترک نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه
با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن می شود اگرچه بهتر در اینحال
اعاده نماز است نهم ترتیب است و واجب است در نماز ما بین افعال و اجزاء آن و با عمد
آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل می شود و اما سهواً پس اگر در ارکان است یعنی
رکنی را بر رکن سابق مقدم داشته باشد نیز موجب بطلان نماز می شود و در غیر آن چون
اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و هم چنین در اجزاء غیر رکن بعضی نسبت ببعض دیگر مبطل
نیست و با امکان رعایت ترتیب در اینها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان را
عود بسوی سابق و با ترتیب عملا آوردن عملش صحیح است دهم موالات است و آن واجب است
در افعال نماز یعنی پی در پی بودن آنها بنحوی که غالباً محو صورت نماید نشود و هم چنین است
در تکبیر موالات میان کلمات و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاری است نسبت
بکلمات و آیات و حروف و با بقاء محل اعاده مینماید آیه یا کلمه را که رعایت موالات در آن
نکرده و با فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل است و الا صحیح است
بشرط آنکه موالات در نماز فوت نشده باشد یعنی عرفاً نگویند بجهت بی‌موالاتی محو صورت
نماز شد یازدهم ذکر است و آن عبارت است از اذکار در رکوع و سجود و تسبیحات اربع
چنانچه پیش گذشت **مسئله** بدانکه قنوت مستحب مؤکد است در هر یک از فرائض
یومیه چه در صلوه جهریه باشد و چه اخفاتیه و بهتر ترک نکردن آن است و محل آن پیش
از رکوع رکعت ثانیه است بنابر اصح بعد از فراغ از قرائت **مسئله** اگر فراموش کرد

قنوت را وقت برکوع و در رکوع بیادش آمد بعد از رکوع و قبل از سجده بجا می آورد
و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا آورد اگرچه زمانش هم طول بکشد
مسئله هرگاه عمداً کسی قنوت را ترک نمود جایز نیست و در غیر محل بجا آورد و آنچه مذکور
شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پس مستحب است قنوت در هر نافله و موکد است
در نافله وتر **مسئله** در قنوت معتبر نیست قول مخصوصی بلکه کفایت میکند آنچه را که
اختیار میکند از ذکر و دعا **مسئله** جایز است در قنوت گفتن یک بسم الله یا یک
سُبحانَ الله یا یک لا اِلهَ اِلّا الله چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر متابعت
ادعیه ماثوره و ادعیه قرآنیه و کلمات فرج است خصوص در نماز جمعه و وتر **مسئله**
سَلامٌ عَلَی المُرسَلین از کلمات فرج بودنش معلوم نیست و احوط خواندن آن است بقصد
قرآنیت **مسئله** در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن بفارسی
مشکل است و هم چنین است مغلوط الماده

مطلب هفدهم - در تعقیب است

مسئله تعقیب مشغول بودن بعد از نماز است بدعا یا ذکر یا تلاوت یا غیر آنها
از افعال حسنه و تعقیب نماز از سنن اکیده است و منافع دنیّه و دینیّه آن بسیار است
در روایت است کسیکه مشغول تعقیب باشد گویا در نماز است و مروی است که اثر تعقیب
در روزی بیشتر است از مسافرت ببلاد و پیمودن طرق و ظاهر استحباب تعقیب است بعد از
نوافل نیز اگرچه تاکید آن بعد از فرائض بیشتر است و معتبر است در تعقیب آنکه متصل
باجزاء نماز باشد و ظاهر آنستکه تعقیب صدق نکند بر مجرد نشستن بعد از نماز بدون
دعا و بر دعا خواندن بدون جلوس مگر برای مسافر و مضطر و اولی در تعقیب آنستکه
در جای نماز و رو بقبله و با طهارت باشد و معتبر نیست در اذکار و ادعیه عربیت اگرچه
افضل است چنانچه افضل اشتغال بادعیه ماثوره است که در کتب علماء مذکور است

و پاره از آنها از باب تیمن ذکر می شود اول گفتن سه مرتبه اَللهُ اَکبَر بعد از سلام در حالتی
که دستها را بلند کند دوم تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها و بفرموده جمله از
علماء رضوان الله علیهم از افضل تعقیبات است و اگر چیزی از آن افضل بود حضرت
رسالت آنرا هدیه فاطمه طاهره مقرر میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام مروی است
که فرمود که تسبیح فاطمه هر روز عقب هر نماز را دوستتر دارم از آنکه هر روز هزار رکعت
نماز کنم و ظاهر استحباب آن است در غیر حال تعقیب نیز بلکه مستحب نفسی است ولی
در تعقیب و وقت خوابیدن برای دفع خوابهای بد دیدن موکد است چنانچه ظاهر
عدم اختصاص آنست به تعقیب فرائض و کیفیت آن سی و چهار مرتبه اَللهُ اَکبَر بعد از آن
سی و سه مرتبه اَلحَمدُ لله بعد از آن سی و سه مرتبه سُبحانَ الله ه مستحب است
که تسبیح از تربت مقدس حضرت امام حسین علیه السلام باشد و در خبر است
خود آن سبحه تسبیح میکند بدست مرد بدون آنکه او تسبیح گوید سیم لا اِلهَ اِلّا الله
وَحدَهُ وَحدَهُ اَنجَزَ وَعدَهُ وَ نَصَرَ عَبدَهُ وَ اَعَزَّ جُندَهُ وَ غَلَبَ الاَحزابَ وَحدَهُ فَلَهُ
المُلکُ وَ لَهُ الحَمدُ یُحیی وَ یُمیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الخَیرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ
چهارم اَللّهُمَّ اهدِنی مِن عِندِکَ وَ اَفِض عَلَیَّ مِن فَضلِکَ وَ انشُر عَلَیَّ مِن رَحمَتِکَ
وَ اَنزِل عَلَیَّ مِن بَرَکاتِکَ پنجم اَعُوذُ بِوَجهِکَ الکَریمِ وَ عِزَّتِکَ الَّتی لا تُرامُ وَ قُدرَتِکَ
الَّتی لا یَمتَنِعُ مِنها شَیءٌ مِن شَرِّ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ مِن شَرِّ الاَوجاعِ کُلِّها ششم قرائت
سوره حمد و آیة الکرسی هفتم پیش از آنکه پاهای خود را حرکت دهد سه مرتبه
بگوید اَستَغفِرُ اللهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ ذُو الجَلالِ وَ الاِکرامِ وَ اَتُوبُ اِلَیهِ
و هم چنین سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و ایضاً
سنت است بعد از صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ لا حَولَ
وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ که باعث دفع هفتاد نوع از بلاها می شود که پست‌ترین
آنها برص و دیوانگی است و اگر از اشقیاء باشد محو می شود از دیوان اشقیا و نوشته

می شود در تعقیبات **مسئله** بعد از صبح مستحب است بنشیند در جای نماز خود تا طلوع آفتاب و مشغول بذکر خدا باشد **مسئله** دعا خواندن بعد از نماز فریضه افضل است از نماز نافله

مطلب هیجدهم - در نماز آیات است

بدانکه سبب آیات گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها از آن خوف حاصل بشود یا نه و کذلک زلزله و بادهای سیاه و سرخ بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در آسمان ظاهر می شود یا در زمین چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادری از ایشان مثلا حکم نیست ولکن در زلزله خوف شرط نیست **مسئله** وقت اداء کسوف و خسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنا بر اصح و هم چنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن نماز عبارت است از آن وقت و احوط در خسوف و کسوف آنست که پیش از شروع در انجلاء بنیت قربت اداء نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء بنیت قربت مطلقه نماید و اگر مقدار یک رکعت از وقت را درک نماید نماز او اداء است چنانچه در یومیه گذشت اما اگر آیه نوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد مثل زلزله که در اغلب اوقات بر این وجه است و مثل صیحه و رعد و برق شدید پس واجب است که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نمود و مقارن آن بجا نیاورد باید در غیر آن وقت بجا آورد و تا آخر عمر اداء است **مسئله** نماز آیات دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیل این است که تکبیرة الاحرام بگوید حمد و سوره را بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید بعد راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع ذکر رکوع را بگوید و بعد راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و راست شود

و حمد و سوره را بخواند و برود برکوع و راست شود و حمد و سوره را بخواند برود برکوع و راست شود برود بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود و شروع برکعت دوم کند و هم چنانکه در رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد مثل سایر نمازهای یومیه و این طریق افضل و احوط است و جایز است تقسیم کردن یکسوره بر پنج رکوع در اینصورت اعاده حمد ممنوع است بلکه اکتفاء میکند بقرائت حمد در رکعت اولی و ثانیه قبل از سوره **مسئله** نماز آیات پنج قنوت دارد و قنوت آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و در رکعت دوم سه قنوت دارد یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سوم و یکی پیش از رکوع پنجم و این قنوتها مستحب است و واجب نیست و هم چنین مستحب است پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و هم چنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم **مسئله** فرقی نیست در شکیات و سهویات میان نماز آیات و یومیه و هرچه در آنجا معتبر است در اینجا هم معتبر است مگر در رکوعات مثل آنکه شک کند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج یا بیشتر بناء بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است

مسئله مبطلات نماز ده چیز است

اول حدث مطلقا و آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگرچه در میم آخر سلام باشد چه بعمد چه بغیر از فراموشی مگر در مواضعیکه ذکر آنها گذشت از مسئله مبطون و مسلوس و مستحاضه **مسئله** احداثیکه نماز را باطل میکند وضوء و غسل و تیمم را هم باطل میکند **مسئله** حدث اصغر یکه واقع شود و غسل را باطل کرد و یا باعث غسل نمیشود ولکن وضوء باید بگیرد بجهة نماز و هرچه مشروط بطهارت است دوم تعمد تکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو دست بر روی دیگری بنحویکه

اشاره میکنند خواه در زیر ناف و یا در بالا از آن در حال اختیار نه در حال تقیه سیم
التفات کردن تمام بدن است بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بسوی
مابین یمین و یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع
اقسام مذکوره مبطل نماز است چه در حال اشتغال بذکر و چه در حال غیر اشتغال
بذکر و در التفات بروی تنها بطرف پشت سر مطلقا اشکال است اگرچه احوط بطلان است
م‍ـ هرگاه کسی سهوا التفات کند از قبله نفهمد و بکلی خارج نشود یا آن از مشرق
یا مغرب نمازش صحیح است هرچند تمام بدن باشد و در صورتیکه آن مابین مشرق و مغرب
خارج نشود هرچند تجاوز کند از مقدار یکجا جایز است در حال اختیار چهارم تکلم
کردن است عمدا هرچند بدو حرف مهمله باشد و اما سهوا پس مبطل نیست ولی دو
سجده سهو بجا آورد چنانچه در محل خود میاید هرچند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد
یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون رفته است **مسئله** در نماز تنحنح کردن یا
نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن و نحو اینها ضرر ندارد وانکه ذکر شد بکلام ادمیین
بود اما قرائت قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن اینها ضرر
ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمنین کند ظلما یا آنکه آیه سجده
تلاوت نماید و خواندن دو سوره در رکعت واحده صحیح است هرچند کراهت دارد
مسئله اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیت جایز است از برای
مصلی رد آن بلکه واجب است اگرچه سلام بغیر از صیغه قرآنیه باشد **م‍ـ** اگر
ترک کند جواب سلام را نماز او صحیح است اگر با بقاء محل جواب مشغول بذکر یا قرائتی
نشده باشد اگرچه اقوی صحت نماز است مطلقا و لکن گناهکار است و هرگاه آیه
قرآنی مثل سلام علیکم طبتم مثلا بقصد حکایت قرآن باشد و یا بتبع مقصود رد
تحیه باشد ظاهرا ضرر ندارد هرچند مثل صیغه سلام نباشد و بهتر مراعات
مثلیت در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که عبارت از سلام علیکم

والسلام علیک والسلام علیکم و سلام علیکم است پنجم قهقهه کردن است اگرچه
از روی اختیار نباشد علی الاحوط و آن خنده ایست که مشتمل بر آواز و مد و ترجیع
باشد و احوط اجرای احکام بطلان بر مطلق آواز است و تبسم که از لب خنده گویند
مبطل نیست اگرچه عمدا باشد ششم گریستن با آواز است بجهة امر دنیوی خواه از
جهة فوت آن باشد یا از جهة طلب آن لیکن هرگاه سهوا باشد موجب فساد نمیگردد
و در گریستن بی آواز احتیاط لازم مراعات اعاده آن نماز است و گریستن برامر آخرت
اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن امر دنیوی
عمد او باطل است علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که صورت نماز را برهم
زند هشتم خوردن و آشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو بردن چیزیکه در دهن است
ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر از برای کسیکه تشنه
باشد و قصد روزه هم کرده باشد بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید میان محل
نماز گذارد و دوری آب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و اتیان بمنافیات دیگر هم
ننماید نهم گفتن آمین بعد از سوره فاتحة الکتاب عمدا با اختیار ولی در حال سهو و اضطرار
ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات ثنائی دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از
نمازهای چهار رکعتی است و هم چنین باطل میکند نماز را زیاد کردن جزئی یا کم
کردن آن

مطلب نوزدهم - در شکیات است

بدانکه شکیات بر سه قسم است قسم اول اعتباری در او نیست یا بمعنیکه اعتنا
بآن شک نباید نمود قسم دوم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند باطل است
قسم سوم صحیح است با شرایطیکه ذکر می شود **مسئله** آن شکها یکه اعتبار
ندارد بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا بمعنیکه سلام نماز صبح را
مثلا داد شک میکند که آیا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بچنین شکی نکند

صحیح است و هم چنین در سایر نمازها و عدم اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز در صورت نیست
که یکطرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثل اینکه
بعد از فراغ نماز صبح شک کند که آن نماز یک رکعت شد یا سه رکعت در اینصورت
آن نماز باطل است و واجب است که آنرا اعاده نماید دوم شک بعد از وقت یعنی
وقت نماز ظهر یا عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز ظهر و
عصر را کرده ام یا نه اعتبار بشک او نیست و قرار بدهد که نماز را کرده ام سیم شک
بعد از محل مثل آنکه حمد میخواند شک کند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید
که گفته ام و هم چنین در اثناء سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یا نه بگوید
خوانده ام و هم چنین اگر از آیه یا آیه گذشت دیگر شک اعتبار ندارد و هم چنین در هر فعلی
که داخل بفعل دیگر شده حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شک کثیر الشک است
و اعتباری بشک او نیست چه شک او در بین نماز باشد و چه در عدد رکعات و چه
در افعال آنها و چه شک در دو رکعت اول یا دو رکعت آخر و مدار در کثیر الشک نظر باهل
عرف است و واجب نیست بر کثیر الشک اینکه ضبط عمل خود نماید بریک یا چیز دیگر
یا کسیرا مراقب افعال خود کند در نماز اگرچه بهتر این است پنجم شک امام و ماموم است
با ضبط و حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر بر وجه ظن باشد خالی از اشکال نیست و
اعتباری بشک آن نیست بلکه هریک رجوع نماید بدیگری و عمل بمقتضای آن کند و
کیفیت اطلاع هریک از دیگری باشاره و قرائن و آیات مناسب حال و ذکر است مثل
آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت بگوید و اگر هریک یقین بر چیزی داشته
باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند **مسئله** آن شکهائیکه در هر
صورت نماز را باطل میکند هشت قسم است اول شک در رکعات نماز دو رکعتی
از نمازهای واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف و غیره مگر نماز
احتیاط که ذکر خواهد شد دوم شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی مثل نماز

مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط
این است که فکر کند تا از صورت نماز که دارد بیرون نرود و اگر هنوز بیرون نرفته
اگر علمش بیک طرف برگردد حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش صحیح است
و اگر علمش بسه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و اگر در شک
بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از آن نمازش
باطل است سیم شک در نمازهای چهار رکعتی که پای یک در میان باشد و در
هر جا که شک اتفاق افتاده و در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در
نمازهای چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت
میخواند شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا سه رکعتی بعد از فکر اگر علم یا ظنه اش
بجائی نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد یا در قیام
یا بعد از رکوع و خواه در سجده اول باشد و خواه در سجده دوم و لیکن در سجده دوم
بعد از تمام شدن و قبل از رفع رأس معامله شک نماید و اعاده لازم نیست پنجم
شک دو و پنج یا زیاد تر هرچند بعد از اکمال سجدتین باشد ششم شک ما بین سه
و شش یا زیاد تر هفتم شک ما بین چهار و شش یا زیاد تر هشتم شک رکعات که
دو طرف شک را نداند یا آنکه نداند چند رکعت کرده **مسئله** شکوک صحیحه در
نمازهای چهار رکعتی نه صورت است اول شک بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین
که باید بنا را بر سه گذارده و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته بعمل آورد و احوط اختیار یک رکعت ایستاده است و ترک نشود این احتیاط
دوم شک ما بین سه و چهار در هر جا که باشد چه در قیام یا رکوع یا سجود بنا را
بر چهار گذارد و بعد از نماز دو رکعت نشسته یا رکعت ایستاده بعمل آورد و در این
صورت احوط اختیار دو رکعت نشسته است سوم شک میانه دو و چهار است بعد از
اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و بعد از نماز دو رکعت ایستاده بجا آورد

چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و
بعد از نماز دو رکعت ایستاده بجا آورد بعد دو رکعت نشسته پنجم شک میان چهار
و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد
ششم شک میان چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند و شک او برمیگردد به
شک مابین سه و چهار و بنا را بر چهار گذارد و بعد از تشهد و سلام دو رکعت نماز
نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد هفتم شک میان سه و پنج در حال قیام که باید
بنشیند و شک او برمیگردد بشک مابین دو و چهار باید بنا را بر چهار گذارد و دو
رکعت نماز ایستاده بجا آورد هشتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام که باید
بنشیند و شک او برمیگردد مابین دو و سه و چهار و بعد از تمام نماز دو رکعت نماز
ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته نهم شک مابین پنج و شش در حال قیام باید
بنشیند و شک او برمیگردد بشک میان چهار و پنج بنا را بر چهار گذارد و دو سجدهٔ
سهو بجا آورد و برای هر کدام از قیام بیجا و قرائت یا تسبیحات که گفته نیز دو سجدهٔ
سهو بجا آورد و در چهار صورت اخیره احوط اعادهٔ اصل نماز است و این احتیاط ترک
نشود **مسئله** بدانکه جایز نیست بمجرد حصول شک عمل بمقتضای ان کند یا به
بطلان نماز یا بنا گذاردن بر طرفی بلکه باید اولا قدری تامل و فکر کند تا یقین یا ظنّه
بطرفی حاصل شود یا انکه شک مستقر شود بلکه در شکوک غیر صحیح احوط آنستکه آن
قدر تامل و تروی کند تا صورت نماز محو شود اگرچه اقوی جواز باطل کردن نماز است
بعد از استقرار شک **مسئله** هرگاه شخص نماز ظهر و عصر را بجا آورد بعد یقین
نمود که یکی از این دو نماز را در سه رکعتی سلام داده ظاهر اینستکه اگر یک نماز چهار
رکعتی بجا بیاورد بقصد ما فی الذمه کافی باشد اگر منافی بعمل امده باشد م
شخص نماز احتیاط را فراموش کرد و بعد از منافی بنماز مشغول شد در بین نماز ملتفت
شد اگر محل عدول باقی است احتیاطا عدول بنماز احتیاط کند و تمام کند نماز احتیاط

واصل نماز شرا اعاده کند **مسئله** شخص ترک کند یاد گرفتن شکیات و سهویات را
مثلا که اگر پرده فهمید ابتلای او در نماز باعث این شود که باید نماز را قطع کند فاسق است
مـ شخص که تکلیفش نشسته نماز کردن است اگر شک دو و سه و چهار کرد مثلا
نماز احتیاطش را اول دو رکعت نشسته بجا بیاورد و بعد یک رکعت نشسته کفایت میکند
مـ سجدهای سهو که باید احتیاطا بجا آورند بجا آوردنش بعد از سلام
فوری است **مسئله** بدانکه معتبر است در نماز احتیاط جمیع آنچه در نماز یومیه
معتبر است از شرایط پس از انکه شرایط موجود باشد نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید و
سورهٔ حمد بخواند و رکوع کند و دو سجده بجا آورد و تشهد و سلام گوید و اگر باید
دو رکعت بعمل آورد تشهد و سلام را بعد از رکعت دوم بجا آورد و در نماز احتیاط
اذان و اقامه و سوره و قنوت نیست و واجب است حمد را آهسته بخواند ولو در نماز
جهری حتی بسم الله از اینجا احوط و شرط نیست در نیت نماز احتیاط تلفظ کردن بلکه در
اینجا تلفظ جایز نیست اگرچه در غیر این جا جایز است و هم چنین شرط نیست قصد وجوب
ولکن احوط عدم ترک است و واجب است بجا آوردن آنرا بعد از نماز و پیش از فعل
منافی نماز و اگر ترک کند نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شک در آن نموده اعاده
کند کفایت نخواهد کرد **مسئله** هرگاه شکی در نماز کرده و بنا بآن شک گذاشت
و سلام نماز را داد خواست نماز احتیاط بکند نیت یک رکعت یا دو رکعت نموده بعد
یقین کرد که اصل نمازش تمام بوده احتیاج بنماز احتیاط نیست و نمازش صحیح است
و هم چنین اگر بفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط آن کمی را تمام کند اگر
مبطلی هم که عمدا و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد **مسئله** اگر عمل
باحتیاط نمود و شک کرد که آیا نماز احتیاط یا کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه
نمازش صحیح است و اعتنا بچنین شک نکند **مسئله** هرگاه در نماز احتیاط
شک میکند که آیا یک رکعت است یا دو رکعت بنا را بر صحه گذارد یعنی اگر یک رکعت

باید بکند بگوید یک رکعت است و اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت است
مسئله در نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجده سهو واجب نیست
بلکه در جمیع منافیات وغیره که در اصل نماز مبطل باشد در اینجا مبطل باشد **مسئله**
در نمازهای مستحبی اگر شک واقع شود در صورت باقی ماندن بشک مخیر است
ما بین اقل و اکثر مثل آنکه شک کند که این یک رکعت است یا دو رکعت بهر کدام که بنا را
گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است **مسئله** در نماز مستحبی
سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجده سهو ندارد بلکه اگر تشهد فراموش
شده باشد یا سجده فراموش شده قضا ندارد **مسئله** اگر کسی شک کند در
اثناء نماز باینکه این نماز ظهر است یا عصر بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر
نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد و اگر نماز را بعنوان رجاء ظهریت تمام
کند بهتر است **مسئله** مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد و لیکن در افعال
و اقوال محل اشکال است **مسئله** هرگاه کسی شک کند بعد از اکمال سجدتین
در میان دو و سه و بنا را بر سه گذاشت و برخواست یک رکعت هم کرد چهار رکعت شد
هنوز برکوع نرفته ظن اش بدو رفت باید رکعت را خراب کند و بنشیند بر مبنی
بنا را بر دو گذارد و تشهد بخواند و برخیزد و باقی مانده نماز را تمام کند و بعد از سلام
دو سجده سهو برای قیام بیجا و دو سجده برای تسبیحات یا حمد که خوانده باشد بجا
آورد بقصد احتیاط نه بنیت وجوب **مسئله** هرگاه در حال قیام شک کند
ما بین سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد یقین کرد که دو رکعتی که برخواسته
یک سجده نکرده در اینصورت نمازش باطل است و باید بهم بزند و از سر گیرد

مسئله سهویات بر چند قسم است

اول سهو در طهارت از حدث است مثل آنکه شروع در نماز نمود باعتقاد آنکه

باوضو

باوضو است و در اثناء نماز ... دید که وضو نداشته نمازش باطل است و همچنین است
حال غسل و تیمم **دوم** سهو در طهارت از خبث است باینمعنی که عالم بود بنجاست ثوب یا
بدن خود و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز یا بعد ملتفت شد
که بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطل است **سیم** سهو در قبله است پس اگر در
اثناء نماز معلوم شد که انحراف نماز او اداء نموده پشت بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین و یسار
بوده ظاهر این است که نمازش باطل است **چهارم** سهو در مکان است باینمعنی که در
مکانی شروع در نماز نمود باعتقاد اینکه مکان مباحی است بعد در اثناء نماز مطلع شد
که غصبی بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان مباح بدون
منافی و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق باشد پس
آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در حین خروج از مکان مغصوب بعمل آورد
اگر بیادش نرفت بواسطه نماز عمل نباید **پنجم** سهو در لباس است پس اگر در اثنا
نماز معلوم شد اینکه لباسش از جنسی است که نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس
اگر نزع ممکن است بنحوی که موجب فعل منافی نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر
مغصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام نماز احتیاط و اگر ممکن نمیشود نماز را قطع کند و
استیناف نماز را با لباس بیعیب نماید **مسئله** اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند
یا زیاد کند بعد بخاطرش بیاید هرگاه رکن است و داخل در رکن دیگر نشده برگردد
و او را بجا آورد و اگر داخل در رکن شده نمازش باطل است و همچنین در صورت زیاد
کردن رکن مطلقا و اگر غیر رکن باشد و محلش باقی است برگردد و او را بجا آورد نمازش
صحیح است و اگر از محلش گذشته است ضرر ندارد **مسئله** سجده سهو واجب میشود
بجهت کلام بیجا یا بگمان هم رساندن اینکه از نماز بیرون رفته است و سلام بیجا سهواً و تشهد
فراموش شده و یک سجده فراموش شده بلکه بجهت هر زیاده و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه
علی الاحوط و در شک چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین **مسئله** هرگاه در اثناء نماز

نکم

تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً متعدد اتفاق افتاد متعدد سجده سهو لازم است
مسئله ترتیب در سجده سهو نیست بر ترتیب اسباب آن بنا بر اقوی اما ترتیب ما بین
سجده و اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاطیه پس از این قرار است که سجده سهو را
هم از آنها بدارد و احوط تاخیر اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاطیه است اگر چه
در فوات مقدم باشد و اقوی تخییر است و اقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است
در وقت اتیان سجده سهو **مسئله** کیفیت در سجده سهو آنست که نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز یا نحوی که واقع
شده است قربة الی الله و احوط آنکه قصد وجوب زیاده نماید بر آنچه ذکر شد و برود
بسجود و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ یا بگوید
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و سر بردارد و بنشیند باز برود بسجده و ذکر مذکور را بخواند و بعد از سر برداشتن از
سجده دوم تشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز و یک سلام دهد مثل اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ لکن احوط خواندن آنچه زاید بر شهادتین و صلوات و رسالت است
بقصد قربت مطلقه و اگر بعد از نماز فراموش کرد سجده سهو را هر وقت بخاطرش آمد
بجا آورد و اگر در بین نماز بیادش آمد بعد از نماز اتیان آن نماید و اگر وضو نداشته
باشد احتیاطاً وضو بگیرد آن وقت اتیان بسجده سهو نماید

مطلب بیستم - در نماز قضاء است

واجب است اتیان نمازهای قضاء واجبی غیر از نماز جمعه و نماز عید بر
از کسانیکه اتیان در وقت ننموده باشند و واجب نیست قضاء از آنچه واقع شده باشد
در ایام مخالفت از حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشد مثل
غالی یا نباشد و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی

یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضاء و اگر در تمام
وقت نباشد تا آنکه در یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجب است
قضاء آن نیز و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یابد بدون عذر نماز را با این اعذار واجب است
نماز را ادا خواهد بود و اگر ترک نمود قضاء آن واجب است **مسئله** واجب است
ترتیب در نماز قضاء یعنی بکه فوت شده است اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب
نیست ترتیب اگر موجب عسر و حرج باشد **مسئله** در غیر قضاء نماز یومیه رعایت
ترتیب لازم نیست پس جایز است قضاء نماز کسوف پیش از نماز خسوف اگر چه کسوف
بعد واقع شده باشد همچنانکه جایز است تقدیم آن بر یومیه هر چند یومیه پیش فوت
شده باشد **مسئله** هرگاه نماز ظهر و مغرب فوت شود و نداند کدام پیش بوده
باید یک نماز ظهر ما بین دو مغرب بجا آورد یا یک مغرب میان دو ظهر بجا آورد و اکتفا میکند
در حصول نیت ترتیب واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشد چون ظهر یا عصر از دو هم
چنین ظهر و عصر یا یکی از اینها با عشاء که در اینصورت هم دو چهار رکعت یکی بقصد ما فی
الذمه خودش اولاً و ثانی بقصد آنچه در ذمه او است ثانیاً کفایت میکند پس نیت کند
اول ظهر یکه از او فوت شده بعد دوم ظهر و هکذا **مسئله** کسیکه نماز قضاء
دارد و میخواهد ادا را در اول وقت بجا آورد مخیر است هر کدام را که میخواهد در اول
وقت بکند ولی بهتر مقدم داشتن قضاء است بر ادا خصوصاً هرگاه یک نماز قضاء
شده باشد مطابق نماز آن روز چه یکی باشد یا بیشتر **مسئله** اگر کسی در سفر نمازش
فوت شد و در حضر میخواهد قضاء آن را اتیان نماید و هم چنین بعکس آن اعتبار در قصر
و تمام در اداء نمودن آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند
قضاء آن را هر چند در سفر باشد و اگر در سفر فوت شده باشد نماز آن قصر قضاء
کند هر چند در حضر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر باشد

اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است اگرچه مخیر بودن
از برای وجه نیست چنانچه احتیاط ملاحظه ثانی است و احوط از این جمع بین هر دو است
مسئله هرگاه مرد قضاء نماز زن را اجیر شود قرائت جهریه را بجهر بخواند هر
اگر چند نفر استیجار نمایند از برای قضاء نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد
مراعات ترتیب واجب است و اگر ولی میت یا وصی آن جاهل بترتیب فوت شده از میت
باشد در چنین حالی وجوب رعایت ترتیب ساقط می شود و اگر بدانند خود میت عالم بترتیب
بوده اما اگر ندانسته میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام وجوب ملاحظه ترتیب
نبوده دارد خصوصا هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و مصرفی غیر صوم و صلوة معین نکرده
باشد مسئله هرگاه نماز قضاء بر ذمه شخص باشد نماز نافله را بر خود واجب کند
جایز است خصوصا اگر نذر مطلق کند یا مقید کند بما بعد اتیان قضاء مسئله
شخص نماز قضاء یقینی بر ذمه دارد نماز مستحبی را میتواند بجا آورد چه اشتغال بقضا
داشته باشد چه نداشته باشد مسئله قضاء بعینها مثل اداء است در رکعات
وجهر و اخفات و قصر و اتمام مسئله جبر از برای صوم و صلوة هرگاه طرفین راضی
شوند و فسخ نمایند ضرر ندارد مسئله شخص قضاء یقینی بر ذمه نداشته باشد قضا
غیر واجب پس را میتواند عدول کند مستحبی که بجماعت برسد مسئله نماز صبح
شخصی قضاء شده است و قضاء دیگر دارد لازم نیست قضاء صبح را پیش از نماز ظهر
و عصر بجا آورد اگرچه قبلا بجا آورد موافق با احتیاط است مسئله نماز فرادی را
بجماعت عدول میتوان کرد مطلقا مسئله در نماز ظهر مثلا شخص یقین کرد که نماز
صبحش قضاء شده عدول کند بصبح و اگر محل عدول گذشته باشد همان را تمام کند

مطلب بیست یکم - در نماز جماعت است

بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه خصوصا در نماز
یومیه خصوصا هرگاه ادا باشد خصوصا در صبح و مغرب و عشاء خصوصا از برای
کسیکه در مسجد باشد بلکه در حق کسانیکه اذان مسجد را می شنوند و واجب نیست
هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و عید قربان با اجتماع شرایط
مگر بر کسیکه حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست کردن آن پس اگر
ممکن باشد او را درست کردن حمد و سوره در وقت هر یک از فرادی بطریق صحیح یا جماعت
کفایت می شود و اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگی وقت و مانند
آن احوط حاضر شدن بجماعت است مسئله بدانکه فضیلت جماعت بر فرادی
بیست و چهار درجه است یا بیست و پنج درجه است یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه
درجه و هر یک از آن به بیست و چهار رکعت محسوب است که هر رکعت از آن محبوبتر است
بسوی خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در
مسجد کوفه با وجود آنکه آن محسوب هزار رکعت است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل
از هزار نماز است بلکه روایت شده آن بدو هزار نماز محسوب است در روایت شده که نماز
در پشت سر عالم برابر هزار نماز است لهذا اجر آن مضاعف خواهد شد و بسه هزار
میرسد و اگر واقع در مسجد جامع شود مضاعف می شود برحسب تفاوت نماز در مسجد
غیر آن و آن عبارت است از صد درجه پس مجموع درجات به صد هزار منتهی خواهد شد
و اینها همه با اتحاد ماموم است و اگر متعدد شود مضاعف می شود در هر یک بعدد مجموع
در سابق آن بده درجه و همینکه عدد آنها از ده بر ده شده اگر آسمانها کاغذ شود و
درختان قلم گردد و دریاها مرکب گردد و جن و انس و ملائکه نویسنده باشند نتوانند
ثواب یک رکعت آن را بنویسند مسئله مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضاء
یا قضاء باداء جایز است و همچنین جایز است با اختلاف در وجوب و استحباب مسئله

عددی که نماز جماعت بان منعقد می شود دو نفر است که یکی امام و دیگری ماموم است
چه هر دو مرد باشند و چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لیکن احوط
و اولی که اینها نکردن بطفل است **مسئله** اگر ماموم برکوع رفت و شک نمود در اینکه
درک امام را نموده ام یا نه در اینصورت حکم نماید بدرک نکردن امام مثل کسیکه یقین
بداند که ادراک ننموده و نماز او باطل است **مس** هرگاه یقین دارد که در رکوع به
امام ملحق نمیشود اقتدا کردن جایز نیست بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیگر اقتدا
نماید **مسئله** اگر ماموم بترسد که اگر ملحق شود بصف امام سر از رکوع برمیدارد
پس در اینحال میتواند در همانجائیکه ایستاده اقتدا کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برود
برکوع بشرط آنکه مانع از اقتدا در آنمکان نباشد مثل دوری زیاد و بلندی جای
امام و در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف و احوط این است که گام را بر ندارد
بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط اینستکه در حال ذکر حرکت
نکند **مسئله** در امام جماعت شرط است بالغ بودن و عقل داشتن و سالم بودن از
جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط دانسته اند و اقوی این است که شرط
نیست بلی اقتدا کردن بکسیکه از اینها سالم باشد احوط است و هم چنین شرط است در امام
ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان ماموین یا جمیع مذکر باشند
و هم چنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند و نیز
شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که مانع باشد دیدن امام را مگر
آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و هم چنین شرط است که نبوده باشد ماموم دور از امام
و یا از صفیکه پیش روی او میباشد بقدری که او را دوری نامند و احوط دور نبودن
ماموم است از امام بیش از یک گام و هرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا فاصلهٔ
بیشتر ضرر ندارد چنانچه در صف آخر فاصله بسیار میان هر یک از مقتدیان باشد ضرر

ندارد اما در صفهای میان احوط ترک است هر چند اظهر آنستکه ضرر ندارد مادامیکه
دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و هم چنین شرط است در جماعت که جای ایستادن
امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتدبه اگر زمین سرازیر نباشد
و اگر سرازیر باشد ضرر ندارد مگر آنکه بسیار سرازیر باشد اما اگر امام پایین و
ماموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد و هم چنین شرط است یکی بودن امام و اینکه ماموم
اقتدا نماید و تعیین امام بکند **مسئله** اگر ماموم قصد اقتدا امامی را بکند و بعد
معلوم شود آن امام دیگری بوده است نماز او باطل است اگر چه عادل هم بدانسته او را
مسئله اگر کسی اقتدا بامام حاضر نماید و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم
شود شخص دیگر بوده است اگر اولاً و بالذات قصد کند اقتدا بامام حاضر را و او را عادل
میداند و خیالش که او زید است بعد معلوم شود که او عمرو است این نماز صحیح است اگر
عمرو را هم عادل بداند و اگر قصد اقتدا بامام حاضر بالتبع باشد باینمعنی که قصدش
اولاً و بالذات اقتدا بزید است و خیالش اینکه امام حاضر اوست بعد معلوم شود که عمرو
بوده است این نماز باطل است اگر چه عمرو را هم عادل بداند **مسئله** پیش ایستادن
ماموم از امام جایز نیست و احوط تاخر ماموم است از امام در جمیع مساجدش **مسئله**
واجب است متابعت کردن ماموم امام را در افعال و باید پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد
و احوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام باینمعنی که مقارن نباشد و اما در اقوال
تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنابر مشهور لکن احتیاط
ترک نشود در سلام و هم چنین در بقیهٔ اقوال واجبه مسموعه **مسئله** اگر امام
بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل
نماز شده باشد در اینصورت ماموم عدول بفرادی نماید **مسئله** اگر ماموم
سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطاءً باید برگردد

و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باو و اگر بمجرد اطلاع امام باو برسد چیزی بر او نیست
و نماز او صحیح است و اگر چنین نکند عمداً آثم است مگر آنکه قصد فرادی نماید و زیادتی رکن
در اینجا مغتفر است **مسئله** هرگاه مأموم در رکعت سیم یا چهارم امام اقتدا
نمود باید قرائت حمد و سوره را بخواند در صورتیکه اقتداء قبل از رکوع امام باشد و اما
اگر اقتداء کند در حال رکوع امام قرائت حمد و سوره از او ساقط است **مسئله** اگر
مأموم قرائت را فراموش کرده و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد
یا داخل نشده باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد احوط قصد انفراد است
مسئله اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت
بودن یا نیت نداشتن امام نماز مأموم باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول
بفرادی نماید و تمام کند نماز خود را **مسئله** هرگاه امام را در تشهد آخر یافت
نیت اقتداء میتواند بکند که درک فضیلت جماعت را نماید و نیت میکند و تکبیرة الاحرام
میگوید و می نشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت برمیخیزد و نماز را
تمام میکند و حاجت بسوی استیناف نیت و تکبیر نیست و باین نحو تحصیل فضیلت
جماعت مینماید **مسئله** هرگاه مأموم در نماز جهریه صوت یا همهمه امام را نشنود
قرائت خواندن واجب نیست اما بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت **مسئله**
هرگاه شخص نماز ظهرش را بعصر امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود
و نماز عصر را هم با امام اقتدا کند احوط قصد نکردن است در اول نماز **مسئله** هرگاه
شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کند و در قیام شک کرد که این رکعت سوم است یا
چهارم صبر کند تا امام برکوع رود و دو سجده را بجا آورد و بعد از سجدتین معلوم شود
حال شکش ضرر ندارد **مسئله** متابعت کردن مأموم در تشهد امام که تشهد او
نباشد مستحب است و همچنین در قنوت و احوط آنستکه در آنحال زانوها را از زمین

بردارد و بر کف پاها بنشیند و دستها را بر زمین گذارد و هم چنانکه احوط از برای او
تسبیح است بعوض تشهد اگرچه تشهد هم بخواند بقصد قربت مطلقه ضرر ندارد و تخلف
از قیام امام میجوید بجهة تشهد خود هم چنانکه تخلف میجوید در هر فعلیکه برای او واجب است
و بر امام واجب نیست از رکوع و سجود با تخلف او پس اتیان بآنها میکند و بعد ملحق بامام
میشود مگر در قرائت چنانکه گذشت **مسئله** هرگاه شخص در نماز نافله باشد
که جماعت برپا شود و بترسد از فوت تکبیر گفتن اول جماعت مستحب است از برای او قطع
نافله هرچند پیش از تکبیر گفتن امام باشد **مسئله** هرگاه امام تسبیح اربعه را سه مرتبه
میخواند اما مأموم میداند که سه مرتبه نمیتواند بخواند اقتدا کند ضرر ندارد و زیادتر
از یک مرتبه تسبیح هرچه میرسد بخواند لکن اقوی کفایت یک مرتبه است مطلقا **مسئله**
شک میان امام و مأموم اعتبار ندارد مگر آنکه مأموم شک بجودی خود کند مثل آنکه
شک کند که من یکسجده کردم یا دو سجده اعتبار دارد و یک سجده دیگر را بجا آورد و هم
چنین در هر موضعی که از نماز حتی رکعات **مسئله** نماز یومیه هر یک را بدیگری اقتدا
میتوان کرد و همچنین قضاء با داء و بعکس آن و همچنین قصر با تمام و عکس آن اما نماز مستحبی
بجماعت نمیتوان کرد مگر نماز طلب باران **مسئله** شخص در جماعت اگر قصد اقتداء نکند
و حمد و سوره نخواند یا سکوت طویل نبود باطل است نمازش اگرچه شرط آن نماز هم به
جماعت کردن نباشد **مسئله** هرگاه مأموم عالم باشد بنجاست غیر معفو در بدن یا
لباس امام در صورتیکه میداند که امام جاهل بآن هست اقتداء نکند بنا بر احتیاط
مسئله مستحب است که صفهای جماعت راست باشد بمحاذی بودن کفهای مأمومین
و طولانی بودن صفهای بعد که متصل باشد بصف پیش ضرر ندارد **مسئله** در
نماز جهریه وقتیکه امام ولا الضالین گفت مأموم آهسته الحمد لله بگوید مستحب است
مسئله هرگاه شخص خود را عادل نداند و دیگران او را عادل بدانند و با او اقتداء

نماید ضرر ندارد مسئله امام مثلا صلوة را در تشهد دو باره خواند ماموم هم بقصد قربت دو باره بخواند ضرر ندارد مسئله ماموم در بین نماز فهمید که حایل دارد با امام یا شاء و مبنی قصد فرادی کند و نماز را تمام کند احتیاطا اعاده کند مسـ امام یقین دارد که وقت داخل شد و ماموم اعتقاد دارد که وقت داخل نشده ماموم در اینصورت نمیتواند با امام اقتدا نماید

مطلب بیست و دویم در قصر و اتمام است

واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط **اول** قطع مسافتیکه موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ است در رفتن یا در برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد در همان روز یا در همان شب بلکه اگر اراده چهار فرسخ دارد با عزم برگشتن چهار فرسخ مثل از تخلل قاطع سفر قصر کند مسئله فرسخ شرعی عبارت است از سه میل و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست است که طول ذراع بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت موی از اواسط موی یابو باشد مسئله هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد اگرچه بقدر یکوجب یا کمتر قصر جایز نیست و اگر نداند مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند مسئله اگر مظنه قوی باشد بحد مسافت هنوز که نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنه قوی حاصل شود بعید نیست اکتفاء باطمینان و سکون نفس والا احتیاط ترک نشود مسئله ثابت شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد محل اشکال است و احتیاط ترک نشود مسئله هرگاه بینه عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعی است و بینه دیگر شهادت داد بر خلاف آن اقوی آنستکه تمام میکند لکن احوط جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت

هرگاه مستلزم حرج باشد اما غیر آن در چیزهائیکه در آن حرج نیست مثل خبر گرفتن و تفحص پس ظاهرا احتیاط مراعات آن است در تفحص موضوع **دویم** آنکه مسافر باید قصد مسافت داشته باشد مسئله هرگاه کسی مقدار مسافت را بی قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه در حال دیوانگی بیقصد برود در اینصورت آنچه که رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند مسئله اگر کسی بعد از آنکه بیقصد رفت در بین رفتن قصد هشت فرسخ کند باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند آن هرچند بآن راضی نباشند بلکه مجبور باشند **سیم** آنکه قصد مسافت را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت مسـ هرگاه اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن بانچه کفایت میکند در حصول مسافت یا مردد شود در رفتن باید نماز را تمام نماید مسئله اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق افتاد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان باشد اگر از حد ترخص نگذشته است نماز را تمام کند و اگر گذشته باشد چهار فرسخ یا زیاده اقوی قصر است اگر قصد ماندن ده روز را در آنجا نداشته باشد و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد و اطمینان بآمدن رفقاء هم نداشته باشد تمام میکند **چهارم** آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر هم یک روزی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن مسئله وطن بر سه قسم است یکی وطن اصلی که محل تولد انسان است و وطن آباء و اجداد اوست و در او شرط نیست شش ماه در آنجا ماندن و نه داشتن ملک بلی اینقدر شرط است که

قصد اعراض از او نداشته باشد دوم وطن اتخاذیست که از برای خود وطن قرار داده است
و بنا بر قرار گرفتن در آنجا است همیشه در او شرط است صدق عرفی همینقدر عرفاً
بگویند وطن فلان شخص است چیزی دیگر در او شرط نیست سیم وطن شرعی است و در آن
احوط شرط است شش ماه در آنجا ماندن و در مرتبه چنین محلی هرچند اعراض کرده باشد
احوط جمع است **پنجم** آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثلاً آنکه
در جمیع اوقات در بیابانها سیر نماید از قبیل اعراب و پاره ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل
او باشد که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و چهارکش و قاصد و
کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال
اینها **مسئله** اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت
برود یا حج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در اثنای آن سفر دست برداشته باشد
و الا باید تمام نماید و واجب می شود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود
و در سفر دوم ترک نشود احتیاط بجمع میان قصر و اتمام و کذلک هرگاه صدق کند بر آن قبل
از سفر مطلقاً مکاری باحتمال مثل آنکه رفت و آمد کند در ما دون مسافت بعد سفر کند
و منقطع می شود حکم مذکور بماندن ده روز در وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن
ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن از صاحبان
حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت
ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع می شود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن
که باعث تمام کردن نماز نمیشود **مسئله** سفریکه منافی با واجبی از واجبات باشد
مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام نمودن نماز نمیشود **مسئله**
هرگاه کسی سفر کند برای صید کردن لهو و لعبی باید نماز را تمام کند **هفتم** آنکه
دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را

و معتبر

و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه بیننده یا دیوار یا مؤذن یا شنونده
نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه نحو بود و چه نحو نبود و فرق
نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هرچند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر
و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا داخل شود بمنزل اگرچه بعد از ورود بمنزل هم اگر جمع
کند اولی و احوط است چنانچه در عکس آنهم جمع احوط است و معتبر است شرط مزبور در
بلد توطن و در بلد اقامه اشکال است احوط جمع است قبل از خروج از محل ترخص و هرگاه
سفر سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده
باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرایط گذشته هر
مسافر در چهار موضع مخیر است ما بین قصر و اتمام یکی مسجد الحرام دیگری مسجد حضرت
رسول ص و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حایر سید الشهداء ع لکن افضل اتمام است و
احوط قصر است بلکه احوط اقتصار بمسجدین است **مسئله** حد حایر درست واضح
نیست احوط آنستکه اکتفا بقدر متیقن شود و آن عبارت از اطراف ضریح مقدس جناب
سید الشهداء علیه السلام است **مسئله** مسافریکه در بلدی مثل حله یا بغداد
در یکسمت او قصد اقامه کرده میتواند آن شطی که در وسط واقع شده عبور بسمت دیگر
آن کند و ضرری باقامه او نمیرساند مگر آنکه یک بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحمره و
مثل مسجد کوفه بالنسبه بنجف اشرف و بغداد و کاظمین و بغداد و حضرت عبدالعظیم و طهران
که باید در قصد اقامه قرار براین دهد که در یکبلد اقامه نماید و قصد اقامه در مجموع
طهران و حضرت عبدالعظیم کفایت نمیکند **مسئله** مسافر بعد از قصد اقامه
پیش از آن از حد ترخص بیرون رفت و باز گشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدیده
نکرده در اینصورت ضرری باقامه او ندارد در صورتیکه خیال او در وقت برگشتن محل اقامه

باشد

باشد و در صورت تاخیر اگر قصد اقامه جدید کرده تمام معین است **مسئله** در صحرای خالی از آبادی قصد اقامه میتواند نماید لکن قصد اقامه در میان خانه صحرانشینان صحیح نیست مگر با اطمینان باینکه مدت ده روز در آن زمین هستند و بجای دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه نیت کند اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیت اقامه عدول از آن ضرر ندارد **مسئله** هرگاه کسی قصد اقامه کرد در بلدی و یک نماز چهار رکعتی را تمام کرد بعد رایش برگشت تا زمانیکه در آن محل است تمام معین است و همینکه از محل اقامه خارج شود حکمش قصر است **مسئله** شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد و لکن وطن فعلی زیاده از دو وطن مشکل است **مسئله** هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز خود را تمام کرد اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضاء ندارد **مسئله** اگر کمتر از چهار فرسخ در یک روز مکرر رفت و آمد کند و زیاده از هشت فرسخ هم بشود مسافر نیست **مسئله** بلدهای عظیمه اعتبار بخصوص آن محله مسافر است خصوص در بلاد عظیمه احتیاط ترک نشود در اعتبار محله و مجموع بلد **مسئله** هرگاه شخص در اول وقت حاضر است نماز نکرد و در آخر وقت مسافر نماز را شکسته کند و احوط جمع است **مسئله** مستحب مؤکد است از برای کسیکه نماز قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه که از قصر نموده سی دفعه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر است که از غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد

مطلب بیست و سیم در احکام روزه است

مسئله شرایط وجوب روزه شش چیز است اول بلوغ دوم عقل سیم مسافر نبودن بسفری که در آن قصر باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه برسد بشخص بسبب آنها بر نفس محترمه یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ آن واجب باشد

یا از شفقت شدیدی که نتواند متحمل آن شد عادة و مثل اینها **پنجم** سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد **ششم** خالی بودن از حیض و نفاس و شرطست در صحت روزه چند چیز **اول** هرچه که شرطست در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه پسر صحیح است لکن واجب نیست **دوم و سیم** ایمان و اسلام **چهارم** آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل روز عید فطر و اضحی نباشد و در ماهی که کفاره بر یکماه و یکروز نداشته باشد روزه بلکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه غیر رمضان را در رمضان قصد نماید غیر آن محسوب نمیشود نه از آن ماه رمضان مگر روزیکه مشکوک باشد که اول رمضان است یا آخر شعبان که این روزه را اگر بقصد یوم شعبان استحبابا بگیرد و در واقع آن روز رمضان باشد از رمضان محسوب می شود **پنجم** آنکه کسیکه میخواهد روزه سنت بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره و نحو آن در ذمه او نباشد اگر قضاء از غیر باشد و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد **ششم** اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصا از برای زن که رعایت احتیاط شاید در آن است و در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوب است در آن و شرطست در صحت روزه مستحب از فرزند عدم نهی پدر و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگرچه اقوی صحت است مطلقا با عدم تاذی ایشان **هفتم** اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل آورد و در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هرگاه جلی باشد ضرور نیست در آن تقلید پس اگر کسی سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد بآن نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند مگر امساک نماید از چیزهائیکه

بداند اجمالاً که شامل نزوکسنت وهم چنین است حکم در تنهر روزه از سایر عبادات
بلی اکر غافل محض باشد در دفع از انچه باید امساك نمود امساك نموده باشد وجوب
قضاء بران معلوم نیست **هشتم** نیت قربت پس واجب نمیشود روزه ونه صحیح است
بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ وصحیح است روزه از مستحاضه اکر انچه هست
براو از غسلهای شب وروز بجهة نماز بعمل بیاورد واحوط انستکه ترك نکند انچه براو
هست از وضو کرفتن وتغییر دادن پنبه وخرقه هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل
ندارد واما انچه موقوف است صحت روزه بران از غسل ظاهر آنستکه از غسلهای روز است
وهم چنین غسل شب کذشته علی الاحوط اکر پیش از فجر بعمل اورده باشد واکر پیش از
فجر غسل کند کافی است در صحت روزه واما غسل شب آینده مدخلیت در صحت روزه
کذشته ندارد هر چند احوط مراعات ان است نیز وهم چنین هر کاه بعد از نماز صبح
یا بعد از نماز ظهر وعصر خون دید شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن
پس ترك غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست هر چند تا شب ترك شود بخلاف اول
که اکر از برای نماز ترك شود روزه او باطل است وشرط نیست پیش انداختن غسل نماز
صبح را بر طلوع فجر اکر چه احوط نیز هم غسل است بر فجر واعاده است بعد از فجر اکر چه
قصد نافله بان غسل هم نداشته باشد وفرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره
ومتوسطه واما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست **مسئله** روزه از شخص مریض
صحیح نیست اکر متضرر شود ومعتبر است در ضرر علم بهم رسانیدن یا ظن بلکه احتمال
مساوی کفایت میکند اکر چه در صورت احتمال جمع میان صحت وقضاء احوط است
وکافی است در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ان باشد هر چند کافر باشد
مسئله روزه واجب در سفر صحیح نیست مکر روزه سه روز بدل هدی وهجده
روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً

مسئله روزه که نذر کرده باشد کرفتن انرا در سفر وحضر یا سفر تنها صحیح است
مسئله روزه مندوب در سفر جایز است مثل سه روز روزه از برای حاجت در
مدینه مشرفه ودر غیر ان احوط ایتان است برجاء **مسئله** صاحبان اعذار مثل مریض
ومسافر وغیره اکر روزه بکیرند از ایشان مجزی نیست وواجب است قضاء بر ایشان
مکر مسافریکه جاهل بحکم باشد پس مجزی است روزه آن بخلاف ناسی واکر متذکر شود
جاهل یا ناسی در اثناء روز بمسئله واجب است افطار نمودن وجاهل بحکم در خصوصیات
سفر در حکم عالم است اکر عالم باشد بحکم اجمالاً **مسئله** حایض ونفساء هر کاه حاصل
شود عذر ایشان در جزئی از روز باید افطار کنند هر چند قلیلی پیش از غروب باشد
یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر **مسئله** هر کاه طفل در اثناء روز بالغ شود
وکافر مسلم شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب نیست ولکن مستحب است بر طفل
تمام نمودن اکر افطار نکرده باشد وبالغ شود بغیر مفطر بلکه احوط در آن عدم ترک است
مطلقا وبر کافر اکر پیش از ظهر مسلم شود وافطار ننموده باشد وهم چنین است حال
دیوانه وبیهوش اکر زایل شود دیوانکی وبیهوشی از ایشان در اثناء روز **مسئله**
هر کاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود ومریض حالش بهبودی یابد روزه کرفتن بر ایشان واجب
نیست اکر افطار نموده باشند پیش از ان واکر افطار نکرده باشند واجب است تمام کردن
روزه بر ایشان واکر حاصل شود عذر ایشان در اثناء روز پس مریض افطار کند چه
پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال واما مسافر پس اکر خارج شود پیش از ظهر
واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه واکر خارج شود بعد
از زوال تمام نماید روزه را وبهتر آنستکه سفر نماید پیش از ظهر مکر در صورتیکه نیت
سفر را در شب نموده باشد **مسئله** اکر مرد پیر وزن پیر عاجز شوند از روزه کرفتن
چه متعذر باشد بر ایشان چه متعسر افطار نمایند وهم چنین است حکم کسیکه صاحب

درد بیست که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز ولیکن واجب است
بهر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه برایشان بلکه در صورت تعذر نیز علی
الاحوط تصدق نمودن از هر روزی یک مدّی از طعام و شرط نیست علاوه بر این در آخر
باشد نیز علی الاحوط و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر اگر امکان نباشد در روزه
گرفتن برایشان فیما بعد و الاحوط قضاء است و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء
ان مرض از برای او حاصل شود در بین ان رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا
و واجب نیست اگر برء حاصل نشود در جایز است از اسیر بخورد **مسئلة** اگر زن حامله
که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا هر دو چه از تشنگی
باشد چه از گرسنگی واجب است افطار نماید و هم چنین زنیکه شیر بدهد طفل را و
کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن بطفل بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در اینجا
انکه بترسد از تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر هر یک و تصدق نماید زن در عوض هر
روزی یک مدی از طعام و قضاء کند بعد از زوال عذر. **مسئلة** در مرضعه میان
مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه فرقی نیست و هم چنین فرقی نیست در طفل میان
ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و غیره **مسئلة** هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه
یا دفع ضرر از طفل روزه را نمیتواند بخورد و لازم است که تصدق از مال مرضعه باشد
هـ اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان
باطل است و مسقط قضاء نیست در جائیکه قضاء داشته باشد **مسئلة** زمان
امساک نمودن در یوم روزه از اول طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میگویند و باید
ترک نماید اذان وقت اسودی را که خواهد امد ... جماع که باید ترک کند از پیش از
صبح و در حکم جماع است استمناء و آخر وقت ان برطرف شدن حمره مشرقیه است و از
سمت راس گذشتن ان بنا بر اقوی و احوط **مسئلة** در نیت روزه کفایت میکند قصد

نمودن قربة الی الله و لی باید تعیین ان نماید هرگاه متعین نباشد و قصد وجوب یا استحباب
باشد ان یا اخطار ضرور نیست **مسئلة** در نیت ماه رمضان قصد قربت کردن
قصد وجوب و تعیین کافی است اگر بداند که ماه رمضان است و اگر نداند روزه بگیرد
بنیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بوده پس اگر از غیر بوده کفایت
میکند و مسقط قضاء خواهد بود و لا محل تامل است لکن در استحباب بلکه در عهد
اقوی لزوم تعیین است و هم چنین کفارات و نذر مطلق و روزه مندوبه محتاج است بتعیین هـ
وقت نیت روزه رمضان در شب است هر چند در جزء اخر ان باشد و کفایت میکند هرگاه
در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد
منافی ان نداشته باشد **مسئلة** اگر کسی ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح شود
روزه او صحیح نیست و قضاء واجب است بر او نه کفاره **مسئلة** هرگاه بعد از نیت روزه
منافی آن را بعمل آورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و بجا باید نیت روزه ضرور نیست هر چند
افعل جماع باشد و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر
معین در حال اختیار و اما در حال اضطرار مثل انکه نداند ان روز روز اول رمضان است
یا ان روزی روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
نیت باقی است تا ظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه ان روز یا بخاطر
اید بعد از فراموش نمودن انکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه ان باطل است و اما غیر روزه
معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق جایز است نیت در ان تا بزوال هر
وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است و بظهر شدن فوت می شود
وقت آن و اما در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد
از نیت چیزی نخورده باشد **مسئلة** هرگاه مشتبه شود یوم آخر شعبان به
اول رمضان قصد قربت روزه بنیت اخر شعبان یا بنیت روزه واجبی غیر از رمضان نماید

پس اگر در اثناء روز معلوم شد که رمضان است محسوب از آن می شود و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید و هم چنین اگر بعد از زوال معلوم شد در اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید جایز است و احتیاط تجدید نیت در هر شب ترک نشود

مبطلات روزه نه چیز است

اول و دوم خوردن و آشامیدن است که هر یک مبطل روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل آب و نان و چه غیر معتاد باشد مثل خاک و شیره درخت و سنگریزه چه خوردن و آشامیدن اینها متعارف باشد و چه غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بن دندان مانده که آن مبطل است نه عمداً و سهواً باطل نمیکند هر چند مقصر باشد در خلال کردن و احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هرگاه خلال نکرده باشد و بهتر نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق هر چند اقوی جواز است و هرگاه بفضای دهن آب دماغ یا خلط سینه را بیاورد و فرو ببرد باطل میکند علی الاحوط **مسئلة** انگشت مکیدن و طعام خاییدن بجهت مرغ یا طفل و بخوان و چشیدن نمک طعام و امثال آن سبب بطلان روزه نمیشود مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک امور مذکوره است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینمواضع باعث بطلان روزه نمیشود **مسئلة** مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت غیر وضوء باشد جایز است اگر چه بجهت خنک شدن باشد و افضل ترک است در غیر وضوء و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و جایز است مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا لکن

اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب او را فرو نبرد یعنی اگر بدهانش داخل کرد نگذارد آن آب داخل حلق شود و هم چنین جایز است دوا داخل احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و هم چنین دوا در جراحت و غیر آن بنحویکه بجوف برسد **مسئلة** چیزی از دوا داخل در دماغ کردن بنحوی که وارد حلق نشود و داخل در جوف شود احوط بلکه اقوی اجتناب است اگر مثل اکل یا شرب نماید و جایز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردن است و آن مبطل روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل چه در مفعول هر چند مرده باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و هم چنین است در فرج حیوان علی الاحوط و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست و هم چنین استبراء از منی بعد از احتلام از استمناء مفسد صوم شمرده نمی شود علی الظاهر **چهارم** کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و در کذب بر سایر انبیاء و اوصیاء و صدیقه طاهره سلام الله علیها احتیاط ترک نشود و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت آنرا بدهد بیکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست **پنجم** ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد و چه غبار حرام مثل خاک و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمداً نه غفلتاً **هفتم** قی کردن است و آن موجب قضاء است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار واقع شود بر او چیزی نیست و هرگاه غذاء یا آب بیرون آید بحلق و بر گردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید آن را بیرون زند و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب است **هشتم** استمناء یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه باشد بغیر جماع و واجب می شود بآن قضاء و کفاره در صورت خروج منی **نهم** حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت و آن مفسد روزه و موجب قضاء و کفاره است و جامد

مکروه است لکن احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر چه جنابت
بفعل رسیده باشد یا باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و
کفاره است و این بطلان صوم در روز شهر رمضان و قضاء آن ثابت است و در جمیع اقسام
روزه بعضی در صوم مستحب احوط عدم بطلان است بقا بر جنابت مثل بقاء بر جنابت بقاء بر حیض و نفاس و مثل
بقاء بر جنابت است بر خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن
آن بعد از خوابیکه پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد
و بخوابد و بیدار نشود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لیکن قضا بر او لازم است و این خواب را خواب
ثانی بر آن میگویند حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دوم است و اگر دفعه سیم
بخوابد قضا بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است **مسئله**
مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب آنها و لکن موجب قضا می شود سه چیز است اول
افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر آن اگر معلوم شود که صبح بوده است
احوط در صورت عدم تفحص قضا است دوم اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر دهد
که شب است و بآن مطمئن شود و مظنه بقول او هم برساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم
شود که صبح طالع بوده است سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی
میکند یا دروغ میگوید چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است **مسئله**
روزه واجب معین بالذات را افطار کردن حرام است بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب
می شود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه واجب
غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و لکن در قضاء شهر
رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره نیز لازم می شود علی الاقوی و کفاره آن
ده فقیر طعام دادن است از برای هر یک مدی و در صورت عدم تمکن سه روز روزه
گرفتن است اما نذر مطلق و مندوب جایز است چه بعد از زوال چه پیش از زوال

مسئله

مسئله علامات دخول ماه رمضان چهار چیز است اول دیدن هلال هر چند
دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان است و هم چنین
هلال ماه شوال معلوم می شود بگذشتن سی روز از هلال ماه رمضان سیم شهادت
عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند
بدیدن چهارم شیاع است یعنی جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود یا آن
با حصول علم **مسئله** بر حایض و نفساء قضاء روزه رمضان واجب است و هم چنین
بر کسیکه خواب رفته باشد تمام روز را و نیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش
کرده باشد و کسیکه فراموش کرده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز
یا تمام ماه واجب است بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب جنب
روزه است واجب است بر او قضاء علی الاقوی و واجب است قضاء بر مرتد چه ملی باشد
چه فطری و مستحب است تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یکسال بگذرد
یا بیشتر لکن سنت است **مسئله** هرگاه خبر دهند شخصی را بدخول مغرب و افطار
کند بعد خلافش ظاهر شود واجب است بر او قضاء و اگر خود قدرت بملاحظه کردن
داشته و نکرده کفاره هم واجب است بنابر اقوی مگر آنکه خبر دهنده عدل یا عدلین
باشد و ظاهرا فرقی نیست میان رمضان و غیر آن مثل نذر معین **مسئله** کفاره
بر سه قسم است اول بنده آزاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سوم شصت
مسکین اطعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ
بالله مثل زنا یا شراب یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بدهد بنابر احوط
مسئله در یوم صوم رمضان اگر مردی زن خود را اکراه نماید بجماع و هر دو
صائم باشند در اینصورت واجب است بر زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن را مطاوعه
مرد را نموده باشد واجب است بر هر یک یک کفاره را کردن در اثناء راضی بشود مثل

کفاره بر مرد واجب نیست و یک کفاره بر زن اگرچه احوط دو کفاره است بر مرد مسئله
اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آن را حلال داند مرتد است مسئله شرایط
زکوة فطره چند چیز است اول بلوغ دوم عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه بر صغیر
واجب نیست و در حکم جنون است بیهوشی و دادن نیز لازم نیست سوم حریت یعنی آزادی
پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد باشد پس بحساب آن جزء بر آن لازم است
چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسیست که نتواند زکوة فطره
و غیر آن را بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه
بهمان مضمون اخبار وارد شده و لکن احوط از برای فقیری که زیاده بر قوت خود بقدر
فطره مالک است اخراج آن است و مشهور این است که مستحب است از برای فقیری که صاحب
عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست کند و در آخر اخراج کند مسئله
واجب می‌شود زکوة فطره در حین غروب آفتاب پیش از مغرب علی الاقوی مسئله
هرگاه پیش از غروب آفتاب از شب عید کافری اسلام قبول کند یا طفلی بالغ شود یا
دیوانه بحال آید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولودی متولد شود فطره
دادن ایشان واجب است لیکن اگر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای
ایشان فطره واجب نیست لکن مستحب است در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود
یافت فطره را بدهند بنا بر روایتی که وارد شده مسئله واجب است زکوة فطره بر خود
و هر که عیال او باشد باختیار نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد
یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و هم چنین مهمان و کفایت میکند
حصول آن در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتی که هلال شوال هم ظاهر شود و صدق
اسم مهمان بر او بکند عرفا و مدار صدق عیلوله است بر مهمان در جزء آخر روز [illegible]
صدق نمیکند و احتیاط اینست که مهمان نیز بدهد در صورتیکه در جزء آخر روز وارد

شود

شود و غذای او را نخورده باشد و این احتیاط ترک نشود مسئله جنس زکوة فطره احوط
اقتصار بر غلات اربع است مسئله جدا کردن فطره روز عید است و احوط از برای
کسیکه نماز عید حاضر می‌شود اینست که پیش از نماز ادا کند یا کنار بگذارد و جایز نیست
پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است
و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط اینست که بدهند بقصد قربت و قصد نماید
که اگر وقت باقی است ادا است و اگر باید قضاء را داد قضاء و اگر نه تصدق باشد
مسئله اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باینکه جدا کند از مال خود که
بعد بدهد جایز است و لکن واجب است رسانیدن او را بارباب آن چه وقت زکوة
بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر
باشد تا حاضر شود ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و احوط آنستکه
در غیر مصرف فقراء صرف ننمایند و هم چنین احوط اینستکه بهر فقیری کمتر از یکصاع
ندهند و جایز است که بیکی بقدری بدهند که غنی بشود و اولی اینستکه اگر اقارب فقیر
داشته باشد بایشان بدهند و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را
بعد از ایشان مقدم بدارند بر غیر ایشان مسئله آنجنسیکه زکوة میخواهند
بدهند هرگاه قیمت او را بدهند جایز است و بهتر اینستکه قیمت آن را از نقره بدهند
اگرچه پول سیاه هم میتوانند داد مسئله در قیمت جنس زکوة وقت بیرون کردن
زکوة معتبر است و واجب است بقیمت دادن ولایتی که زکوة را باید بدهند نه ولایتی
که وطن او است مسئله قدر زکوة فطره از برای هر نفری یکصاع است از جمیع
اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن یکمن
بوزن تبریز است الا بیست و پنج مثقال صیرفی و ربع آن مسئله هرگاه شخص در
ولایت دیگر باشد و عیالش بولایت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش باعتبار آن

ولایتی است که خودش مبتلا باشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولایتیکه
عیالش هستند اخراج فطره او را نماید اجزایش مشکل نیست

مطلب بیست چهارم در زکوة مال است

مسئله شرایط وجوب زکوة مال پنج چیز است اول مالک بودن نصاب دوم بلوغ
سوم عقل چهارم حر باشد نه بنده پنجم ممکن بودن تصرف در آن پس واجب نمیشود
در مالیکه مشترک مابین دو نفر و بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد هر
اگر شک کند در بودن آن مال بمقدار نصاب تفحص نماید علی الاحوط مسئله
بر ولی مجنون و ولی طفل دادن زکوة آن مال آنها واجب نیست لیکن در مال تجارتی
طفل سنت است اخراج زکوة نماید چنانچه در غلات طفل نیز سنت است مسئله
اگر شک کند در بلوغ یا عقل صاحب مال در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است
مگر در صورت ثبوت عقل پیش از آن مسئله هرگاه بر بنده قائل شویم بمالک
شدن آن زکوة بر او واجب نیست و هرگاه عبد نصفش آزاد باشد و نصفی بنده باشد
بقدر بعض آزادیش زکوة واجب است مسئله هرگاه مالک متمکن از تصرف
نمودن مال نباشد در تمام سال در چیزهائیکه گذشتن سال در آنها معتبر است
اخراج زکوة از آنها واجب نیست مسئله هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در آن
چیزهائیکه در آنها سال معتبر نیست متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب نیست هر
هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب نیست لکن بهتر ترک
نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در آن مسئله واجب
نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره در وقتی است که بسهولت
نتواند تصرف نماید هر چند بصرف بعض مال باشد علی الاحوط خصوصا در صورتیکه

مصروف بجهة تخلیص بشیر باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد هر
هرگاه مال در بیع آن مال هست لکن متمکن از تصرف در حین انتقال نیست وجوب زکوة
احوط است مسئله زکوة در مال وقف واجب نیست چه وقف عام و چه وقف خاص
و همچنین در نماء وقف عام اما وقف خاص پس واجب است زکوة در نماء آن هر
در مالیکه کم شده چه حیوان و چه غیر حیوان زکوة واجب نیست مسئله مالیکه
بقرض داده باشند هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة واجب نیست
هر هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد بقصد فرار از زکوة دادن مال
باشد در اینصورت هم زکوة بر این شخص واجب نیست مسئله زکوة قرض بر قرض گیرنده
میباشد نه قرض دهنده مگر آنکه تبرعا بدهد از طرف قرض گیرنده و بهتر اعتبار
اذن او است مسئله زکوة از کافر ساقط می شود بعد از اسلام هر چند عین
زکوی موجود باشد مسئله زکوة بنه چیز واجب است اول طلا دوم نقره سیم
گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم جو هشتم خرما نهم کشمش و شرط است
در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و دیگر شرط است در پنج اول
گذشتن سال و منقضی می شود بدخول ماه دوازدهم مسئله بداخل شدن ماه
دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است بنا بر احوط و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است
نه از سال دوم مسئله در طلا و نقره شرط است آنکه مسکوک بسکه معامله باشد
خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج در معامله باشد یا نه خلط
باشد باصناف مسئله شرط است در زکوة گاو و گوسفند و شتر اینکه تمام سال را
باشند در علف صحراء نه معلوفه مسئله مدار در چریدن یا معلوفه بودن بصدق
اسم است عرفا یا بمعنی آنکه عرفا او را چرنده یا معلوفه گویند مسئله اگر در یکماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون چرانیده بعضها مثل اکثر گوسفندهای عراق و خراسان و آذربا

دراینصورت از سائمه بودن بیرون میرود **مسئله** معلوفه بودن متحقق میشود بخوردن
چیزیکه مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا بغیر
مالک عوض بخواهد یا نه **مسئله** اولاد اینگاو و گاومیش و گوسفند و شتر در حکم مادر ایشان
و اینکه شرطست انکه سائمه باشند **مسئله** ابتداء سال اولاد اینها حین زائیدن
ایشانست **مسئله** شرطست در شتر و گاو انکه کارکن نباشند هرچند سائمه باشند
و فرق نیست میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک
ایشانرا بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرفست در
تمام سال که کارکن نباشند آنها را و شرطست در چهارپا اخیر آنکه مالک ایشانرا پیش از وقت
وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا عوض
پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است **مسئله** زکوة در غلات
بعد از وضع خراج سلطانست که قهراً از عین غله میگیرد و در غیر او احوط عدم وضع است
و این احتیاط ترک نشود **مسئله** وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب
نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس زکوة مختلف شوند باید اعتبار بحال اول
باشد **مسئله** حد نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بان هرچند
قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه زائد بر نصاب باشد واجب است در آن زکوة
هرچند قلیلی باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی
چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی است و آن صد و سی درهم است و هر
درهمی نصف مثقال و خمس عشر و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع
مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یکمثقال و ثلث شرعی است پس نصاب سیصد صاع
و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعی است و
چهارده مثقال و ربع صیرفی است پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و

هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی
باشد صد و چهل و سه من و سه چهاریک و پنجاه و بیست و پنج و پنج نارو دو ناد و نیم و پنج
مثقالست **مسئله** مقداریکه باید اخراج نمود در غلات بعد از رسیدن بنصاب
اگر در آب خوردن زراعت موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی که بآب باران
عمل آید یا باب نهریکه در آن بنشیند مقدار عشر است و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ
و مانند آن باشد مثل زراعتی که بآب چاه عمل آید یا باب نهریکه باید از چرخ کشید نصف
عشر باید داد **مسئله** هرگاه زراعتی که در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد
و در بعض اوقات از نهر آب بخورد حد زکوة آن اینستکه اگر هر یک مساوی آب خورده باشند
سه ربع عشر بیرون کنند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست **مسئله** تعلق
وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است و ظاهر حصول آن است به بستن دانه و در مویز
غوره شدنست و در خرما برنگ شدنست **مسئله** اگر تاخیر اندازد کسی دادن
زکوة را در گندم و جو از پاکشدن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن بعد از
ضامن است و تاخیر تا بصفیه دانه و خشکیدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان
مسئله زکوة بعین مال زکوی تعلق میگیرد هرچند در مال تجارت باشد و جایز
نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان **مسئله** هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک
آن فوت شد باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زائد بر اصل ترکه باشد
حق زکوة مقدم است بر دین **مسئله** بیرون کردن زکوة از قیمت جایز است
مسئله در طلا و نقره از برای هر یک دو نصابست نصاب اول طلا پانزده مثقال
صیرفی است و نصاب دوم طلا سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع
مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی است و نصاب اول نقره دویست
درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم نقره چهل درهم است و آن

بیست و یک مثقال شرعی است و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا هر کجا که برسد دوم
چنین در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن
و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة طلا و
نقره آنستکه چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لکن بنا بر این ضابطه
بعضی اوقات زیاد داده میشود مثلی و ما دامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و
نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و یا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد
و در حکم طلا و نقره است در نصاب و در دو رقه دیگر باید اخراج شود مال تجارت و منافع
مستغلات **مسئله** از برای شتر دوازده نصاب است نصاب اول تا پنجم هر یک پنج
شتر است و در هر نصابی یک گوسفند و در میانه که پنج کمتر است چیزی نباید بدهد
نصاب ششم بیست و شش شتر است و در آن واجب است داده شود یک شتری که داخل
در سال دوم شده باشد هفتم سی و شش شتر است و در آن واجب است داده شود
یک شتری که داخل در سال سوم شده باشد هشتم چهل و شش شتر است و در آن
واجب است شتری داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم
شصت و یک شتر است و در آن واجب است شتری داده شود که چهار سال را تمام
کرده باشد و داخل در پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و در آن
دو شتر باید داد که هر یک در سال سوم داخل شده باشد نصاب یازدهم نود و یک
شتر است که باید در آن دو شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد
نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود
که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر باید داده شود یک شتری که
تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در سال سوم شده باشد و آنچه پیش از نصاب
اول یا در میان باشد در آن زکوة نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود

باید

باید ماده باشد **مسئله** در گاو دو نصاب است اول سی گاو است دوم چهل است
و بعد از چهل مخیر است در احتساب کردن چهل و سی هرگاه اعتبار بهر دو ممکن باشد مثل
صد و بیست و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه فرو گرفتن در آن بیشتر است
و در هر سی گاو تبیع یکساله باید بدهد چه نر باشد چه ماده لکن گاو نر احوط است و در
هر چهل گاو یک گاو ماده بدهند که داخل در سال سوم شده باشد **مسئله**
نصاب گوسفند پنج است اول چهل گوسفند است و در آن یک گوسفند باید داد دوم
صد و بیست و یک است و در آن دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک است و در آن سه
گوسفند باید داد چهارم سیصد و یک است و در آن چهار گوسفند باید داد پنجم
چهارصد است و در آن و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و گوسفندی
را که در مصرف زکوة میدهند اگر نر باشد داخل در سال سوم شده باشد و اگر
گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و گوسفند نو بیمار و پیر و عیب دار در
زکوة مجزی نیست هر چند سنی که واجب است منحصر در آن باشد مگر آنکه همه
با این طور باشند **مسئله** مستحقین زکوة هشت صنفند اول و دوم فقراء
و مساکین ولی دوم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه که بایشان توان زکوة داد
بایشان آنکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه بالقوه سیم
کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط
نمودن چهارم کفاریکه تالیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان
غیبت خلاف است پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت و آزار باشد
بلکه مطلقا و از مال زکوة میتوان آنها را خرید و آزاد کرد با شرایط ششم اداء دین
کسیکه عاجز باشد از اداء آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات است
مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بناء نهادن و غیر آنها هشتم کسانیکه در راه

مانده اند بخرجی اگرچه در ولایت و بلد خود چیزدار باشند بشرط آنکه در بر قرض
کردن یا فروختن چیزی که مالکست نباشد و سفرش در معصیت نباشد **مسئله**
کسانیکه متوجه در بیرون کردن زکوة میشوند چهار صنفند اول از آنها مالک است
دوم وکیل مالک است سیم وصی مالک است چهارم امام علیه السلام یا عاملیکه از
قبل امام علیه السلام باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن در نزد امام
علیه السلام چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا
در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلاثه و شرطست در زکوة نیت قربت مثل سایر
عبادات و آن داعی است نه اخطار ببال **مسئله** واجب نیست قسمت کردن زکوة
در میان اصناف مذکوره لکن مراعات احتیاط خوبست و واجب است در زکوة نقدین
بنا بر احوط بلکه عراقی بنابر احوط بیکفر کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون
دهند ندهند و آن سه ثمن مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال است
در نقره چنانچه گذشت **مسئله** اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هرچند پدرانی
که پدر ایشان زنده اند و فاسق باشند **مسئله** شرطست گیرنده زکوة هاشمی
نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت آن نکند **مسئله**
زکوة مال را حمل ببلد دیگر میتوان کرد لکن افضل اینستکه در بلد خود صرف شود مگر
در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در اینصورت واجب است نقل ببلدیکه مستحق در آن
میباشد نماید **مسئله** در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامن است اگر در بلد
خود مستحق باشد و جایز نیست تاخیر انداختن دادن زکوة را از وقت وجوب آن
مگر در حال انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف **مسئله** اگر
تاخیر کند در رسانیدن زکوة را با امکان آن با وجود بودن مستحقین و در این وقت
تلف شود ضامن است **مسئله** اجرت کیال و وزن نمودن اجناس زکوی با

با مالکست که باید از مال خود اخراج نماید **مسئله** جایز است که زن زکوة مال
خود را بشوهر خود بدهد اگرچه شوهر باز بمصرف او برساند

مطلب بیست و پنجم — در خمس است

بدانکه از جمله فرائض الهیه بر بندگان دادن خمس مال است که خداوند جل شانه
آنرا برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ذریه او قرار داده عوض زکوة که بر ایشان
حرام کرده و باین اختصاص آن بزرگوار را گرامی داشته و هر کسیکه یک درهم یا کمتر از
آنرا منع کند و بصاحبانش نرساند از ظالمین بایشان محسوب و در زمره غاصبین حقوق
آل محمد ص مندرج و محشور خواهد بود و کسیکه وجوب آنرا انکار کند و ندادن آنرا حلال
شمارد از زمره اسلام خارج و چون انکار ضروری دین نموده کافر است و از ابو بصیر
منقول است که گفت بحضرت امام محمد باقر ع عرض کردم که آسانترین چیزیکه بنده را
مستحق دخول در آتش جهنم کند چیست فرمود کسیکه درهمی از مال یتیم بخورد و یتیم
مائیم **مسئله** خمس بهفت چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست
آید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه و اینها در وقتیستکه
جنگ باذن امام باشد و اگر بدون اذن امام باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل
حال حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر اینستکه مال مخصوص بامام است
و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند و غصبی نباشد
از مسلم یا معاهدی احوط اخراج خمس آن است **دوم** معادن است حتی نمک و گوگرد
و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیا و آهک و گچ و شرطست
بیرون کردن آنچه که خرج شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و گداختن
و امثال اینها و شرطست نیز رسیدن آن بنصاب و نصاب آن نصاب طلاء است سیم

مالیکه دزد بر زمین دفن کرده باشند بجهة ذخیره یا بجهة مجرد محافظت بوده باشد در صورتیکه صدق کنز کند عرفاً خواه نقد باشد خواه غیر نقد اگر در دار الحرب باشد یا موات دار الاسلام که اثر اسلام در او نباشد بوده باشد و اگر در دار الاسلام باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد و علم دارد کسانیکه مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده مالک می شود چهار خمس آنرا و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بهر یکیرا از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه بیّنه و اما در چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملکیت نماید حکم او نیز حکم سابق است و لکن خالی از اشکال نیست و همچنین حکم در سایر مالکین چهارم چیزهائیکه بفرو رفتن از دریا بیرون آورند مثل مرجان و مروارید در اینها خمس واجب است اگر برسد بمقداریکه قیمت آن یک دینار شرعی بشود و اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم چیزهائی است که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس در او واجب است بدون اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و بوش کندن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن صحرا و گزنگبین و عسل کوهی جمع نمودن و قاصدی و جعاله در عملکی کردن **مسئله** در هبه و هدیه و آنچه بجبین در وصیت منتقل شود و در صیدیکه بیزحمت بدست آید احتیاط ترک نشود بلکه در میراث ممن لا یحتسب نیز و در عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه مندوبه خمس لازم نیست **مسئله** در محض زیادتی بازار یا که زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل اگر

املاکی را

املاکی را خرید و قصد او زراعت بوده نه فروش آنها یا اصلاً منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در آنها واجب نیست و لکن در زیادات عینیه محل اشکال است و احتیاط ترک نشود **مسئله** مالیکه بارث بکسی منتقل شد و بعد از اطلاع او زیادتی بهم رسید یا منفعتی برای او مترتب شد خمس در او واجب نیست مگر در زیادتی عینیه که محل اشکال است و احتیاط ترک نشود چنانچه گذشت **مسئله** هرگاه جنسی از اجناس زکویرا بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال برآنها گذشت زکوة بر او واجب می شود ششم زمین زراعتی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبار او بفروختن دادن و فرقی در این معنی و سایر اقسام خمس نیست علی الظاهر اینست که مالک [illegible] اخراج قیمت از جمیع نماید هرگاه متعلق خمس غیر نقدین باشد و بتواند اخراج قیمت از نقدین و مثل آن یا بعض از آنها بشود هفتم مال حلالی است که مخلوط بمال حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر از خمس است یا زیاده و معلوم نباشد مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید همه رد بشود بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار آنرا بداند بعد از یأس از مالک باید تصدق نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر **مسئله** اگر چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب آن نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست **مسئله** از منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنه سال باید اخراج شود لیکن آنچه از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد از آن زیادتی خمس باید بدهد **مسئله** در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال شخص معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب می شود و اگر تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتی است **مسئله** قیمت کنیز و غلام و حیوان

حاریه

سواری وظروف وکتب ولباس ومسکن ورخت خواب آنچه شخص بآنها حاجت داشته باشد از مؤنه سال محسوبست ولیکن معتبر است در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد ودر آخر سال نباید خمس آنها وامثال آنها را داد **مسئله** هرگاه عین مال الخمس برآو تعلق گرفته باشد واخراج خمس را از آن نکرده باشد واز آن لباس بگیرد وبپوشد اگر از عین همان مال باشد نماز در آن صحیح نیست ومحکوم بغصب است مگر آنکه بقیمه بگیرد وبدهد که در اینصورت اقوی صحت صلوة است **مسئله** صدقات وخیرات وهدایا واخراجات نکاح وضیافت واسفار طاعات از زیارت وحج مستحب همه اینها از اخراجات مؤنه سالست ودر جمیع اینها احوط اعتبار میانه روی ولیاقت بحال شخص است **مسئله** تمام نمودن سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم حرج شدید نشود خالی از اشکال نیست بلکه اقوی واحوط حساب نکردن آن است از مؤنه سال **مسئله** مخارجیکه لازم می شود مثل دیه وشبه آن وکفارات از مؤنه سال محسوبست **مسئله** اخراجات حج واجب اگر در آن سال بهم رسد داخل در مؤنه سالست واگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل در مؤنه آن سالست واداء دین در سالیکه اداء میکند از مؤنه آن سالست اگرچه دین از سال سابق باشد بشرط آنکه در آن سال متمکن از اداء نشده باشد والا ترک نشود احتیاط در عدم احتساب از مؤنه واگر در آن سال معذور شود از رفتن بحج محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید عصیانا برآو محسوبست **مسئله** معتبر در سال در اینجا سال قمری کامل است وکفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است در ابتداء شروع در کسب از برای کسیکه شغلش کسب است واما غیر او از کسیکه فائده اتفاقی برآو برسد ابتداء سال او حال ظهور فائده است ومعتبر نیست در وجوب خمس اینقسم نصاب ونه انقضاء سال لکن جایز است تاخیر تا باخر سال بلکه احوطست

بخلاف سایر اقسام که وجوب در اینها فوریست وتاخیر تا باخر سال جایز نیست م منقسم می شود خمس بشش قسمت سه سهم از مال امام علیه السلام که در اینعصر متعلق بحضرت صاحب الامر علیه السلام است وسه سهم دیگر از ایتام ومساکین وابن سبیل ساداتست وشرط است در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است ودر باقی احکام بنحو نیتیکه در زکوة گذشت ولازم است تعیین اگر متعدد باشد خمس در ذمه او از سهم امام ع وغیر سهم امام ودر سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست واگر خمس را تعیین نمود وبقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بغیر آن **مسئله** در اصناف سادات غیر از امام شرط است اینکه اثنی عشری باشند لکن عدالت شرط نیست **مسئله** در سادات شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است باشند هرچند از اولاد علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام نباشند وکفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن **مسئله** در سادات معتبر است که از جانب پدر تنها باید بهم رسد منسوب بهاشم باشند واز طرف مادر کفایت نمیکند ونیز کفایت نمیکند انتساب بولاء **مسئله** ولد شبهه را خمس میتوان داد وولد شبهه کسیرا گویند که حرامزاده نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زن دیگر مقاربت کند بعد معلوم شود که زنی دیگر بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او را ولد شبهه میگویند **مسئله** بفقراء سادات وایتام ایشان از مؤنه سال زیاده دادن جایز نیست چنانکه جایز نیست بابن سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن در دفعات اما دفعه پس ندادن احوطست ومعتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است وشرط است در یتیم فقر ودر ابن سبیل در بلدیکه خمس میگیرد نه غیر آن بلد چنانچه در زکوة گذشت **مسئله** فرقی نیست در میان وجوب خمس در میان

حال حضور امام علیه السلام و غیبت در میان سهم امام و غیر سهم امام علیه السلام
و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بارباب آن و امّا سهم امام علیه السلام
اختیار آن با مجتهد عادل است **مسئله** اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل
در حفظ نمودن تا اینکه خبری از ایشان برسد جایز است که خود با عدول مؤمنین
از بابت مذکور بسادات بدهند **مسئله** سیدی که خمس را گرفته و مالک شده
بغیر سید میتواند بدهد و همچنین فقیر بگیر زکوة یا رد مظالم گرفت و مالک شد
بسید میتواند بدهد **مسئله** سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند
و تضییع حقوق سادات نماید مجتهد اینکه تضییع حقوق سادات و فقراء مشکل است
و این در صورتی است که بخود رسمت کردن اول بناء گذاری کنند که سید قبض کند
وجه خمس را و بدهد بقرض بطرف مقابل و بعد از آنکه مبلغ خطیری طلبکار شد آنرا
مصالحه کند بوجه جزئی این حیله است که چون تضییع حقوق می شود محل اشکال است
و امّا اگر از ابتداء خمسی که بر ذمّه شخصی است بخواهد مصالحه کند بوجه جزئی پس آن
صحیح نیست هرچند حیله شرعیه هم جایز بدانیم **مسئله** اگر کسی خمس مال را بر
ذمّه بگیرد تصرف در آن نماید بی اذن مجتهد جایز نیست **مسئله** بفقراء سادات
و ایتام و ابن سبیل از ایشان مساوی دادن خمس لازم نیست بلکه تمام را بیکی از
ایشان میتوان داد لکن در وقت عدم حضور مستحق و در وقت حضور مستحق و علم
باضطرار توزیع احوط است **مسئله** هرگاه سهم امام ع بی اذن مجتهد بسادات
بدهد محسوب نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد بر اذن او
بناء بر احوط **مسئله** هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات
یا فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس تعلق باو گرفت از جانب آنها
بردارد صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد **مسئله** اگر در حقی نشانده

برای

برای تجارت یا از برای امر معیشت هر ساله نموّی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس دارد
مسئله شخصی که خمس بر ذمّه اش بود نداد و فقیر شد ندید بجا اگر بدستش نیاید
یا ولاد خود که سید و فقیرند میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است
مسئله هرگاه ارباب مکاسب طلبی از اشخاص متفرقه دارند و میدانند که بعد از
سال وصول می شود مخیّرند که خمس او را حال بدهند یا هر وقت که وصول شد هر
سهم امام را بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرائط است میتوان داد بشرط آنکه کیفیت تصرف
او کمّاً و کیفاً مثل اعلم باشد **مسئله** هرگاه کسی طلبی از سید داشته باشد و سید
فقیر شد جایز است که بازاء خمس طلب را با او حساب کند و احوط این است که آن وجه
بجهة خمس باو بدهد و او رد کند در عوض قرضش و لو مکرر باشد و همچنین رد مظالم
حساب کردن با فقیر **مسئله** هرگاه گندم یا جو یا مویز یا خرما در فصلش که بحد
نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالیکه برای خود ذخیره داده بود بجهة اخراج کردن
خمس سال بسر رسید بعد از اخراجات مؤنه از آنها زیاد آمد خمسش را باید بدهد و هم
چنین است در گوسفند و شتر و گاو و غیره **مسئله** از ذخیره سالیانه که زیادتی
مثل برنج و روغن و قند و چای و زغال و تنباکو و نمک و فلفل و سایر متعلقات
که ذخیره کرده بود بعد از زیادتی از مؤنه خمس آنها را باید بدهد بشرط آنکه از ارباح
مکاسب باشد و خمس آنرا پیش نداده باشد **مسئله** در زینت خانه مثل بلور و
بادبزن و شبه اینها که از ضروریات هستند در میان سال از ارباح مکاسبش خرید
و سال بسر رسید بعد از سال خمس بآنها تعلق میگیرد و باید خمس را از آنها اخراج نمود
مسئله زینت زنان مثل گوشواره و خلخال و گردن بند و گل و دست بند خمس
ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد بشرط اینکه بزنها در بین سال تملیک
کرده باشد در زیاده روی هم نیست بحال خودش نکرده باشد **مسئله** کهن را

اکر

اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت بعد از اخراج مؤنه اگر زیاد
آمده خمس او را باید بدهد **مسئله** هرگاه بزرگی خودش اسباب خانه مثل ظروف
یا رخت خواب و فرش اضافه کرد ولی اتفاقاً بجهة مهمان و غیره حاجت برا او می شود بعد
از سال خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد و اگرچه سالی یکدفعه بی
آنها محتاج شود مثل عید و غیره **مسئله** وجوبی غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه
دادن از مال نیست مگر نذر و عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب می شود در اینها
اخراج کردن از مال واجب است **مسئله** تصدق دادن از مال مطلقا سنت مؤکدست
بعید دنوه و کیفایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت
و ایجاب و قبول هرچند فعلی باشد و قبض باذن مالک **مسئله** شرط نیست در
گیرنده تصدق مستحب اینکه فقیر باشد چنانچه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند
تصدق مستحب را بگیرد **مسئله** هرگاه تصدق را داد پس گرفتن آن جایز نیست
با شرایطش **مسئله** تصدق را مخفی دادن افضل است از آشکار مگر آنکه متهم
شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او اظهار متابعت کردن مردم
باشد او را و امّا در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتداء
بخیر دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر بجائی یا ظاهری و سنت است بسیار تصدق
نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بر
بنی هاشم خصوصاً عارفین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول
شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض و امر
نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل کردن
چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق برگزیده اموال را و
مساعدت نمودن برسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست

خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل کردن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن به
فقیر **مسئله** اظهار محتاجی و فقر نمودن مکروه است و مؤکد است کراهت در سؤال
نمودن در مجالس **مسئله** رد نمودن سائل مکروه است چنانچه اظهار کردن
مکروه است **مسئله** بذمی تصدق دادن جایز است بلکه راجح است خصوصاً
اگر خویش شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام **مسئله**
جایز نیست زکوة گرفتن بنی هاشم مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة دهنده از بنی
هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجبه غیر از زکوة از منذورات و
کفارات و نحو اینها هرچند احوط نگرفتن است اما صدقه مستحبه جایز است گرفتن
و دادن بایشان بی اشکال

مقصد ششم — در احکام مکاسب است

و در این مقصد چند فصل است **فصل اول** در ذکر بعضی احادیث و اخبار که
دلالت میکند بر فضیلت تجارت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
تجارت کنید تا خداوند تعالی برکت بشما عطا فرماید همانا من شنیدم از حضرت
رسولخدا ص که فرمود روزی ده جزء است نه جزء آن در تجارت است و یکجزء آن در سایر
امور و حضرت صادق ع فرمود خیر و خوبی در کسی نیست که دوست ندارد که مال
را از حلال جمع کند و حفظ آبروی خود بآن بکند و قرض خود را بآن ادا نماید و صله رحم
خود نماید و نیز مرویست که عمر ابن مسلم که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود مشغول
تجارت بود و ترک تجارت کرد و مشغول عبادت شد حضرت احوال او را پرسید عرض
کردند که رو آورده است بعبادت و ترک تجارت کرده است پس حضرت فرمودند وای
بر کسی که نمیداند ترک کند تحصیل روزی را دعای او مستجاب نمیشود بدرستیکه

در روایتست که آیه مبارکه وَمَن یَتَّقِ اللهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَیَرزُقهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِب نازل شد بعضی از اصحاب رسول خدا صلعم درهای خانه را بستند و مشغول بعبادت شدند و گفتند خدا تعالی ضامن روزی ما شده است ما باین سبب دست از تحصیل روزی کشیدیم پس حضرت فرمودند کسیکه چنین کند دعای او مستجاب نمیشود بر شما باد بطلب کردن روزی بدرستیکه من دشمن دارم کسیرا که دهن خود را گشوده باشد و همیشه گوید یا خدا با بمن روزی ده و ترک کرده باشد طلب روزی را و حضرت باقر ع فرمود کسیکه طلب کند دنیا را از جهة مستغنی شدن از مردم و از جهة سعی کردن از برای عیال خود و مواسات کردن با همسایه خود ملاقات کند خدا تعالی را روز قیامت در روی او مثل ماه شب چهارده خواهد بود و وارد شده که خدا رحمت کند مؤمنی را که کسب کند روزی حلال را و خرج کند بر سبیل اعتدال و میانه روی و احادیث در این باب بسیار است و همینقدر در این مقام کافی است و باید آدمی در طلب روزی اجمال کند نه بیکار باشد و نه حریص باشد که شب و روز در طلب روزی باشد و در فکر آخرت نباشد

فصل دوم در بیان اقسام کسب است

مسئله مکاسب بر پنج قسم است اول از آن کسب واجب است و آن وقتی است که قوت خودش و قوت عیالش موقوف باشد بر کسب و او را چیز دیگری نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب آن است بجهة اداء دیون دوم کسب مستحب است و آن آنستکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالات و صدقه دادن بر محتاجان سیم کسب مباح است و آن گاهی است که از آن مستغنی باشد و ضروری در آن نباشد و منافی که در آن داشته باشد بقصد خیرها قصد زیاد کردن مال نداشته

باشد چهارم کسب مکروه است و این بر وجهی است که اجتناب از آن کردن بهتر باشد چون صرافی کردن و کفن فروشی و غله فروختن و حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصابی کردن و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن خصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانیکه پست طبیعتند بجهتی که باک نداشته باشند از آنچه در حق ایشان میگویند و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل کوره و پیسی و مانند اینها و با طایفه کردها و اهل ذمه چون یهود و نصاری پنجم کسب حرام است و آن بر پنج نوع است اول مبایعه چیزهائیکه نجس العین میباشد چون بول و غایط انسان و سایر حیوانات حرام گوشت که نجس العین میباشند مگر بول و غایط حیوان حلال گوشت غیر بول شتر از برای استشفاء که در آن اشکالی نیست و اما غیر از آن پس در آن خلاف است و اقوی اینست که خریدن و فروختن همه اینها جایز است اگر منافع محلله مقصوده داشته باشد و هم چنین حرام است مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و هم چنین عبد کافر بیع و شراء او جایز است اگرچه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلاف است و احوط اجتناب است و اقوی اجتناب است از مبایعه چیزهائیکه نجس شده باشد بملاقات نجاست و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب نجس و مانند آن مگر روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار و حیوان زیرا که مبایعه این مشکل است بلکه جایز نیست و اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس جایز است فروختن آن با اعلام نجاست آن از برای روشن کردن در زیر آسمان باشد و اولی آنستکه از برای روشن

کردن در تحت السماء و غیر سقف مبایعه نمایند دوم مبایعه آلات لهو حرام است
چون طبل و نی و سرنا و نرد و شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را یا مال یا کشتی را
از برای چیزهائیکه حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و هم چنین است
مبایعه چیزهائیکه اعانه بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر و نیزه را و مانند اینها
بدشمنان دین در حال جنگ و هم چنین است بیست سیم مبایعه چیزهائیکه در اینها هیچ
نفعی نباشد یا نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند آن که بی نفع
باشد چهارم عملی است که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل تصویر
ذی روح مطلقا و هم چنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج یا انگشتر بازی و یا
تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و هم چنین است غنا خواندن و آن عبارت است
از صوت لهو یعنی آوازیکه از روی لهو و التذاذ از قوه شهویه بیرون آید اعم از اینکه
در عرف عجم آنرا سرود و خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطه آنکه کلمات او از قرآن
یا مرثیه باشد گرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرقی نیست در تحقق غناء میان اشعار
و قرائت قرآن و مراثی و غیر آن چون اذان بلکه حرمت غنا در قرآن و مراثی اکد است
و معصیت آن بیشتر است و عذاب آن مضاعف است بلی غناء زن مغنیه در عروسی از
برای زنان در مجلس که خالی از مردان باشد و با آلات لهو نباشد و مشتمل بر باطل
نباشد استثناء نموده اند و احوط آن است که از مطلق صدای خوش آورنده در
خواندن شعر بلکه مطلق اجتناب کنند و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای
نوحه کردن بنوحه باطل یا اینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او
موجود نباشد و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین یا بر
طریقی که عیبهای اینها را ذکر کند بشعر یا غیر آن و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از
برای غیبت کردن مؤمنین یا بطریقی که در عقب برادر ایمانی اعلام نمایند بچیزیکه

در او موجود باشد و او را از اظهار کردن آن ناخوش آید و هم چنین دروغ بستن و سخن
چینی کردن و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این
و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که این عبارت است
از کلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند
باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نکند و هم چنین است تسخیر ملائکه و جن و مانند
آن از اعمال محرمه پنجم حرام است اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجب است بجا آوردن
آنرا بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد
چون غسل دادن اموات و کفن کردن ایشان و هم چنین شهادت دادن بامریکه شاهد است
در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش
بسته است باینها **مسئله** در بیع و شری یعنی خریدن و فروختن هشت چیز شرط است
اول آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست
هر چند ده سال داشته باشند بلی هر گاه اطفال بمنزله آلت باشند از برای فروشنده
یا آن کسیکه میخرد و شرط صحت مبایعه در ایشان موجود باشد و این امر بقرینه و مانند آن
معلوم باشد ظاهرا این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغ است
میباشد و صحیح است چنانچه متعارف است بشرط آنکه عوض که بطفل میدهد یقین کند
که بصاحب مال که در دست طفل است رسیده تا آنکه معاطاة که در بین دو بالغ است واقع
شود و بهتر این است که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند وکیل
کند بطوریکه هر وقت طفل مثلا بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که
از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی
دویم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک
بدی و خوبی است **سیم** آنکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی ملکه اصلاح

حال داشته باشند چهارم آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و شعور باشند و
شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق
مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کبیرا که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و مرد
بطمع گران شدن و مردم محتاج باشند بلی هرگاه آن کبیرا که جبر کرده اند بر معامله بعد از معامله
اجازه بکند از ظاهر علماء صحت آن مستفاد می شود و لکن احوط اعاده صیغه است پنجم
آن است که بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند بلی هرگاه آنکبیرا که جبر کرده اند بر
معامله از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غائبین و مانند
اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال غیر خود را بدون اذن و بدون ولایت
شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد این معامله لزوم بهم نمی رساند و اگر از
جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر اجازه مالک است خالی از قوت نیست اگر چه اجازه بجهة
بایع غاصب نماید و همچنین اگر اجازه بجهة خود کند که در هر صورت اقوی صحت است و
گرفتن ثمن از برای مالک نه بایع و اگر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت
این بیع است که بعنوان فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانه متاخرین که بیع
فضولی صحیح است و موقوف است بر اجازه مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم می شود و الا
باطل می شود و ظاهر این است که اجازه مالک باعث انتقال ملک می شود و نمائیکه بعد
از عقد و قبل از اجازه حاصل می شود نماء مبیع مال بایع و نماء ثمن مال مشتری است ششم
آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشد بوزن یا کیل یا شماره و مانند اینها که رفع جهالت کند
و بسبب آن فریب نخورند و در صورت امکان و با تعذر وزن و مانند آن با تعسر احوط
مصالحه است یا آنکه بکوزن یا کیل یا نحو آن اعتبار کنند و یا اینکه بحساب آن اخذ کنند تا
غبن و جزاف نشود بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشد که مبایعه آنها بوزن
یا مانند آن نباشد کافی است مشاهده آنها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب کند

هفتم آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد هشتم
آنکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلم آنها یا ضمیمه آنها
مسئله مستحب است پیش از تجارت کردن مسائل آن را یاد گیرد لکن استحباب تعلم
مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتیکه علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته
باشد اما بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک نماید در جواز قبض عوض که بآن معامله
منتقل شده واجب است که مسئله همان معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض
نماید و الا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض
تعلم نماید و صحت آن معلوم شود کافی است لکن مادامیکه علم بصحت معامله حاصل نکرده
تصرف نمودن در آنچه نقل شده است از ثمن یا مثمن حرام است و نیز مستحب است که میان
مشتری پستی و بلندی که زیادتی و کمی بسبب علم و عمل و نحو اینها ندانسته باشد تفاوت
نگذارد بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضا مستحب است که اگر مشتری
با بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند اقاله کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر و
شهادتین بگوید و همچنین مستحب است که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری
سنگین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب آن در عرف و عادت مجهول نشود مسئله
مکروه است که بایع مال مبایعه را مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است
خوردن و پنهان کردن عیبی که عادة مشتری بر آن مطلع می شود و اما در عیب خفی اقوی
اظهار است و همچنین مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشریه بدون ضرورت در
معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که در این زمان بمقدار چهل و پنج قران احمد شاهی است
که وزن هر یک معادل بیست و هشت نخود است و همچنین مکروه است معامله بین
الطلوعین و زیاد کردن وقت نداء دلال و زیاد کردن از برای میل دادن مشتری
بلکه احوط ترک است و حبس آذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک و روغن

دیت بنا بر احوط که از احکام گوید و قول بحرمت آن در صورتیکه احتمال داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد که بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست

فصل سیم - در انواع مبیع است

مسئله مبیع بر دو قسم است قسم اول در غله و میوه و مانند آن و بیع آنها جایز نیست بیع غیر از خرما و سبزیها یکسال بدون ضمیمه قبل از ظهور و اما بعد از ظهور پس اقوی جواز است هرچند صلاح در آن پیدا نشده باشد و در زاید بر یکسال اقوی جواز است بدون ضمیمه با کراهت و اما درخت خرما و سبزیها پس جایز نیست قبل از ظهور مطلقا و پیدا شدن صلاح در خرما آنستکه رنگ بگیرد و در انگور و باقی میوه‌ها احوط اعتبار رسیدن است اگرچه اقوی در مطلق ثمره جواز بیع است بعد از ظهور ثمره هرچند هنوز نرسیده باشد و صلاح در سبزیها یا در بادنجان و خیار و خربوزه آنکه ظاهر گردد و ببینند و جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد و ایستاده باشد یا درو کرده باشد پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد یا بگذارد تا در محل درو و در بیع مثل خیار در نوبت یک بریده یا زیاده و در زراعت مثل قصیل که درو کنند و غوره و میوه که بچینند و واجب است بر مشتری که ببرد و بچیند پس اگر نبرد بایع وا رسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرماهای بر درخت بخرما و بیع زراعت بدانه که از خودش باشد یعنی از جنس خودش باشد مثل فروختن زراعت گندم بگندمی که حاصل مگر بیع درخت که از دیگری در خانه اینکس باشد که جایز است از خرص نماید و حاصل از آنچه قبول نماید **دوم** حیوان است خواه آدمی و خواه غیر آدمی اما آدمی و مالک می‌شود بقهر و غلبه و دزدی و بخوان در خانه اینکه کافر حربی باشد و بعد از آن بنده که سرایت میکند باولاد و اگرچه مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و انسان مالک

می‌شود هر کس را غیر از یازده کس پدر و مادر و جد و جده مادری و پدری هرچند بالا روند و فرزندان پسرها باشند یا دختر و فرزند فرزند هرچند که نشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خاله و دختر برادر و همینکه مالک شود یکی از اینها را آزاد شود بر او فی الحال و مالک می‌شود زن هر کس را غیر از پدران و مادران هرچند که بالا روند و فرزندان و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعی حکم اینها را دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر اذن امام از آدمی و غیر آن از امام است در صورتیکه بقتال گرفته باشد و اما اگر بسرقت شد مال خود گیرنده است هرچند بغیر اذن امام باشد و رخصت است شیعیان را در حال غیبت مالک شدن و وطی کردن آن اگرچه تمام آن از امام باشد یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر از امام از اینها و فرقی نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که اقرار کند ببندگی و حریت آن معلوم نباشد قبول کنند و اگر مسلمان شود بنده کافر حربی او را بمسلمانی بفروشند و از کسیکه مشهور است ببندگی دعوی حریت کند قبول نکنند اولاً بگواه و مکروه است بلکه حرمت بعید نیست اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سال و تزویج کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و کنیزکی که وطی کرده باشند واجب است که او را استبراء نماید پیش از بیع بیک حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که آبستن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط می‌شود استبراء مشتری اگر معتمد بقول او اطمینان دارد بگوید که استبراء شده یا آن کنیز ملک زن بوده باشد یا یائسه یا کوچک یا حامله یا حائض باشد و حرام است آبستن را وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز و سنت است از میراث خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر کنیزی را بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهر شود که کنیز ملک غیر بوده کنیز را بر او رد کند با ده یک قیمت او اگر بکر بوده باشد و اگر غیر بکر بوده باشد

ببیت یك قیمت فرزند دو دومی که متولد شده باشد و بر بایع رجوع کند و بهاء
و قیمت ولد و عوض بضع را بستاند و سنت است که بنده را چون بخرند بتغیر نامش
دهند و شیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای او بدهند و اما غیر آدمی از
حیوانات اگر وحشی باشد مالك می شوند بصید کردن و بانتقال شرعی و تبعیه
او در ملك اینکس و هرچه اینکه مالکست صحیح است بیع او و بیع پارهٔ مشاعی
از او و هم چون نیمه و دودانك نه پارهٔ معین هم چون سر و دست الا بیع بنده کو بخته
نهاده ما در و فرزند با وجود فرزند در بعض صور **مسئلهٔ** انواع مبیع بر
چهار قسم است **قسم اول** قسم اول بیع نقد است یعنی آنکه هیچ یك وعده
نداشته باشد و از نقد بنقد میخوانند و اینهم بر چهار قسم می شود **قسم اول**
بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده باشد بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد
مثل اینکه بایع بفروشد یك خروار گندم موصوف بوصف معینی را بیکصد بنار موصوف
بوصف معین و مشتری قبول کند و صیغه آن باین نحو است که بایع بگوید بِعتُكَ یا
بگوید شریتك یا بگوید مَلَّکتُكَ المَتاعَ المعلومَ بالمبلغ المعلوم یا بگوید بعتك
ما عُلِمَ بالشیءِ المعلوم یا بما عُلِم و بخوان پس مشتری بگوید قَبِلتُ یا میگوید ابتعتُ
یا اشتریتُ یا تَمَلَّکتُ هکذا و اگر احد متعاقدین وکیل باشد جایز است در ایجاب
و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بعتك یا لوکالة عن فلانٍ ما
عُلِمَ بما عُلِم و مشتری میگوید قبلتُ و اگر مشتری نیز وکیل کند کسیرا پس وکیل بایع
میگوید وکالةً عن موکلی فلان بعتُ موکلك ما عُلِم بما عُلِم و وکیل مشتری میگوید
قبلتُ لموکلی فلانٍ هکذا و جایز است که تصریح بوکالت اصلا ننماید بلکه قصد
وکالت کافی است لکن معلوم نمیشود در ظاهر که اینمعامله از برای خودش است یا
از برای غیر مگر با خبار قاصد و فایده ندارد بحمل شاهد بر این معنی مگر با صل اقرار

مغر اگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلكَ
موکلتكِ بگوید **قسم دوم** بیع جزئی بجزئی است و این در صورتی است که
ثمن و مثمن هر دو مشخص باشد و جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند پس بایع
میگوید در این وقت بعتكَ هذا المتاعَ المعیّن بهذه العشرة دراهم مثلا و مشتری
میگوید بلفظ قَبِلتُ یا مانند آن یا اینکه هر دو غایب باشند لکن معهود میان بایع
و مشتری باشند پس بایع میگوید بعتكَ ما عُلِمَ بالشیءِ المعلوم یا اینکه مبیع حاضر است
و ثمن آن غایب و معهود پس بایع میگوید بعتكَ هذا بالشیءِ المعلوم یا بما عُلِم و بخوان
و مشتری میگوید قبلتُ و بخوان یا اینکه ثمن حاضر و مبیع غایب است و معهود پس بایع
میگوید بعتكَ ما عُلِمَ بهذا و مشتری میگوید قبلتُ البیعَ لنفسی و بالجمله اگر معین غا
باشد که مشتری مثلا او را ندیده باشد لازم است ذکر اوصاف بنحوی که رفع
جهالت از او بشود و در صورت وکالت حال آن از سابق معلوم است **قسم**
سیم بیع کلی بجزئی است و این در فرضیکه ثمن شیء خاصی حاضر یا غایب معهود
باشد پس بایع میگوید بعتكَ ما عُلِمَ بهذا یا بالشیءِ المعلوم یا بما عُلِم و مشتری
میگوید قبلتُ البیعَ لنفسی و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید
بعتكِ بکسر کاف **قسم چهارم** بیع جزئی بکلی است و این در صورتی است که
ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لکن مبیع و مثمن شیء خاص
معین باشد خواه حاضر و خواه غایب معلوم پس بایع میگوید بعتكَ هذا بالمبلغ
المعلوم یا بما عُلِم و مشتری میگوید قبلتُ البیعَ بدانکه اگر در بیع خواسته باشند
شرط کنند چیزی را مثل تاجیل دین حالی یا قرار داد رهنی بدین دیگر یا ضمانت
از دینی و بخوان جایز است پس بایع میگوید در صورت شرط تاجیل دین حالی برای
بعتكَ هذا بکذا و شرطتُ علیكَ تاجیلَ دینكَ الحالی الی سنةٍ و در صورت

شرط تاجیل دین حال بر مشتری میگوید شَرَطْتُ لَكَ تأجيلَ دَيْنِكَ الفُلانيّ إلى
سَنَةٍ و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید شَرَطْتُ رَهْنَ كَذا دَيْنًا و دَيْنَ كَذا
و در صورت شرط تضمین میگوید شَرَطْتُ ضَمانَ فُلانٍ كَذا و در صورت شرط سقوط
خیار غبن میگوید شَرَطْتُ سُقوطَ اِختیارِ الغَبْنِ مِنَ الطَّرَفَيْنِ و در صورت شرط خیار
فسخ تا یکسال تابع از برای خود میگوید شَرَطْتُ لِنَفْسِي الخِيارَ مُدَّةَ سَنَةٍ و از برای
مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید شَرَطْتُ لَكَ و اگر از برای هر دو باشد میگوید
لي و لَكَ الخِيارَ مُدَّةَ سَنَةٍ و اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند
میگوید شَرَطْتُ أَنَّكَ مَتى رَدَدْتَ الثَّمَنَ إِلى سَنَةٍ فَسَخْتَ المَبِيعَ و نحو اینها و در صورت
شرط برائت از عیب مخصوص بگوید بِعْتُكَ هذا بِشَرْطِ البَراءَةِ مِنْ عَيْبِ كَذا یا میگوید
بِشَرْطِ البَراءَةِ مِنْ جَمِيعِ العُيُوبِ اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید و در بیع ثمره بستان
بایع میگوید بِعْتُكَ ثَمَرَةَ البُسْتانِ الفُلانيّ بِكَذا و در صورت انضمام بثمره در سال دیگر
مثلا یا شیء دیگر میگوید بِعْتُكَ ثَمَرَةَ البُسْتانِ المَعْلُومِ مُنْضَمَّةً إِلى ثَمَرَةِ سَنَتَيْنِ بِكَذا
یا بگوید مُنْضَمَّةً إِلَى الشَّيْءِ الفُلانيّ بِكَذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان شدن
آن در یکسال بدون ضم چیزیکه جایز است خرید و فروش آن جایز نیست بلکه فاسد است
و اگر خواسته باشد بفروشد اشجار معینه موجوده را با ثمره که موجود است لکن
قبل از بروز صلاح شبهائی در فروختن آن ثمره جایز است پس میگوید بایع بِعْتُكَ
هذِهِ الأَشْجارَ و ثَمَرَها بِكَذا و اگر تخمین کند در بیع خرمای نخله را بیکتغار مثلا و بفروشد
میگوید بایع بِعْتُكَ ثَمَرَةَ هذِهِ النَّخْلَةِ بِتَغارٍ تَمْرٍ مَوْصُوفٍ بِصِفاتِ كَذا و باید ذکر
کند صفات سلم را و همینکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند
ببوی موجود معین و جمیع آنچه در سابق ذکر شد از شروط و اصالت و وکالت در
جمیع جاری است **قسم دوم** بیع نسیه است و آن عبارت است از فروختن

چیزها که موجود باشد بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجل که زمان لزوم
اداء آن مؤخر باشد و شرط است در نسیه که زمان لزوم اداء آن معین باشد بنحوی که
محفوظ باشد از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این
چیز را بتو فروختم و تنخواه او را هر وقت که میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید هر
وقت که توانستی بدهی بده آن بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل در بیع نقد خواهد بود
بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است و هم چنین اگر بگوید فروختم این چیز را بتو باینطور
که اگر نقد تنخواه او را بدهی یکتومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان دهی
لکن اقوی اینستکه مشتری مالک می شود بثمن کمتر و جایز است تا چهار ماه اخذ ثمن
آن تا آخر مدت و هم چنین باطل است اگر بگوید فروختم تا فلان زمان فلان مقدار
و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار و اما معاملات متعارفه در میان مردم که در
پیش بقال و بزاز میروند جنس میخرند بقصد اینکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا خوان
بدهند جایز است با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرند نسیه
که هر وقت خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان
بکنند بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکن بهم رسانند
بدهند و اگر تمکن بهم نرسانند مثل سابق دیون مهلت دهند و هم چنین باطل است
اگر بگوید فروختم این چیز را بتو که تنخواه او را تا زمان ادراک غلات یا تا زمان قدوم
حاج و مانند آن بدهی بلکه بهتر اینستکه تعیین مدت بنحوی کند که قابل هیچ زیاده
و نقصان نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه اول فلان ماه یا اول
طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و نحو اینها و لکن ظاهر اینست
که تعیین روز مثلا در اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین اجزاء روز نشود
و اما کیفیت صیغه این بیع باین نحو است که بایع بگوید بِعْتُكَ هذا المَتاعَ بِعَشَرَةِ

دراهم واجلتك فی الثمن الی شهر یا انکه بگوید بعتك هذا المتاع وشرطت ان تعطینی الثمن بعد شهر ومشتری بگوید قبلت ودر غایت امور نسیه بغیر از شروط و امثال ان وکالت نحو نسیه که گذشت واجب نیست بر مشتری رفع ثمن به بایع قبل از رسیدن زمان اگرچه بایع مطالبه نماید **قسم سیم** بیع سلف وسلم است که در فارسی انرا خرید وفروش پیشکی میگویند وان عبارت است از فروختن مالی را که بر ذمه فروشنده باشد تا زمان مشخصی بثمن وبهائیکه حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص کرده باشد واداء ان ثمن تعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه وبعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده باید هند مقصود این است که قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود وقد متیقن از ان بیع این است که مبیع جنس باشد وبهاء ان نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو نقد باشند جایز نیست درصورتیکه از جنس طلا ونقره باشد بلی اگر هر دو جنس باشند جایز است درصورت اختلاف علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوب است وجایز است در این بیع که ایجاب از هر یک از بایع ومشتری صادر شود چنانچه در صلح نیز جایز است پس اگر بایع صیغه ایجاب بخواند جایز است که بگوید فروختم یک خروار گندم مثلا که بفلان وصف باشد یا بنظریکه اول فلان ماه یا فلان موضع مثلا من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین که الان دادی باشی پس مشتری میگوید که قبول کردم وخریدم بهمین نهج وصیغه درصورتیکه بایع ابتداء بایجاب نماید باین نحو است که بایع بگوید بعتك یا بعت منك ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم واگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه بروجه صراحت نماید مثلا بگوید بعتك تغار حنطة بوصف غرافیة حمراء کبیرة الحب جدیدة جیدة موجلة الی شهر من مسلمة

فی موضع کذا ومشتری میگوید قبلت ودرصورتیکه مشتری ابتداء بایجاب نماید بگوید اسلفتك یا سلفتك یا اسلمت الیك المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة موصوفة موجلة علی الوقت المعلوم وفی موضع المعلوم پس بایع میگوید قبلت **بدانکه** بیع سلف را پنج چیز شرط است **اول** انکه ذکر جنس کنند یا وصفیکه دفع جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا وصفیکه دفع جهالت نکند چنانچه در گوشت ونان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بعض از افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان یا وصف رافع جهالت چون سن فلان ومتاع وغله ومیوه ومانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت ونزاع ممکن است صحیح است وبالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرف است پس هر وصفی که مختلف شود وبسبب ان زیاده وکم شود باعتبار ان زیاده ونقیصه معتد بها واجب است تعرض ان والا فلا **دوم** انستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از انکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر **سیم** انستکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیل هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن وکیل معتبر نباشد چون یا دهیزم ومانند ان بلی هرگاه تفاوت میان افراد ان کم باشد وباعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند وسهل میشمارند چنانچه در بعضی اقسام گردو وتخم مرغ ومانند اینها ظاهر این است که تعیین بوزن وکیل معتبر نباشد **چهارم** انکه شرطست که تعیین زمان تسلیط بر عطا نمایند بقسمیکه احتمال زیاده ونقصان در نزد بایع ومشتری نداشته باشد **پنجم** انکه تسلیم ان جنس در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه در وقت عقد مثلا موجود نباشد بدانکه جمیع ما سبق از شروط وخیارات در اینجا نیز جاری نیست

دیگر چند امر باقی ماند در مقام که ذکر آنها مناسب است **اول** آنکه جایز نیست
فروختن مبیع سلم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن
زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن اگر چه قبض نکرده باشد ولکن در غله
کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض واحوط آنستکه زیاده از آنچه خریده نفروشد
در صورتیکه بهمان جنسیکه خریده بفروشد ولکن ترک این احتیاط ضرر ندارد
دویم آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء کند جنس
مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء
ذمه بایع کند واگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند واگر دستش بحاکم شرع نرسد
واگذارد جنس را بمشتری وتخلیه کند وهرگاه پستر از آنچیزیکه قرار داد شده اداء کند
قبول واجب نیست ودر وجوب قبول بالاتر خلاف است احوط وجوب قبول است اگر چه
قول بعدم وجوب خالی از قوت نیست چنانچه اگر زیاده از قدر مبیع را اداء کند قبول
آن واجب نیست **سیم** آنکه اگر بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه اداء آن
متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند ومطالبه ثمن یا مثل آن کند یا اینکه صبر
کند تا زمان قدرت بایع وبمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمی شود وبرهم نمیخورد
چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را میشود بمشتری بدهد با رضای او **پنجم**
آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه باعث جهالت نشود ومحلل حرام
ومحرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح وهبه کردن چیزی وامثال اینها
چهارم بیع کالی بکالی است وآن عبارت است از بیع دین بدین که زمان هر دو
مؤخر باشد واین قسم بیع در شرع مطهر محرم وباطل است **مسئله** بیع باعتبار
اخبار برأس المال وعدم آن بر چهار قسم است **اول** بیع مرابحه است وآن بیعی است
که بایع خبر بدهد بسرمایه وزیاده از آن نیز بگیرد پس مرابحه آن بیع برأس المال است

یا زیاده واخبار برأس المال لازم است اگر مشتری عالم بآن نباشد واگر جاهل بود
این بیع بر چیزیکه واقع است تا آن چیز شراء از برای بایع پس صیغه آن باین نحو است که
بایع بگوید بعد از اخبار ثمن بعتک ما علم بما اشتریته وماة درهم یا بگوید بعتک
ما علم بما بذلت من الثمن فیه ومشتری میگوید قبلت وجایز است در تحلل بعتک
شریتک یا ملکتک وامثال آن بگوید چنانچه سابقا ذکر شده واز برای مرابحه دو
صیغه دیگر است یکی این است که بایع بگوید بعتک ما علم بما قام علی وربح کذا ویکی
دیگر آنستکه بگوید بعتک ما علم بما هو علی وربح کذا وفرق میان این سه صیغه
آنستکه صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را وشامل اخراجات مثل اجرت
حمالی وکیالی ودلالی ومانند اینها داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بآن
نموده باشد ودوم چنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر واما صیغه ثانیه پس در
آن مندرج است جمیع مؤن واخراجاتیکه مقصود از آن استرباح بوده مثل اجرت دلالی
وحمالی وکیالی وحراست وسفید کری وخیاطی وغیر ذلک واجرت دکان مملوک و
پیچکاری وکلکاری خانه وامثال اینها که بدل اجرت مهر را اخبار نموده باشد به
قصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بآن تا مشتری عالم باشد بآن بخلاف
اخراجات مؤنه که مقصود از آن استرباح ومنفعت یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء
ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادت بقاء عبد بآن است ومثل اجرت مسکنش
وکسوه ضروریاش که لابد منها است واز این قبیل است علف دابه واجرت اصطبل
که طویله وجای آخر حیوان وجای ایستادن باشد وجل حیوان وامثال آن در فرق میان
اجرت خانه بجهة حفظ متاع واجرت مسکن عبد واصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصا
در صورتیکه استبقاء عبد وحیوان بجهة تجارت فقط باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد
علف دهد حیوان را اضافه زائد مندرج در صیغه نخواهد بود ودوم چنین اجرت

طبیب را اگر مشتری بداند در عیوب و اینکه مرض از آن برطرف شده و درد بیش
حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره خود بجا آورده باشد یا متبرعی
بتبرعا بجا آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که هر را داخل در صیغه کند پس
اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود از آن استرباح است بعد
از آن میفروشد و میگوید بعتک ما علم بما قام علیّ و ربح کذا و مشتری میگوید
قبلت بدانکه فرق دیگر نیز میان سه صیغه مزبوره هست و آن این است که صیغه
اولی صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن
متاع را بصلح یا بهبه مشروطه بعوض و بعنوان منتقل باو شده باشد بیع مرابحه باین
صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است و اما در صیغه ثالثه
پس بعید نیست جواز بجهة اینکه مفاد صیغه ثانیه با ثالثه متحد است عرفا در صورتیکه
متاع منتقل به بایع شده باشد بصیغه صلح اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه
بعوض باو منتقل شده باشد ایضا جواز بعید نیست و اگر بایع اخبار کند که رأس
المال صد درهم است و بگوید بعتک هذا بمائة و ربح کل عشرة درهم و مشتری بگوید
قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود **دوم** بیع تولیه و آن عبارت است
از بیع راس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است از اخبار بسرمایه در صورتی
که مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل سرمایه
بدون کم و زیاد و صیغه آن باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتک ما علم بما
اشتریت یا بگوید ولیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلت یا تولیت
هکذا و باید ثمن ثانی مثل ثمن اول جنسا و قدرا و صفة باشد **سیم** بیع
مواضعه است و آن عبارت است از اینکه بایع خبر بدهد بسرمایه و کمتر بفروشد
و مواضعه مثل مرابحه است در احکام و صیغه ولی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعه

کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ و ربح کذا را پس بایع میگوید بعتک هذا
بما اشتریته و وضیعته کذا و مشتری میگوید قبلت و مکروه است در مرابحه و
مواضعه نسبت ربح و وضیعه را بمال باین طریق که بگوید بعتک هذا برأس المال
و ربح کل عشرة درهم یا وضیعة درهم من کل عشرة **چهارم** بیع مساومه است
و آن عبارت است از اینکه بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است
بجهة تحرز از کذب عمدا یا غلطا و صیغه این از ما سبق ظاهر است پس همینقدر
که بایع بگوید بعتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافی است
مسئله بیع ربا حرام است مطلقا بلکه معاوضه حتی صلح و بعنوان هبه بنابر اظهر
و هر خبری که مشتمل بر ربا باشد و در حدیث وارد است که یک درهم از اعظم
ربو کثر است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر بکند و ربا عبارت است
از زیادتی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در زمان
صاحب شریعت اگرچه در زمان متبایعین چنین نباشد و اگر حال آن در زمان صاحب
شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان متبایعین در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد
همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و در بعضی نباشد
در آن بلد که موزون یا مکیل هست اخذ زیاده ربا است و در بلد دیگر خلاف است
احوط اینکه در آن بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده ننماید **مسئله** جو و
گندم در ربا از یک جنس محسوب میباشند و همچنین است گندم و آرد و نان
و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است
انگور و دوشاب و مانند آن پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید
بلکه مساوی اخذ نماید اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب
باشد بنابر احوط بلکه احوط اجتناب است از معاوضه مطلق تر و خشک که در آن

یا کیلی باشد و ترک نشود این احتیاط چنانچه جمعی منع فرموده اند و هم چنین
گوشت و شیر از یک جنس محسوب نیست چنانچه شیر و پنیر و روغن نیز چنین است
بلی روغن گاو با روغن گوسفند مثلا دو جنس محسوب نیست و هم چنین است گوشت
انها و سایر چیزها بکه از حیوان حاصل می آید پس انها تابع اصل خود میباشند مگر
بز و گوسفند که یک جنس محسوب است چنانچه گاو و گاو میش نیز از یک جنس
میباشند پس هرگاه حاصل حیوانی را با گوشت او معاوضه کنند یا حاصل و
گوشت حیوان دیگر که شرعا از جنس این حیوان نباشد چون گاو و گوسفند که
جایز است زیادتی در عوض اخذ نمایند اگر نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت
در نسیه و هم چنین رباء نیست در معاوضه غیر موزون یا مکیل مثل قماش و جواهر
و مانند ان که اخذ زیاده نقدا در انها جایز است بدون کراهت و در نسیه
خلافست و قول جواز مع الکراهة خالی از قوه نیست و اما در معدود مانند تخم
تخم مرغ و گردو پس در ان نیز خلافست و اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از
از اخذ زیاده در معاوضه و هم چنین اولی انست که اخذ زیاده نکنند در معاوضه حیوان
بگوشت خصوصا اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشند و
لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل گندم و آرد مثلا بیع احدهما بدیگری
جایز است با مساوات در وزن و در کیل اشکال است و احوط سنجیدن و برابر
نمودن است هر دو را بوزن **مسئله** در میان پدر و پسر و میان زن و شوهر
و میان مملوک مختص و مولی او و میان مسلمان و کافر حربی اخذ رباء حرام نیست
ولکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید **مسئله** ما بین پدر
و دختر و میان مالک و مملوک رباء نیست و اخذ زیاده جایز است و در میان جد
و نواده احوط عدم جواز است و احوط اینستکه شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر

اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباء است از
کافر ذمی چون یهود و نصاری که جزیه میدهند **مسئله** اگر در معامله اخذ رباء
نموده باشد عمدا یا سهوا و عالم بحرمت بوده باشد در زمان معامله در این صورت اگر
صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه باشد مالک میان جمع محصوری
و تعیین ان ممکن نباشد با هم مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد
رد مال رباء را باید مثل مال مجهول المالک با ان عمل کند باینطور که اگر مالک
مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است رد ان مال رد مظالم بدهد و اگر علم دارد که ان مال
مال حلال او بوده لکن بر ذمه او مظالم باشد اولی اینستکه حاکم شرع بعنوان تقاص از
جانب فقراء اخذ نموده و رد مظالمه بدهد و اگر معلوم است که ان مالک مجهول ظالم نیست
بهیچوجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر رد مال رباء و مالک هر دو مجهول
بالمره باشد خمس را بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام بودن رباء را نمیدانسته
پس کفایت توبه کردن در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تامل است **مسئله** در وقت
معامله فرار نمودن از رباء به پنج طریق ممکن است **اول** انکه بغیر جنس بدهد مثلا
ریال را با اشرفی معاوضه نمایند پس از ان اشرفی را بدهد بریال دیگر که منظور بوده اخذ
نماید و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نماید پس از ان نقد را بدهد بان جنس که مقصود
بوده اخذ نماید لکن باید قصد معاوضه را بقیه داشته باشد **دویم** انکه عوض را
معاوضه نمایند بوجه قرارداد بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر پس از ان انها را
معاوضه بما فی الذمه نمایند **سیم** آنکه بان عوض ناقص یا با هر دو در صورت
اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نماید مثل اینکه با دو ریال ناقص دستمالی را یا چیز
دیگری را منضم نمایند و معاوضه کنند **چهارم** انکه هر یک مال خود را بدیگری
قرض بدهند و پس از ان یکدیگر را بری الذمه کنند **پنجم** انکه هر یک مال خود را

بدیگری هبه نماید و باید در ضمن عقد شرط هبه دیگری را نماید

فصل چهارم - در بیع صرف است

مسئله بیع صرف عبارت است از بیع طلا و نقره بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا یا بنقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد و خواه غیر مسکوک و خواه سکه اصلاً نداشته باشد یا غیر آن ولی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره و بالعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرطست در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر خواهد شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشد و خواه در مکان دیگر یا بنظر بیع بایع و مشتری هر دو باهم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و در حکم صرفست فروختن چیزی که طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام و امثال آن که مفضض یا مذهب باشد پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس آن نبوده باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید نقد طلا یا نقره نقد را قرار بدهند و پیش از مفارقت داد و ستد تعجیل آید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و اگر مقدار آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر اینکه علم بزیادتی عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد مثل اینکه نقره که در لجام یا شمشیر است مردد باشد بین چهار مثقال یا پنج و نقره که بعنوان ثمن میدهند شش مثقال باشد

فصل پنجم - در صلح است

مسئله صلح عبارت است از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدی است لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع بحسب اصل شرع و جایز است واقع ساختن

مصالحه را با قرار مدعی علیه و با انکار او و همچنین جایز است مصالحه حق معین و دین معین بدیگر و عین بدین و دین بعین و غیره جایز است با علم متصالحین بمقدار مال یکه نزاع در آن واقع شده و یا جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جایز نیست مصالحه که حلال کند حرام خدا را و یا حرام کند حلال خدا را و هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر بر آید یا آنکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود ولی هرگاه تعلق بکلی بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آنچیزیکه ادا شد چنین باشد صلح صحیح است پس مطالبه خواهد کرد و اگر معیب بر آید خیار فسخ دارد و لابد است در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتک هکذا و مصالح بگوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتک علی ما استحقه فی ذمتک من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید قبلت هکذا و هرگاه همین مصالح خواسته باشد بگوید صالحتک علی ما استحقه فی ذمتک من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و آن دیگری که مدعی است بگوید قبلت نیز صحیح است و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید جهة قطع خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح بگوید صالحتک علی قطع المنازعة بینی و بینک من جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر مراد صلح حق متنازع است صحیح نیست و اگر مراد از صلح آنستکه نزاع و مرافعه نکند باکی ندارد و بدانکه صلح عقدی است مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عقود و ایقاعات چندی را مثل بیع و این در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد و اجاره و این در صورتی است که مال المصالحه منفعت بوده باشد مثل اینکه خانه را یا دینی را یا منفعتی را که نزد دیگری دارد از او مصالحه میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح در اینصورت مفید اجاره است و ابراء و حطیطه و این در صورتی است که طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعض

معنی آن دین را دادن بعض دیگر را بشخص دائن در مصالحه بر آن وجه جاری نماید پس صلح در اینصورت افاده میکند فائده ابراء را و هبه را آن در وقتی است که مصالحه نماید عینی را بدون عوض پس در اینصورت صلح افاده میکند ثمره هبه را و عاریه را آن در وقتیکه مصالحه نماید منفعت عینی را بدون مصالحه عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهة اسقاط آن و بر تحجیر و اولویت سکنی در مدرسه و امثال آن و هم چنین جایز است صلح بر اسقاط یمین و بر خیار و جاری ساختن آب بر بام غیر در مدت معلومه و نیز ظاهر جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع والله العالم

فصل ششم — در ضمان است

مسئله ضمانت عبارت است از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمه دیگری باشد اگرچه آن دیگری راضی نباشد و شرطست که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مالش نافذ و جایز باشد یعنی که سفیه و امثال آن نباشد و نیز شرطست در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آن شخص ضامن چنانچه لزوم ضمان شرطست باینکه آن ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل می شود بذمه ضامن و مدیون بری الذمه می شود از آن دین بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند باین مدیون رجوع نماید والا فلا و نیز باید دانست که ضمانت حاله و مؤجله هر دو جایز و صحیح است پس اگر شرط کند اجل را واجب است که آن مضبوط باشد مثل یک ماه و نحو آن نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم حاج زیرا که این بجهة عدم ضبط آن فاسد است و صیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلبکار ضَمِنتُ لَکَ مَا تَستَحِقُّهُ فی ذِمَّةِ زَیدٍ یا بگوید تَکَلَّفتُ یا بگوید اِلتَزَمتُ یا بگوید انا ضَمِینٌ

یا بگوید اَنَا ضامِنٌ و نحو اینها از الفاظیکه برساند همین را و در قبول کفایت میکند اَنَا قَبِلتُ

فصل هفتم — در احکام قرض و دین است

مسئله بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود **اول** انکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هجده درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است **دویم** انکه عقد قرض جایز است از طرفین یعنی اینکه دائن هر وقتیکه خواسته باشد مطالبه نماید میتواند ولو بمجرد فراغ از صیغه قرض باشد و هم چنین مدیون نیز هر زمانی که خواسته باشد اداء نماید میتواند اگرچه بعد از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد و ثمره قرض تملیک عین است با رد عوض پس در مثلی رد مثل لازم است و در قیمی رد قیمت یعنی قیمت روز قبض کردن و قرضی که بر وجه یقین باعث مالک شدن قرض گیرنده می شود آن قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض و صیغه آن باینطوریست که صاحب مال بگوید اَقرَضتُکَ هٰذا و قرض گیرنده بگوید قَبِلتُ و بعد تصرف او بدهد و هم چنین اگر بوجه او را مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربت است بلی اگر مالک بدون صیغه بدهد مالی را بغیر بقصد قرض تصرف در آن از برای آنغیر جایز و مباح است از قبیل معاطات در بیع **امر سیم** انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هرچند نفع بجهة زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده بتبرع چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد بلکه مستحب است **امر چهارم** انکه هر چیزی

که ممکن است تعیین آن عیب نقد و وصف جایز است قرض دادن آن پس جایز است قرض
دادن طلا و نقره که بوصف و وزن مشخص شده باشد و همچنین جایز است قرض دادن
گندم و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد و یا بکیل و همچنین است قرض
دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان بعدد مشخص شده باشد قرض دادن
جایز است علی الاصح و احوط این است که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه
مساوی در وزن باشند و اعتباری بتفاوت در قیمت نیست **امر پنجم** آنکه
مالی را که قرض میدهند یا مثلی است یا قیمی است مثلی آنستکه اجزاء امثال متساوی
باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم نزدیک باشد مثل جو و گندم و در عرف و
قیمی آنستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات پس اگر امثال مثلی باشد در
صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن باشد باید رد مثل کند و الا باید رد قیمت
آن کند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان رد بدل تفاوت
داشته باشد ظاهر آنستکه قیمت زمان وفاء را باید بدهد و اگر قیمی باشد گذشت
آنکه معتبر قیمت وقت قبض است **امر ششم** آنکه بنابر اصح میتواند که قرض دهنده
بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلکه میتواند که مطالبه
حق خود کند چنانچه گذشت در معنی جواز عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را
رد کند جایز است چنانچه اگر بدل از آن رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت
مطالبه عین رد عین است **امر هفتم** آنستکه هرگاه مالی را قرض دهند و شرط
کنند که تا زمان معین قرض باشد اقوی آن است که پیش از آن زمان حق مطالبه
ندارد در صورت بودن آن شرط در ضمن عقد لازمی یا زنده بودن قرض گیرنده **امر
هشتم** آنکه اگر برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجب است که وصیت کند
بلکه احوط این است که مقدار دین را جدا کند **امر نهم** آنکه دیون مؤجله که زمان

تسلط آنها رسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون
معجل می شود یعنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که
زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران
مساوی میباشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود هرچند مالیکه از
بعض از ایشان اخذ نموده موجود باشد بلی هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق
خواهد بود علی الاقوی **امر دهم** هرگاه مدیون بی چیز باشد و قادر نباشد بر کسب
لایق بحال که بآن بتواند اداء دین کند باید او را مهلت داد و اگر بیچیز نباشد و یا قادر
بر کسب لایق بحال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند و او مماطله کند حبس او
جایز است و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بیچیز بودن
امر یازدهم آنکه خانه لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست طلبکاران
مدیون را بفروشند علی الاقوی و همچنین نفقه روز قسمت او و عیال واجب النفقه
او **امر دوازدهم** آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضی که
کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا یا مانند آن لازم نیاید صحیح است و ترک نشود
احتیاط بصلح در مقدار زائد **امر سیزدهم** آنکه جایز است شرط کردن وفاء بقرض را
در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب است بر مقترض
وفاء آن با عدم ضرر و منتفی می شود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه بیشتر باشد

فصل هشتم - در حواله است

حواله عبارت است از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر
که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله
بر کسیکه بری الذمه باشد در این خلاف است اصح جواز آن است پس نقل می شود مال

از ذمه‌اش بیرون شده آن شخص دیگر که بریء الذمه باشد و شرطست در حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده شده و شخص محال علیه هر چند اگر حواله بر بری باشد یا بجز آنچه در ذمه اوست و الا رضای محال علیه قید نیست که شرط نباشد بلی واجب نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم باعسار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال اختیار فسخ است پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار بوده بعد بی‌چیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در هر صورت زمانیکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بری الذمه می‌شود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو کند مگر بفسخ در جائیکه از برای او جایز باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد لازم است پس لابد است در آن از ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید احلتک علی فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا میگوید رضیت و جایز است اجرای صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوطست با امکان چنانچه در سایر عقود لازمه غیر نکاح گذشت و شروطیکه اعتبار شده در سایر عقود لازمه از قبیل بلوغ و عقل و بعنوان در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از محیل و محتال علیه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند و مسلوب القول والفعل نباشند

فصل هشتم — در رهن است

مسئله رهن عبارت است از وثیقه که در صورت تعذر واخذ دین از مدیون استیفاء حق از آن نمایند و رهن عقدی است لازم از طرف راهن و لابد است در آن از

ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک علی الدین المعلوم قبض صاحب طلب بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزی که جاری مجرای آن بوده باشد و شرطست که آن وثیقه عین و مملوک بوده باشد بلکه قبض نیز شرطست بنابر اقوی و باید هر یک از راهن و مرتهن جایز التصرف باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای مالک وطی جاریه مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند مالک مرده باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگر آن شروط از جمله آن شروطی باشد که منافی مقصود عقد رهن نباشد چه اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً عین مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه اینشرط منافی مقصود از رهن است و همچنین صحیح نیست اگر شرط کنند که عبد مسلم را بکافر بفروشند و اگر شرط کنند دخول نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عینی را رهن بگذارد نزد کسی باین نحو که فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن مدت اداء دین ننماید مدیون آن عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن فسادش معلوم نیست و فساد بیع هم محل تأمل و اشکال است اگرچه مشهور است و جایز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن ببیع و عنوان قبل از رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعذر از اداء آن نمیتواند رهن را بفروشد و استیفاء حق نماید مگر باذن حاکم شرع و هرگاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن یا وارث او انکار کنند و ممکن نباشد از اثبات آن در نزد حاکم شرع رجوع نماید احتیاطاً بعدول مؤمنین پس اگر آنهم ممکن نشد میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه

و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء والله العالم

فصل دهم - در احکام و شرایط اجاره است

مسئله اجاره عقد یست لازم از طرفین و عبارت است از تملیک منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل می شود بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعوض و بارثنا دنبلکه اقوی عدم بطلان است بموت هریک از موجر و مستاجر خصوصا اگر موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل می شود **اول** انکه عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در اینصورت اجاره باطل می شود **دویم** انکه شرط کرده باشند که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس باطل می شود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت **سیم** انکه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه از اجاره دهد از برای صلاح خود نه منفعت بطون لاحقه پس در اینصورت بموت موجر باطل می شود اجاره **چهارم** انکه موجر مالک منفعت مدت حیات خود بسبب وصیت مالک عین بوده باشد پس بموت این موجر اجاره باطل میشود و بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالکشدن مستاجر حاصل از اچون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و امثال اینها را بجهة مالکشدن شیر و روغن و مانند اینها را جایز و صحیح نیست زیرا که در اجاره شرطست بقاء عین و معروض این است که امثال خرما و انگور و شیر و روغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است از برای منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و خوانن و در مالکشدن حاصل درخت یا مانند آن موقوف است بر مصالحه یا انکه شرط کند که حاصل آنها در سال اجاره با مستاجر باشد یا اینکه بیع کنند با خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرطست در صحت اجاره کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینکه جایز التصرف

باشند و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشند و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین موجره ملک او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای او که بعد از اجاره آن مالک بغیر اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که استیفاء منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک می شود موجر اجرت را بنفس عقد و واجب است تسلیم آن بتسلیم عین موجره مگر انکه شرط کرده باشد تاجیل در اجرت را با جل مشخصی پس در اینصورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله چون اجاره عقدی است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزیکه معتبر است در سایر عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل موقوف بودن قبول بعد از ایجاب و عربی و در اجراء صیغه شخص موجر میگوید مثلا آجَرْتُكَ الدّارَ المَعْلُومَةَ سَنَةً بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مستاجر میگوید قَبِلْتُ و اگر موجر بجای لفظ آجَرْتُكَ اکرَیْتُكَ بگوید یا انکه مَلَّكْتُكَ سُكْنَى هٰذِهِ الدّارِ شَهْرًا بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ کفایت میکند چنانکه در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قَبِلْتُ و اِسْتَأْجَرْتُ و مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزیکه منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سائغه و نیز لازم است وفاء بشرط در ضمن آن والله العالم

فصل یازدهم - در شرکت و احکام آنست

مسئله بدانکه در شرکت پنج مطلب است **اول** انکه شرکت عبارت است از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و بکصیغه که مرکب از یک ایجاب و یک قبول باشد کافی است و متحقق میشود شرکت با امتزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدیگر و جایز نیست از برای احدی از شرکاء تصرف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصود است مقدار تصرف بر مقدار اذن و بیاد

جایز نیست پس هرگاه تعدی نماید تعمداً از اذن ضامن خواهد بود **مطلب دویم**
اینکه اشتراک گاهی اختیاری می‌شود و گاهی اضطراری اما اختیاری در صورتی است که
باختیار خود مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیازی نداشته باشند یا آنکه
مالی بشراکت بخرند و اضطراری آنستکه حاصل بشود بسبب ارث و نحو آن پس هرگاه شخص
بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشند آن وارثها در ترکه آن میت شریک
خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد آنرا شرکت عنان
گویند و این شراکت با کافر مکروه است ولیکن صحیح است و در این شراکت اگر حصه‌ها
مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل
مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین است در صورتیکه
و اگر اینکه یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در اینصورت شرط زیادتی عیبی ندارد
مطلب سیم اینکه شراکت بدنی و عملی باطل است یعنی اینکه هرگاه دو نفر یا بیشتر باهم
قرار دهند که هریک کاری کنند و در حاصل و اجرت عمل باهم شریک باشند این قسم
از شرکت در شرع مطهر باطل است بلکه حاصل عمل هریک مخصوص بشخص خود اوست
و همچنین شرکت وجوه نیز باطل است یعنی اینکه هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و آبرو ولی
بی‌مال باشند و قرار دهند که بذمه هریک مال بخرند و بفروشند و بخواه صاحب مال
بدهند و در نفع آن که باقی مانده باهم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را
ابتیاع نماید بذمه یکنفر بی‌اعتبار است و اگذارد که معامله کند و در نفع آن باهم
شریک باشند یا آنکه آن صاحب اعتبار یکه بی‌مال باشد و بی‌اعتباری که مال دارد با
قرار دهند که مال شخص بی‌اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون اینکه اموال را بدست
او بدهد و در نفع او باهم شریک باشند یا اینکه آن معتبر مال را بنفع زاید بفروشد تا
اینکه بعضی از نفع مال او باشد پس در اینصورت مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد

شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطل است یعنی اینکه هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند
که آنچه کسب میکنند باهم شریک باشند **مطلب چهارم** اینکه اگر بعضی از شرکاء خواهش
کنند که مال مشترک را قسمت کنند واجب است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت
باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث شود یا آنکه مشتمل بر رد باشد قسمت کردن
موقوف است برضاء شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر اینصورت اجابت لازم است
اگرچه تمامیه جمع آوری نشده باشد در امور یکه اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند
حاکم شرع اجبار کند بر قسمت و این را قسمت اجباری گویند **مطلب پنجم** اینکه شریکی
که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر تعدی یا تفریط

فصل دوازدهم — در قراض و مضاربه است

مسئله قراض و مضاربه عبارتست از اینکه شخصی مالی بدهد بغیر که معامله
کند باین طریق که در نفع باهم شریک باشند بحصه معینی مثل نصف ربع یا ثلث آن یا مانند
اینها خواه مطلق باشد خواه مقید باشد بزمان معینی و شرطست که آن مال عین طلاء
مسکوک باشد یا نقره مسکوکه پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدی است
جایز پس کفایت میکند هر چیزیکه دلالت بر آن نماید اگرچه احوط و اولی این است که
با ایجاب و قبول لفظی واقع بسازند و باهم متصل باشد پس صاحب مال بگوید این
مال را بتو دادم که معامله کنی باین طریق که نصف نفع آن مثلاً مال تو باشد و نصف دیگر
آن مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی جاری نمایند
پس مالک بگوید ضاربتک بکذا عامل بگوید قبلت هکذا یا اینکه مالک بگوید
بجای ضاربتک قارضتک یا بگوید عاملتک علی هذه المال علی ان الربح بیننا
نصفین و در قبول نیز هر چیزیکه دلالت بر رضا مینماید اگرچه بایماء یا اشاره باشد

کافی است

فصل نهم — در احکام وصیت است

مسئله بدانکه وصیت عبارت است از تملیک عین یا منفعت یعنی بعد از وفات موصی یا مسلط کردن کسیرا در تصرف بعد از وفات موصی و ترغیب در اخبار در وصیت بسیار است بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نامه اش در زیر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است مسئله معتبر است در وصیت صیغه ایجاب و قبول چه در وصیت بجهة خاصه مثل وصیت بمالی برای زید مثلا یا وصیت بجهة عامه مثل وصیت بمالی برای فقراء و زوارها مثلا و مدارس و نحو اینها و اما قبول پس از آن لازم است در وصیت بجهة خاصه و اما در وصیت بجهة عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس با لفظ هر چیزیکه شخص موصی بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلانا بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزیکه دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافی است و جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات جایز نیست رد بلکه واجب است قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن خبر رد بموصی آن موصی وفات کند لازم می شود قبول چنانچه اگر وصی هیچ مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول مسئله هرگاه موصی وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند و وارث مطلع باشد از اصل مال باید داده شود اما

در حج کفایت میکند حج میقاتی اگر وصیت بحج نکرده باشد و الا باید حج بلدی از برای او بگیرند مطلقا مسئله وصیت از برای معدوم جایز نیست و لیکن از برای حمل موجود اگر زنده متولد شود صحیح و نافذ است مسئله هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب اما ثلث وفاء بوصیت نکند واجب را بر غیر واجب باید مقدم دارد اگر وصیت کرده باشد که همه را از ثلث بدهند و هم چنین واجب مالی را بر واجب بدنی مقدم بدارد مسئله اگر کسی وصیت کند پس از آن بضد آن وصیت کند باید بوصیت ثانی عمل کند مسئله وصی صغیر اگر بخواهد مال صغیر را بقرض بردارد خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد و وصی هم مال دار باشد و وثیقه هم بگذارد مسئله هرگاه شخص در حال مرض موت مالی ببخشد یا بفروشد بکمتر از قیمت آن صحیح است و احوط مصالحه یا رجوع بحکم حاکم است بالنسبه بآنچه مسامحه شده است مسئله در وصی عدالت شرط نیست لکن چون غرض از وصیت عمل است پس آنچه متعلق است باداء تکالیف بدون وثوق برائت از تکالیف معلوم نیست و اکتفاء نمیتوان نمود و در حقوق فقراء و نحو آن نیز اعتماد نمیتوان نمود پس اگر در این قسم غیر عادل را وصی نمود حاکم شرع ناظری تعیین نماید اما آنچه راجع بخواهشهای موصی است که از قسم تکالیف نیست و نه از حقوق غیر موصی خود داند مسئله شخص وصیت کرد که ثلث مال مرا از برایم خرج کنید و بگوید چهل سال صلوة و دو ماه صوم از برایم بجا آورند در اینصورت باقی ثلث که زاید از اجرت چهل سال صلوة و دو ماه صوم است ملاحظه باید نمود هر چه اصلح و انفع بحال میت باشد صرف نماید مسئله هرگاه شخصی در حال مرض موت بگوید بحاضرین که ثلث مال مرا بعد از موت من در فلان مصرف خرج نمائید و تعیین وصی ننموده باید بهر که خطاب نموده بعمل آورد مسئله هرگاه وصی نتواند وصایت خود را ثابت کند بهر قسم که بتواند مال میت را بردارد با

ثلث موافق وصیت صرف کند جایز است

مقصد چهارم — در احکام ارث است

مسئله کیفیت احکام ارث بدین ترتیب است که بیان فرائض و موجبات ارث ذکر می شود اما فرائض مراد سهام مقدره در کتاب الله است و موجب ارث یا نسب است یا سبب **اول** سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه تالیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدون ارتفاع و اولاد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع الارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و با عدم انها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات است و در صورت نبودن انها اولاد انها اگرچه پائین روند و بعد از انها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین و خالات ابوین است و با نبودن انها اولاد آنها هرچه پائین روند الاقرب فالاقرب و اما سبب موجب است ولاء اولی جمع می شود با جمیع وارث دوم جمع نمیشود و ان سه مرتبه دارد بترتیب اول ولاء عتق دوم ولاء ضامن جریره سوم ولاء امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استیفاء خال که معمول به نخواهد اگرچه دوم مندرج است در تحت ولاء عتق **مسئله** موانع ارث چند چیز است یکی کفر است پس هرگاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر ارث نمیبرد و اما مسلم وارث کافر می شود و وارث مسلم اگرچه ابعد باشد میراث میبرد و کافر اگرچه اقرب باشد میراث نمیبرد و یکی قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید مورث خود را میراث از او نمیبرد اما قتل بحق مانع ارث نیست و اگر قتل بخطاء باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه را **مسئله** اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد ولد قاتل وارث است نه خود قاتل و اگر وارث نباشد

قاتل میراث از مال امام است **مسئله** اگر ابن مقتول اخوه و اخوات مادری داشته باشد اقوی ارث نبردن اخوه و اخوات مادری است از دیه و اما غیر اینها از متقربین بواسطه مادر احوط صلح است **مسئله** زوجان وارث دیه میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبه عمد یا خطاء و اگر عوض از قصاص باشد ظاهر اینکه انهم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از اینکه مصالحه نمایند باشد یا دیه که شرعا مقدر است یا اکثر از ان باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه بدون وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهت زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل یا دیه مقدره واقع شده باشد یا ازید یا انقص و خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس **مسئله** اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه و بعد از ان رجوع از دیه نمایند قصاص جایز است و اگر بعضی از ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث نبرند **مسئله** دیه خطاء در حکم مال میت است و قضای دیون و اخراج وصایا از ان می شود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن و قصاص در حکم مال میت است و اخراج وصایا از او می شود و اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص نمیتوان گفت که تسلط در این باب ندارند و اقرب الحاق شبه عمد است بعمد در منع از ارث از خصوص دیه و ظاهر اینست که بعضی تسبیبات عقلیه و عادیه هست که اگر موجب قتل بشود حکم ان حکم مباشرت است که انهم مانع از ارث میباشد و داخل مصداق قتل است و هرگاه صبی یا نائم قتل نماید ممنوع از ارث نمیشوند **مسئله** هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل حکم انهم حکم قتل است **مسئله** اگر وارث شهادت بدهد از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ارث بودن شاهد مذکور خالی از قوه نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد

از حکم حاکم مانع از ارث نیست **مسئله** هرگاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود و هر دو فوت شوند هر یک از این دو ولد وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص برد و بکری نماید و اگر در اینصورت عفو نماید احد ولدین آن دیگر برادر دیگری میتواند قصاص نماید برادر و قصاص هم از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینستکه قصاص از او ساقط است نظر بانکه مفروض این است که وارث دیگری نیست **مسئله** رقیت سببی که مانع از ارث است هرگاه وارث یا مورث رق باشند میراث نخواهند برد و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رق باشد میراث مختص است بوارث حر اگرچه بعید است دون رق اگرچه قریب است و اگر وارثی نباشد سوای امام علیه السلام و مملوک و آن مملوک احد ابوین باشد یا هر دو یا باقی اقارب مملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او باخذ قیمت آن بعد از آن آزاد کرده می شود و مال را متصرف میکند و ظاهر این است که فرقی نیست در این حکم میان آنکه مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء ننموده باشد از مال الکتابه چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینستکه آزاد کرده می شود باقی آن از میراث اگرچه وارث است بسبب آن جزء که حر است و اگر وفا ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب اینستکه آزاد نمیشود و فای رقی محض نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبر باشد یا مکاتبی که اداء ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را و هرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعضی از او حر باشد و بعضی دیگر او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث میبرد بقدر یکه حریت دارد و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه انهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت **مسئله** میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیات او و موت او باید انتظار او را کشید تا موت او محقق شود **مسئله** سهام ارث که مقدر است

در کتاب الله بر شش قسم است از آنجمله نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوج است با نبودن ولد برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحده است در صورتیکه مذکری نباشد و از برای خواهر پدری و مادری یا پدری تنها در صورتیکه مادری و پدری نباشد اگر مذکری درمیان نباشد اما قسم دوم که ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد یکه برای زوجه است اعم از اینکه از این شوهر داشته باشد یا از شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر **قسم سیم** ثمن است پس آن سهم زوجه است با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا غیر آن و فرقی نیست میان زوجات متعدد در حکم حتی آنکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت میکنند ربع یا ثمن را [illegible] در زوج مریض اتفاق میفتد که طلاق بگوید چهار زوجه خود را و چهار دیگر تزویج کند و دخول نماید **قسم چهارم** ثلثان است پس آن سهم بنتین است فصاعدا در صورتیکه مذکری نباشد و سهم اختین فصاعدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها در صورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد **قسم پنجم** ثلث است پس آن سهم مادر است در صورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو نفر است فصاعدا از اولاد مادر اعم از آنکه همه مذکر باشند یا همه مونث یا بعضی مذکر و بعضی مونث **قسم ششم** سدس است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن ولد برای میت و ظاهرا فرقی نیست میان ولد و ولد ولد و سهم مادر است با بودن حاجب که ولد و اخوه باشد و سهم الواحد من ولد الام چه مذکر باشد چه مونث **مسئله** وارث در صورتیکه واحد باشد وارث است همه مال را لکن اگر ذوی الفروض است میراث میبرد بعض از مال را بالفرض و بعض دیگر را بالقرابه و اگر غیر از ذوی الفروض است میبرد همه مال را بالقرابه و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض آنها بالفرض و بعضی بالقرابه بوده باشد

بوده باشد بعضی از ایشان حاجب بعضی دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال
ورثه است و اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس اگر منطبق شوند سهام بر فریضه اشکال نیست
و اگر ناقص باشد فریضه از سهام زائده مثال اینها بیت نه عصبه و فاضل ترکه رد می شود
بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر با بودن حاجب و اگر ناقص باشد سهام از
فریضه داخل می شود نقص بر بنت و بنتان و اخت و اخوات پدری و مادری یا پدری فقط
مسئله دوم مرتبه اولی از ورثه اگر منفرد باشد وارث در این صورت همه مال را میبرد
بالقرابه و اگر دو پسر یا زیاده باشند بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه و اگر بنت واحد است
میراث میبرد همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابه و اگر دو بنت یا زیاده است همه
مال از آنها است دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث پدر تنها است همه
مال را وارث است بالقرابه و اگر مادر تنها است همه مال را وارث است ثلث آن بالفرض
و باقی بالقرابه و اگر وارث ابوان بوده باشند مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم
حاجب و باقی مال پدر است بالقرابه و اما در صورت حاجب مادر سدس میبرد بالفرض
و باقی را پدر میبرد بالقرابه و واضح در صورتیکه حاجب باشند خودشان وارث نیستند
و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابه وارث میباشند للذکر مثل حظ
الانثیین و اگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را وارث
میباشند و باقی مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور و اناث
باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین است یا ابوین و باقی مال اولاد است للذکر
مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین است و باقی
مال اولاد علی التسویه و اگر ابوان با زوجه یا زوج و اولادی که مختلف باشند سدسان
مال ابوین است و زوجه یا زوج ثمن یا ربع را میبرند و باقی مال اولاد است للذکر مثل
حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده باشند چه اخوه هم باشند یا نباشند سدسان

مال

مال ابوین است بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض و باقی منقسم می شود بر نسبت سهام
پس لازم است اخماساً تقسیم شود اگر اخوه نباشند و اگر احد ابوین باشند با بنت سدس
مال احد ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالنسبه بر او ارباعاً تقسیم می شود و اگر ابوان
باشند با بنتین فصاعداً سدسان مال ابوین است و ثلثان مال بنتین یا بنات و اگر احد
ابوین با بنتین فصاعداً سدس مال احدهما است و ثلثین مال بنتین و باقی رد می شود
اخماساً و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین و بنت یا بنتین فصاعداً باشد زوج یا
زوجه ادنی را وارث میباشند و ابوان یا احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند
و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت حصول نقص کسر با بنت یا بنات است و در صورت
وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب در میان نباشد رد می شود بر بنت
یا بنات و احد ابوین یا هر دو دون زوج و زوجه و اگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشد
زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشد و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم
حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام
ولد است و در صورت عدم وجود ابن میراث با ابن ابن میرسد و کیفیت قسمت اولاد
اولاد مثل اولاد است اعم از اینکه اولاد ابن باشد یا اولاد بنت و ولد ولد وارث است
نصیب ولدی را که برابر او است پس ولد ابن وارث است ثلثین را اگرچه بنت واحد بوده باشد و ولد
بنت وارث است ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است
از کمال نصیب او و زوجین هم چنین است و ولد ولد حجب اخوه مادر را از کمال نصیب
مشروط است بچند شرط **اول** دو برادر یا زائد یا یک برادر و دو خواهر یا چهار
خواهر و بیشتر بجهت متعدد بوده باشد **دوم** آنکه از جانب پدر و مادر یا از جانب
پدر تنها بوده باشد **سیم** وجود پدر است **چهارم** آن است که کافر
نباشند و مسلم چنین رقی نبوده باشند و قاتل هم نباشد اگرچه احوط و اولی صلح است

درکاه

هرگاه قاتل باشد **پنجم** آنکه در زمان موت مورث آنها زنده باشند **ششم** آنکه
منفصل باشند بولادت **هفتم** تفاوت میان حاجب و محجوب **هشتم** آنکه آنها
منفی از پدر نشده باشند بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود **مسئله**
هرگاه نباشد برای میت احدی از ابوین و نه ولدی تا پایین هرچه از ولد ولد باشد و همچنین اگر
بوده باشد برای میت اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب
مذکر است همه مال را میراث میبرد بالقرابه اعم از آنکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث
باشد وارث است نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت و ثلثین را
بالفرض و باقی را بالقرابه در صورت تعدد و کیفیت انقسام تساوی است در صورت
تساوی و اختلاف است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر است فقط آنهم
همینطور است و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یکنفر است سدس را
وارث است بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرقی نیست
میان مذکر و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند یعنی متقرب از جانب پدر فقط است ساقط
می شود بسبب اخوه متقرب بابوین و تمام ما بقی را بعد از فرض اخوه امی اخوه ابوینی بالقرابه
میبرند و ردی در اینحال نیست مگر آنکه متقرب بابوین اخت واحد یا متعدده بوده باشند
که نصف را یا ثلثین را بالفرض میبرند و اگر چیزی زیاد بماند رد می شود و احوط رجوع
بصلح است نسبت بحصه اخوه امی و هرگاه متخلف شود از میت جد و جده پدری مال منقسم
می شود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری باشند اقرب انقسام بالسویه است
و هرگاه اجداد مختلف باشند اقرب این است که ثلث مال متقرب بام است اعم از آنکه یک
نفر باشد یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال کسی است که متقرب باب باشد و اگر با اجداد زوج
یا زوجه هم بوده باشند هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلی خود را وارث میباشند و ظاهر
این است که ثلث اصل مال را میدهند بمتقرب مادر و باقی مال متقرب بپدر است و اگر

جد

اجداد ثانی یا جد اعلی هر دو بوده باشند اول حاجب دومی است بحجب حرمانی و اگر اخوه با اجداد
بوده باشند ظاهر این است که جد یا جده پدری مثل خواهر و برادر پدری باشند و جد و جده مادری
مثل برادر و خواهر مادری میباشند و لکن هرگاه متخلف شود از میت جد یا جده مادری
با خواهر پدری را اخراج نصف می شود برای خواهر و اخراج ثلث می شود برای متقرب بمادر و زیاده
ما بقی احوط رجوع بصلح است در حصه متقربین بام و هرگاه برای میت از دو طرف اجداد بهم
رسد که هشت جد و جده بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر و پدر و مادر مادر پدر میت
بوده باشد و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر
میت باشد و پدر و مادر مادر میت بوده باشد دو ثلث از مال را باید داد بمتقربین باب
و دو ثلث از این دو ثلث را باید بدهند به پدر و مادر پدر پدر اثلاثا و یک ثلث را باید بدهند به
پدر و مادر مادر پدر اثلاثا و ثلث اصل مال را میدهند بمتقربین بام علی السویه لکن در
این تقسیمات اجداد ثمانیه احوط مراعات صلح است و جد مقاسم می شود با اخوه و اخوات
مطلقا و اگر اخوه و اخوات نباشند اولاد آنها اگرچه پایین روند قائم مقام اند و لکن ترتیب
شرطست در استیلاء چنانچه شرطست در نزول و میراث میبرد هر یک از اجداد و اولاد
اخوه نصیب کسی را که بواسطه او متقرب بمیت بهم رسانیده و انقسام میان اولاد اخ و یا
اخوه و یا اولاد اخت یا اخوات پدری متساوی است در صورت تساوی و متفاضل است
در صورت اختلاف و انقسام میان اولاد و اخوات مادری فقط بالسویه است اگرچه در
صورت اختلاف باشد **مسئله** حکم مرتبه سوم از ارث این است که هرگاه در این مرتبه
وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است
انقسام بالسویه است و همچنین عمات و عمان و عمتان هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند
پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت انقسام بر سبیل تفاضل است
و اگر همه از جانب مادر باشند اقرب این است که بالسویه است و اگر بعضی از آنها از جانب پدر

ومادر

و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر سدس مال را باید بمتقرب
بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و انقسام بالسویه است یا بالتفاضل
خالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک نشود احتیاط بصلح
در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترکه را باید داد بمتقرب بپدر و در صورت نبودن
متقرب بابوین و انقسام آن بطوری تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب
باب ساقط می شود در صورت وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب بابوین قائم
می شود متقرب باب مقام او و میراث نمی برد از اعمام و اخوال آنکه ابعد است در صورت
وجود اقرب مگر در صورت اجتماع ابن عم پدری و مادری با عم پدری که در اینصورت
ابن عم اولی بمیراث است از عم و تعدی نمودن از این صورت خاصه بصورت دیگر که
مشابه اینصورت است مشکل است و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را
میراث میبرد و همچنین خاله منفرده و اخوال و خالات اگر در جهت واحد باشند مثل
اینکه همه پدری و مادری باشند یا همه پدری فقط کیفیت انقسام بالسویه است اگر چه
احوط در اینصورت و صورت آینده صلح است و اگر بعض آنها پدری و مادری باشند
و بعض دیگر مادری فقط و بعض دیگر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است بوجود
متقرب بابوین و با عدم متقرب بابوین قائم می شود مقام او متقرب باب فقط واز
برای کسانیکه متقرب بمادرند میباشند در صورت وحدت سدس است و ثلث است
در صورت تعدد و انقسام مابین آنها علی السویه است و باقی مال میت از کسانی است
که متقرب بابوین یا متقرب باب فقط باشند و در کیفیت انقسام میان آنها احوط
رجوع بصلح است در تفاضل بین تسویه و تضعیف حصه ذکر از حصه انثی و هرگاه
مجتمع شوند اعمام و اخوال ثلث میراث از اخوال است و اگر اخوال متحد باشند در جهت
قرابت انقسام بالسویه است و اگر متفرق باشند در جهت قرابت از برای متقرب بام
سدس ثلث است اگر یکی باشد و ثلث ثلث است اگر متعدد باشد بالسویه نبود و باقی

مال از متقرب باب یا ابوین است با احتیاط مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است سدس
ثلثین از مال آنها است که بمتقرب بمادر میباشند در صورت وحدت و ثلث ثلثین
مال آنها است در صورت تعدد بالسویه و باقی میراث اعمام متقربین بابوین بالتفاضل
هرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه وارث باشند ثلث ترکه میراث خال یا خاله است و دو ثلث
آن برای عم یا عمه است و هرگاه مجتمع شود با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج یا
زوجه نصیب اعلی را میبرند **مسئله** بدانکه اعمام و اخوال چند طبقه است **طبقه
اولی** اعمام میت و عمات میت و اخوال و خالات میت و بعد از آن اولاد آنها در صورت
عدم اینها بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب **طبقه دوم** اعمام پدر میت است
و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و اخوال آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد آنها و اولاد
و اولاد اولاد آنها و هکذا علی الترتیب **طبقه سوم** اعمام و جد و جده و عمات آنها و
خالات آنها بعد از آن اولاد آنها مرتبه که پایین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع
شوند عم پدر میت و عمه پدر میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب مادر
همه اینها وارث میت باشند نظر باتحاد طبقه و اما کیفیت تقسیم میراث اقرباء اربعه بواسطه
مادر بوده باشد از باقی دو ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث این دو ثلث از برای
خال او و خاله او بالسویه و دو ثلث ابید و ثلث از برای عم و عمه بالتفاضل و اولاد هر طبقه
نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بهم رسانیده میبرد بنابراین ولد عم یا عمه اخذ مینماید
ثلثین را اگر چه انثی بوده باشد و ولد خاله ثلث را میبرد اگر چه مذکر باشد و اخذ مینماید
ابن عم ثلثین را و بنت عم ثلث را واخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله و بنت خاله
مسئله هرگاه دو موجب ارث کسی جمع شود و حاجب نشود احدهما دیگری را و قریب تر
از هم نباشد در احد سببین یا در هر دو سبب ارث میبرد این شخص در این حالت از هر
دو سبب و منع مینماید صاحب سبب متعدد که از هم طبقه است با این و صاحب یک سبب

بوده باشد بنابراین هرگاه زید مثلا برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام و خواهری داشته باشد از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو هند را و ولدی بهم رساند خالد نام در این صورت زید عم خالد است از جانب پدر و خال خالد است از جانب مادر پس هم میراث عمومه پدری میبرد و هم خوله مادری از خالد اگر فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید نباشد آن پسر ابن عم پدری است و ابن خال مادری است نسبت بخالد بنابراین میراث از هر دو جهت میبرد بنابراین اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدری است و سهم عمومه را مانع است اما سهم خوله را مانع نیست **مسئله** زوجان از جهت میراث بردن داخل در جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از احدی جمیع مانعی پس میراث میبرد زوج از زوجه خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع الارث از برای زوجه نباشد نصف ترکه را و میراث میبرد زوجه از زوج خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت وجود ولد برای مورث و هم چنین و لد و لد هر چند پایین رود و باقی مال از سایر طبقات اگر چه معتق یا ضامن جریره باشند و هرگاه یافت نشود وارثی سوا امام علیه السلام اقوی این است که رد می شود زاید بر نصیب اعلی انها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی نداشته باشد سوا امام علیه السلام نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر آنهم باید رد شود بزوج بخلاف انکه اگر زوج فوت شده باشد و وارثی نداشته باشد سوا زوجه و امام علیه السلام زوجه ربع ترکه را من باب الفرض وارث است و زاید بر آن رد بزوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم می شود میان انها بالسویه و فرقی نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث بین الزوجین ثابت است مادامیکه محکوم بزوجیت باشند اگر چه بعد از طلاق در اثنای عده باشد مثل عده رجعیه و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد

میراث میبرد زوجه مذکوره از آن مرد که زوج او است اگر چه طلاق باین باشد در صورتیکه بیرون نرود یکسال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه آن برای زوج برئ حاصل نشده باشد از مرض که طلاق داده است از ان و زوجه مطلقه شوهر اختیار نکرده باشد و اما آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع می شود هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد و اما بعد از میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث میبرد فرقی نیست میان انکه زوجه صاحب ولد باشد یا نه و زوجه مطلقا میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اصلا نه از عین و نه از قیمت آن چه زمین بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع و شجر و بناء و غیر انها و اما از شجر و بناء ارث میبرد از قیمت انها نه از عین انها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است باید مراعات احتیاط شود و طریق تقویم این است که قیمت کرده می شود مستحق البقاء در زمین مجانا تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه بشود زوجه مطلقه در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بتمام وارث است یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی را احتیاطا رجوع بصلح نمایند **مسئله** ارثیکه بواسطه ولاء بهم میرسد بر سه قسم است **قسم اول** ولاء عتق است و وارث است معتق خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتق و عدم تبری بودن از جریره حین الاعتاق و اگر تبری بعد الاعتاق بوده باشد ترک نشود احتیاط بصلح و عدم وجود مناسبی برای عتق اگر چه بعید باشد و اگر معتق متعدد باشند هر دو وارثند بالسویه اگر متساوی باشند در حصه و الا هر یک بنسبت حصه خود میبرند اگر چه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج یا زوجه با معتق بوده باشند هر یک اخذ مینمایند نصیب اعلی خود را و باقی میراث معتق است و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر انستکه ولاء برای عصبه

آن زن است نه اولاد آن زن و اگر مرد است منتقل می شود مال باولاد او بذکور فقط
و ظاهر اینستکه پدر مشارک می شود اولاد را و همچنین جد و اخ از جانب پدر مشارکت
مینمایند جد پدر را و اما مادر پس احوط اینستکه مصالحه نماید و ظاهر این است که معتق وارث
اولاد عتیق خود میباشد و گاه هست که منجر میشود ولاء از مولی مادر بسوی مولای پدر
در صورت بودن اولاد که مولود شده باشد بر وجه حریت بواسطه تحریر مادر انها و بدانند
دانند که هرگاه مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر این است
که مولی معتق وارث است و اگر آنهم نباشد قرابت مولی بتفصیل ارث مولی در صورت فقد جمیع میراث
میبرد معتق پدر معتق بعد از معتق ابن معتق و لکن در این دو باقی یعنی مراتب مولی معتق
و ورثه معتق اشکال است و احوط در همه صلح است **قسم دوم** ولاء ضامن
جریره است و صورت عقد او این است که میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی و تدفع
عنی و ترثنی ضامن میگوید قبلت و هرگاه عقد مشترک باشد یکی میگوید عاقدتک
علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی و اعقل عنک و ترثنی و ارثک یا عبارتیکه همین
معنی را داشته باشد و قبول مینماید ان دیگری پس در چنین حالتی ثابت می شود برای
ضامن میراث در صورت اولی و توارث بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق که
وارث باشد نزد موت مضمون و زوج و زوجه وارث میباشند نصیب اعلی را و باقی مال
ضامن است **قسم سیم** ولاء امامت است پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب
و نه مسابب حتی ضامن جریره میراث مال امام علیه السلام است و زوجه مشارک می شود
امام را ولکن امام علیه السلام زوج را مشارک نمیشود چنانچه گذشت **مسئله**
لعان بجهة نفی ولد موجب امتناع از ارث می شود از جانب پدر و ولد میراث نمیبرد یعنی
پدر از ولد و ولد از پدر ارث نمیبرد و اما بین ولد و مادر و اقارب مادر توارث است و هرگاه
منتفی است بمادر مثل ولد غیر ملاعنه است و هرگاه پدر تکذیب نماید نفس خود را

ولد

ولد را از او میراث خواهد برد و خود او وارث ولد نخواهد بود پس اگر ولد فوت شود و پدر
و مادر و یک نفر دختر یا زیاده داشته باشد میراث میبرد او را مادر و اولاد و پدر وارث او
نیست نصف مال او از یک دختر است یا دو ثلث در صورت زیاده و سدس مال را نصیب
مادر او است و باقی رد می شود به هر دو و تقسیم می شود ارباعا یا اخماسا و اگر بجای دختر
پسری باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد
بنت واحد باشد نصف مال را بالفرض وارث است و نصف دیگر را رد باو باید نمود و اگر
بنتین فصاعدا باشند ثلثان را بالفرض مالک شوند و باقی را بالرد و اگر مذکر است میراث را
مالک است و اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث او
امام علیه السلام است و میراث میبرد ابن ملاعنه از مادر خود و ممکن است گفته شود
که میراث میبرد از من یتقرب بالام بلکه از اخوال هم میراث میبرد اگرچه باقی باشد پدر
بر انکار خود و میراث نمیبرد کسانیکه متقرب بپدر او میباشند و پدر که از پسر وارث نیست
هرگاه اعتراف نماید بعد از لعان پسر وارث او شود دون العکس و میراث نمیبرد از غیر پدر
باعتراف مذکور و اقارب پدر هم وارث نمیشوند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدری و
مادری داشته باشد قسمت شود ترکه او میان متقرب بابوین و متقرب بمادر بینهما علی السواء
مسئله ولد الزنا وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث ولد زنا نیست و از
این است که توارث در میان ولد زنا و مادر زانیه و اقارب مادر هم نیست پس ولد زنا را
میراث میبرد ولد او و هرگاه ولد او نباشد زوج و زوجه هم ارث میبرد و اگر وارثی نباشد
در همه طبقات و زوج یا زوجه هم نباشد میراث او از امام علیه السلام است **مسئله**
حمل وارث است اگر منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط
استقرار حیوة او است نزد موت مورث **مسئله** خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث
ذکوریت را میبرد و اگر از فرج خود بول نماید میراث انوثیت را میبرد و اگر از هر دو بول

میکنند میراث میبرد از هرکدام که مبادرت نماید و اگر از هر دو مبادرت نماید ظاهر اینستکه
میراث بردن او تابع است آن عضو را که اول بول از آن منقطع می‌شود و اگر این دو در مخرج مساوی
باشند در خروج و انقطاع اقرب آنستکه مال منقسم میشود بر فرض بودن او مذکر یک
دفعه و بر فرض بودن او مؤنث یک دفعه و نصف این دو نصیب را میبرد اگرچه احوط صلح است
و اما کسیکه نیست برای او فرج و حال دو نشان با عدم تمکن از امتیاز یا بکه اگر بول بد بواد
بخورد مرد است والا زن خواهد بود و اقرب عمل بقرعه است و در صورت تمکن احوط صلح است
در صورت تخالف بین مقتضای علامت با قرعه و در قرعه احوط آنستکه نوشته شود
بر سهمی عبدالله و بر سهمی امة الله بعد از آن مقرع بگوید اللهم انت الله لا اله الا انت
عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون فبین
لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب بعد از آن طرح کرده می‌شود
این دو سهم در سهام مبهمه بعد از آن برهم زده می‌شود سهام و میراث میبرد بر هر آنکه
بیرون آید و اما کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن در روی یک کمر در خواب است باید
او را بیدار نمود و با آنکه صیحه زده می‌شود بر او اگر هر دو بیدار شدند یک نفر محسوب
میباشند و اگر یکی بیدار شد دون دیگری دو نفر محسوب می‌شود مسئله
هرگاه دو نفر میان آنها توارث باشد دیگر دفعه خراب شود دیوار یا هر دو فوت شوند
یا مردد جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض آنها از بعض دیگر پس اگر غرق شود
پدر و پسر پسر میراث میبرد از پسر خود نصیب خود را بعد از آن پسر میبرد از اصل ترکه پدر
خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هر یک از آن دو نفر
بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشند دون دیگری آنچه حاصل شده
برای صاحب وارث بوارث او میدهند و آنچه برای دیگری است مال امام علیه السلام است
و اگر هیچیک وارث دیگر نداشته باشند منتقل می‌شود مال هر یک بدیگری بعد از آن

منتقل می‌شود از آنها بامام علیه السلام و توارث مذکور مشروط است بچند شرط
اول آنکه برای هر دو یا برای احدهما مالی باشد پس اگر برای هیچیک مالی نباشد
چه توارثی و اگرچه احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل می‌شود اموال آن شخص
علیه المال و از آن شخص منتقل می‌شود بوارث او که زنده میباشد دوم
توارث میان دو نفر اگرچه بمشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی یا کلیه
یا آنکه استحقاق باشد و مانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا حاجبی باشد حجب حرمانی
توارث ثابت نخواهد بود بنابراین هرگاه غرق شود دو برادر و برای آنها ولدی باشد
ولد هر یک از این دو نفر حاجب می‌شوند برادر را و اگر بوده باشد برای احد الاخوین ولد
دون دیگری منتقل می‌شود مال صاحب ولد و مال غیر صاحب ولد بصاحب خودش
غیر از برادر سیم آنستکه موت متقدم بر دیگری یا متاخر مشتبه باشد و هم چنین تقارن
پس اگر معلوم باشد سبق احدهما موروث او خواهد بود و دیگری وارث و اگر معلوم
باشد اقتران موت این دو نفر توارث نخواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم
بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه آن توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکال
دارد اگرچه اقوی عدم توارث است مسئله پسر بزرگ حبوه میبرد از پدر دنیا نماید
و مراد از پسر بزرگ پسری است که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر
باشد اگر پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر متولد شده
باشد مسئله پسر بزرگ چهار چیز را حبوه میبرد از قرآن و انگشتر و لباس و شمشیر
و در سلاح و کتب و رحل و چهارپای تنبت احتیاط کنند بمصالحه مسئله هرگاه
پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد آنکه لباس است تماماً مال او است
مثل پیراهن و زیرجامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنستکه در صورت تعدد انگشتر و قرآن
و شمشیر همه را میبرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر

اگر متعدد از نوع واحد باشد

مقصد پنجم - در نکاح است

مسئلهٔ عقد دائم را بصیغه از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولکن من باب
رعایت کمال احتیاط بهتر در لفظ جاری نماید صیغه را اولی است مسئلهٔ عقد
دختر بکر بالغه عاقله احوط این است که برضای ولی با دختر هر دو واقع شود اما ثیبه
و بکر که پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشد رضای آن بکر بدون اشکال
کافی است مسئلهٔ اجرای عقد دائمی هشت صورت میباشد چنانچه خالی از آن
نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل مرد با
زن یا وکیل زن با مرد و در هر صورت رضای ولی را رعایت میباید کرد مگر اینکه
ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتیست که
ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود
که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار
صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین یا ولی
طفل نابالغ صیغه میگوید یا وکیل یا بالغ پس مجموع سیزده صورت می شود اول
آنکه وکیل زن یا وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد
در این صورت وکیل زن احتیاطاً هم از جانب زن وکیل می شود هم از جانب پدر یا
جد پدری و اینصورت بچند قسم جائز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت
جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید أنكحتُ موكّلَتك موكّلتي على المهر المعلوم
و اگر اسم ناکح بعد از موكّلتك و اسم منکوحه را بعد از موكّلتي و مقدار مهر را بجای
على المهر المعلوم ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلتُ

النكاح لموكّلي على المهر المعلوم دوم آنکه وکیل زن بگوید زوّجتُ موكّلَك
موكّلتي على المهر المعلوم و وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلتُ التزويج لموكّلي على المهر
المعلوم سیم آنکه وکیل زن بگوید زوّجتُ موكّلتَك موكّلتي على المهر المعلوم
وکیل مرد بگوید قبلتُ التزويج لموكّلي على المهر المعلوم چهارم و وکیل زن اسم
ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن بگوید زوّجتُ محمّداً زينبَ على
المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلتُ التزويج لموكّلي على المهر المعلوم پنجم در صورت
ذکر اسم ناکح و منکوحه فقط و ولی منکوحه وکیل زن بگوید أنكحتُ نفسَ موكّلتي زينبَ
وكالةً عنها و عن أبيها أو عن جدّها من موكّلك محمّداً على المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید
قبلتُ النكاح لموكّلي على المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید زوّجتُ بنتَ موكّلي
من موكّلك على المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلتُ لموكّلي على المهر المعلوم هفتم
وکیل زن بگوید أنكحتُ زينبَ من موكّلك على المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلتُ
النكاح لموكّلي على المهر المعلوم صورت دوم آنکه زن و مرد خود صیغه جاری
نمایند و زن ولی داشته باشد و بکر باشد پس زن بگوید زوّجتُكَ نفسي على المهر
المعلوم پس مرد بگوید قبلتُ التزويج لنفسي على المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید أنكحتُكَ نفسي
على المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلتُ لنفسي هكذا یا آنکه زن بگوید زوّجتُكَ نفسي
بإذنِ أبي أو بإذنِ جدّي على المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلتُ التزويج لنفسي على المهر
المعلوم یا اینکه زن بگوید أنكحتُ نفسي من نفسِكَ على المهر المعلوم پس مرد بگوید
قبلتُ هكذا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید از جانب دختر باید وکیل شود
پس میگوید بناکح زوّجتُكَ بنتي على المهر المعلوم یا میگوید زوّجتُكَ بنتي زينبَ وكالةً
عنها على المهر المعلوم پس ناکح بگوید قبلتُ لنفسي هكذا یا اینکه پدر منکوحه بگوید
أنكحتُكَ بنتي ولايةً عليها على المهر المعلوم پس ناکح میگوید قبلتُ لنفسي هكذا

باید بگوید زَوَّجتُ بِنتی زینبَ مِنکَ وقاراً عنها ولایة علیها علی المهر المعلوم پس ناکح بگوید قَبِلتُ لِنَفسی هکذا یا اینکه پدر بگوید زَوَّجتُکَ بِنتی زینبَ علی المهر المعلوم پس ناکح بگوید قَبِلتُ لِنَفسی هکذا **صورت سوم** آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری سازند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحوی که در صورت اول گفتیم صیغه‌ها را باید خواند و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت و اگر وکیل زن بگوید لهم دا آنکحتُ وزوّجتُ نفسَ موکّلتی زینبَ مِن موکّلک محمّد علی المهر المعلوم پس وکیل مرد بگوید قَبِلتُ النّکاحَ والتّزویجَ لِموکّلی علی المهر المعلوم کفایت میکند **صورت چهارم** آنکه زن یا مرد صیغه را جاری کند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در اینصورت صیغه‌ها بنحوی است که در قسم دوم مذکور شد مگر بصیغه سوم که از لفظ آن نباید کرد و اما در **صورت پنجم و ششم و هفتم و هشتم** که مرکب است از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول از قسم دیگر و ذکر مرکبات بتفصیل موجب تطویل است **صورت نهم** آنکه هر دو صیغه باشند و بولایت عقد کنند پس ولی دختر میگوید زَوَّجتُ ابنَکَ بِنتی علی المهر المعلوم ولی پسر بلافاصله میگوید قَبِلتُ التّزویجَ لابنی علی المهر المعلوم یا ولی دختر میگوید زَوَّجتُ ابنَکَ بِنتی وِلایة علیها علی المهر المعلوم ولی پسر میگوید قَبِلتُ التّزویجَ لابنی وِلایة علیه علی الصّداق یا آنکه بجای زوّجتُ انکحتُ بگوید و احوط ترک جمع بین این دو لفظ است در صیغه واحده وهو انکحتُ وزوّجتُ بنتی زینبَ مِن ابنِکَ محمّد علی المهر المعلوم و باقی صورتها از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود و باید کسیکه مرتکب وکالت می‌شود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد بنحوی که اعراب و مخارج حروف را صحیح اداء نماید و لفظ را غلط اداء نکند و تمیز مواضع وقف و وصل را بتدبر ببینه صحیح باید اداء نماید بنا بر احوط و اولی و اما متعه در آن تعیین مدت و مبلغ شرط است پس وکیل زن میگوید مَتَّعتُ نفسَ

موکّلتی مِن موکّلکَ مِنَ الآنِ الی طلوعِ الشّمسِ بِدِرهَمٍ پس وکیل مرد بگوید قَبِلتُ لِموکّلی هکذا یا آنکه وکیل زن بگوید بعد از تعیین مدت و مبلغ مَتَّعتُ نفسَ موکّلتی مِن موکّلکَ فی المُدّةِ المعلومةِ بالمبلغِ المعلوم پس وکیل مرد بگوید قَبِلتُ لِموکّلی هکذا و اگر مرد و زن هر دو صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن بگوید مَتَّعتُکَ نفسی فی المُدّةِ المعلومةِ بالمبلغِ المعلوم و مرد بگوید قَبِلتُ لِنَفسی هکذا و جایز است بجای مَتَّعتُ لفظ انکحتُ یا زوّجتُ بگوید و لیکن باید مدت را اکتفاء بیکی از این صیغه‌ها میتوان نمود و اگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست **مسئله** احوط اینستکه یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند و اما تحلیل احوط این است که در صیغه تعیین اجل نیز نماید و انوی عدم اشتراط تعیینه بهتر است اگرچه این نیز احوط است و صیغه تحلیل بر دو قسم است یکی آنکه اکتفاء بآن و فاقی است و قسم دوم خلافی است اما وفاقی پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بگوید بعد از تعیین اجل بنا بر احوط اَحلَلتُ لَکَ وَطیَ جاریتی المعهودةِ فی المُدّةِ المعلومةِ پس آن شخص قابل بلا فاصله بگوید قَبِلتُ التّحلیلَ هکذا و اکتفا بلفظ قَبِلتُ تنهائی نیز میتوان نمود چنانچه در دوام و انقطاع گذشت و اگر وکیل ایجاب نماید پس بجای جاریتی جاریةَ موکّلی بگوید و اگر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل در ایجاب بجای لکَ لِموکّلکَ بگوید و صیغه دوم که اکتفاء بآن محل خلافی است این است که موجب یعنی مولی بگوید بآن قابل جَعَلتُکَ فی حِلٍّ مِن وَطیِ جاریتی المعلومةِ فی المُدّةِ المعلومةِ پس قابل بگوید بلا فاصله قَبِلتُ لِنَفسی هکذا و صورت وکالت این نیز از ما سبق ظاهر و واضح می‌شود و اگر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدمات وطی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس اَحلَلتُ لَکَ النّظرَ الی بَدَنِ جاریتی المعلومةِ او لَمسَها او تَقبیلَها مثلاً بگوید پس قابل بگوید قَبِلتُ و اگر جاریه صغیر که باشد مثلا

دو نفر خواسته باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسی را که اجزاء صیغه
نماید از جانب هر دو باین نحو عن موکلی احللت لک وطی جاریتهما المعلومتین فی المدة
المعلومة و قابل قبول نماید بنحوی که گذشت و اگر این هر دو شریک خواسته باشند صیغه را
جاری نسازند جایز است لیکن در اینصورت هر یک باید بگویند احللت لک وطیها
پس اگر هر یک بگویند احللت لک وطی حصتی صحیح و کافی نخواهد بود و معتبر است در قبول
یا حلال دو شریک که از برای هر تحلیلی یک قبول لازم است و اگر تحلیل نماید مولی وطی
جاریه اش را مقدمات وطی نیز حلال است و مباح می شود بر خلاف عکس که تحلیل در مقدمات
مستلزم تحلیل در وطی المقدمه نخواهد بود **مسئله** جایز است عتق کنیزش را صداق
آن کنیز قرار دهد هرگاه خواسته باشد او را تزویج نماید پس آزاد میکند او را و تزویج
و عتقش را مهریش قرار میدهد و فرقی نیست میان تقدیم عتق و تزویج و صیغه آن این است که
مولی بگوید اعتقتک و تزوجتک و جعلت عتقک مهرک و در اشتراط قبول جاریه در این
صورت اشکال و خلاف است لکن احوط اشتراط است **و اما صیغه** فسخ در نکاح بسبب
عیب یا عتق یا بخوان پس فاسخ میگوید فسخت النکاح الذی بینی و بین المرئة المعلومة اگر
فاسخ مرد باشد و اگر فاسخ زن باشد پس بجای المرئة المعلومة الرجل المعلوم و اگر ترجمه کلام
مزبور را نماید در مقام انشاء فسخ بالفاظ دالّه بر آن نماید مجری و کافی است و اگر کنیز خود
نکاح عبدش را در آورده باشد اکنون خواسته باشد تفریق و فسخ نماید پس بگوید فسخت
عقد کما بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط سائغه است که منافی مقتضای عقد
نباشد پس هر چه از قبیل شرط که در متن عقد واقع شود وفاء بآن واجب و لازم است
مسئله جایز نیست از برای مؤمنه که بعقد مخالف در آید علی الاحوط **مسئله**
در متعه تعیین مهر و زمان معین و ذکر آنها در ایجاب شرط است نه در قبول لیکن باید قابل
انها را قبول باشد **م** اگر بعد از دخول مدتش را بخشید تمام مبلغ را باید بدهد و اگر بعد از دخول باشد

باید بدهد چنانکه مشهور است لیکن احوط است که بنحوی که صلح نماید **م** متعه ارث
نمیبرد و حق مراجعه و خرج زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج آن زن در زمان
حمل با و نمیرسد علی الاقوی **مسئله** عده منقطعه اگر حیض ببیند دو حیض بگذرد و اگر
حیض نبیند چهل و پنج روز بگذرد کفایت میکند و اگر حمل داشته باشد بعد از وضع حمل است
و اگر حامله باشد شوهرش بمیرد عده اش ابعد الاجلین است **م** هرگاه شوهر نفقه
زن دائمه اش را ندهد زن نفقه و تحصیل ما یحتاج اطاعت شوهر را نکند ضرر ندارد **م**
زن دائمه عده ندارد و احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه اما دختری که
از خود را ابتداءاً نگیرد **م** هرگاه منقطعه شخص مدتش را بخشیده و خواهد او را بعقد
خود در آورد در عده جایز است **مسئله** شوهری که زن خود را پیش از نه سال افضاء کند
حرام مؤبد می شود بر او و اما تمام مهر را میخواهد و از عقد او بیرون نمیرود مگر بطلاق
مسئله هرگاه مردی خدمتی بدون رضا بزن خود نفرماید معصیت دارد **م**
عقد انقطاع کردن از برای صغیر و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع را داخل کرد
علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بجهت آنکه استمتاع
اعم است از دخول

مقصد ششم — در احکام طلاق

بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدی اما طلاق باین
پس عبارت است از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون
عقد یا بجهت عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخول بها و صغیره یا بجهت
عدم امکان رجوع در عده ابتداءاً اگر چه فی الجمله ممکن الرجوع باشد و چون طلاق مختلعه
و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداءاً
مادامیکه زوجه مختلعه یا مبارات رجوع ننماید ببذل و هم چنین است زنیکه سه طلاق

داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس بطلاق سوم
زوجه حرام می شود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل که اگر خواهد او را مکرر
بعقد خود باید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است با آن طلاق رجوع
زوج بزوجه مطلقه در اثناء عده و میتواند هم که رجوع نکند و اما طلاق عدی عبارتست
از هر سه طلاقی که بعد از اول و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سوم
حرام می شود بزوج در باره حرمه و حرام می شود بزوج در باره جاویده در هر طلاق ثانی و لکن حرمت
ثابت است تا وقتیکه محلل واقع شود باینکه غیر از زوج شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد
دوام اختیار کند و وطی قبلا نیز متحقق شود پس در اینصورت از زوج ثانی هرگاه او را طلاق
دهد جایز و حلال می شود که زوج اول او را بعد از انقضاء عده اش اگر صاحب عده باشد
اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدی باین نحو که مفهوم شد اگر برسد بنحو
مزبور بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگرچه باشد اما آن سه طلاقیکه
رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را اختیار
نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد اگر در
اینصورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس اینهم نیز اگرچه بطلاق سوم حرمت متحقق می شود
که محتاج بمحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق نهم
بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثناء عده یا با وطی بعد از عقد در صورت
عدم عده بعد از طلاق اول و ثانی هرچند زیاد شود اگرچه بصد طلاق برسد بشرط
حصول محلل مزبور بعد از طلاق سوم حرام مؤبد نمیشود آن ضعیفه بر زوج مطلق پس
از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی و غیر آن زیرا که در طلاق عدی تحریم
ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل می شود بخلاف غیر عدی و در هر یک بعد از
طلاق اول و ثانی در مرتبه طلاق رجوع با موافقه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق

رجعی که رجوع بتنهائی در اثنای عده یا عقد مجرد با عدم عده کافی است اگرچه وطی حاصل
نشود بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس اعتبار نیست بطلاق
صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرط است بر مطلقه زوجیت بعقد دوام و شرطست در
صحت طلاق حضور عدلین که استماع صیغه طلاق نمایند و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه
باشد و اینکه آن ضعیفه حایض و نفساء نباشد در حین طلاق بشرط حضور شوهر یا اگر در سفر
باشد و نتواند طلاق بگوید و ممکن نباشد او را که استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه
حامل باشد صحیح است طلاق در حین حیض و خلو از حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست و نیز
شرطست تلفظ صیغه طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایماء و اشاره مفهمه در آن طلاق کافی است
و باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر و نحو آن
و هم چنین معلق نباشد بر صفتی مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن بدانکه
طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است
اول آنکه کراهت از طرف زوجه باشد فقط دوم کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف
زوج و هم از طرف زوجه اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت صریحه از طرف زوجه فقط باشد
طلاق خلع است که کراهت زوجه فقط در آن معتبر است و شرطست پس باید آن را بصیغه
خلع جاری ساخت و قسم دوم مبارات است که کراهت طرفین شرطست در آن پس باید بصیغه
مبارات آن را واقع سازند اما کیفیت صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته
باشد که خود صیغه طلاق را جاری سازد بگوید زَوجَتی طالِقٌ هِیَ طالِقٌ فُلانَةٌ هِیَ طالِقٌ
مَرَّةً و اگر وکیل زوج بگوید پس بجای زَوجَتی زَوجَةُ مُوَکِّلی بگوید و لابد است در آن از
لفظ صریح و اگر خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که بهمین اکتفا نماید میگوید رَجَعتُکِ
و راجَعتُکِ و ارتَجَعتُکِ و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل
وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی و امثاله

در طلاق خلع نیز گذشت که لابد است از کراهت زوجه و کیفیت آن باین نحو است که زوجه
چیزی بدهد بشرطیکه آن چیز معین و معلوم باشد و مالیت داشته باشد چنانچه در مهر نیز
معتبر است یا آنکه ابراء نماید از مهریه که بر ذمه زوج دارد از برای خلع کند و طلاق دهد او را
شوهرش پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عَنْ مُوَكِّلَتِي بَذَلْتُ لِمُوَكِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ لِيَخْلَعَهَا
عَلَيْهِ وَيُطَلِّقَهَا بِهِ پس وکیل زوج بلافاصله گوید خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَكِّلِي عَلَى الْمَبْذُولِ فَهِيَ طَالِقٌ
طَلْقَةً وَهِيَ طَالِقٌ مَرَّةً و اگر زوج خود خواسته باشد صیغه اول را جاری نماید بدون اخذ
وکیل پس در موضع خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَكِّلِي بگوید خَلَعْتُ زَوْجَتِي یا بگوید خَلَعْتُهَا چنانچه وکیل
نیز میتواند خَلَعْتُهَا بگوید و وکیل زن نیز در صورت علم وکیل زوج بجای لِمُوَكِّلِكَ بگوید
لَكَ و بجای لِيَخْلَعَهَا که صیغه غیبت است لِتَخْلَعَهَا بصیغه خطاب باید بگوید و اگر آن فدیه ابراء
مهریه باشد پس در سؤال بجای بَذَلْتُ لِمُوَكِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ بگوید وکیل زوجه أَبْرَأْتُ
ذِمَّةَ مُوَكِّلِكَ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّى فِي الْعَقْدِ و در جواب بجای عَلَى مَا بَذَلْتُ بگوید عَلَى مَا أَبْرَأَتْ
چنانکه جایز است بجای مَا بَذَلْتُ عَلَى الْمَبْذُولِ و بجای عَلَى مَا أَبْرَأَتْ جایز است بگوید عَلَى
الْإِبْرَاءِ و بهر تقدیر بر ترتیب جواب شرطست و اگر عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیء دیگر هر دو
باشد پس باید در سؤال و جواب هر دو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید
عَنْ مُوَكِّلَتِي بَذَلْتُ لِمُوَكِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ وَأَبْرَأْتُ ذِمَّتَهُ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّى فِي الْعَقْدِ
لِيَخْلَعَهَا عَلَيْهِ وَيُطَلِّقَهَا بِهِمَا پس بلافاصله وکیل مرد بگوید فَهِيَ حِينَئِذٍ مُخْتَلِعَةٌ عَلَى
الْمَبْذُولِ وَالْإِبْرَاءِ فَهِيَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَهِيَ طَالِقٌ مَرَّةً و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از
خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق افتاده خلاف است احوط اشتراط است بنحوی که در صیغ
مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب و لازم است ذکر طلاق بعد
لفظ مبارات و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا
وکیل زن لِيُبَارِئَهَا باید بگوید در موضع لِيَخْلَعَهَا و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارات بگوید

در موضع مختلعه و جمیع آنچه اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است
علاوه بر این چند چیز در مبارات اعتبار شده است که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهت فرق
حاصل میشود میان خلع و مبارات اول از آن چند چیز که اعتبار شده در اینجا و در خلع
اعتبار نشده کراهت صریحه از طرفین است چنانچه گذشت دوم آنکه فدیه باید بقدر
مهر یا کمتر باشد نه زیاده بخلاف خلع که این شرط در آن معتبر نیست سیم اجماع اصحاب بر
وجوب ذکر طلاق است بعد از لفظ مبارات دون خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است
اگرچه احوط رعایت است چنانچه گذشت چهارم جواز ذکر آنها است در موضع مبارات
دون خلع اگرچه رعایت احتیاط طریق سداد و نجات است والله العالم

مقصد هفتم — در ظهار است

مسئله ظهار عبارت از این است که زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق
شروطی که ذکر می شود بگوید أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي یا بگوید زَوْجَتِي عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي یا أُخْتِي یا بنتی
مثلا و هرگاه در موضع أَنْتِ عَلَيَّ بگوید أَنْتِ مِنِّي یا بگوید أَنْتِ عِنْدِي یا بگوید أَنْتِ مَعِي
نیز کافی است و همچنین اقتصار بگفتن أَنْتِ كَظَهْرِ أُمِّي بخلاف اینکه هرگاه بگوید أَنْتِ عَلَيَّ
كَأُمِّي نیز که این کافی نیست و شرطست که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر آن لفظ اعتبار ندارد
بدانکه در ظهار معتبر است شروطی که اعتبار شد در طلاق مثل اشتراط حضور عدلین با
استماع ایشان و با بودن ضعیفه خالی از حیض و نفاس با حضور زوج و همچنین با غیبت
زوج در صورتیکه معرفت بحال زوجه داشته باشد و عدم حمل و بودن در طهر غیر مواقعه
و اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و نیز باید دانسته شود
که بعد از اجراء صیغه ظهار حرام است بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفاره
آن عتق رقبه است با امکان و الا صیام شهرین متتابعین است و اگر از آن نیز نباشد

باید اطعام شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد اجتزاء باستغفار خالی از اشکال نیست پس احتیاط ترک نشود پس مجامعت ننماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از تمکن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو کفاره لازم است یکی بجهة ظهار و یکی دیگر بجهة وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است بمجرد عزم بر وطی اگرچه وطی واقع نشود لکن اقوی این است که استقرار نمییابد وجوب کفاره مگر بوطی و اگر فراموشاً وطی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و اما حکم جاهل بمسئله پس اقوی این است که معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره وطی نیز بتکرار آن مکرر می شود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازم است دو کفاره بجهة دو وطی و یکی بجهة ظهار و اگر سه وطی بجا آورد چهار کفاره لازم می شود که سه کفاره بجهة وطی و یکی بجهة ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین اینکه کفاره وطی را بعد از هر وطی بدهد و بعد وطی دیگر بعمل آورد یا نه پس ما دامیکه کفاره ظهار را نداده بوطی متعدد می شود کفاره و اما کفاره ظهار مکرر نمیشود بتکرر وطی بلکه بتکرر صیغه ظهار مکرر می شود علی الاقوی با عدم قصد تاکید و علی الاحوط با آن و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد آن ضعیفه مظاهره را خواه بطلاق رجعی باشد یا طلاق باین و عده اش نیز منقضی شود پس حلال می شود ضعیفه براو بدون کفاره یعنی میتواند که او را بعقد خود در آورد بدون کفاره بلی اگر در زمان عده رجوع نماید پس کفاره نیز عود مینماید یا همینکه حرام است وطی او مادامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق **مسئلهٔ** عقد فضولی در نکاح صحیح است **مسئلهٔ** هرگاه شخصی زنی را عقد نماید و مفارقت کند پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و پایین باشند حرام مؤبد میشوند **مسئلهٔ** دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن نمیتواند بعقد خود در آورد بلی اگر بعد از عقد اجازه کند صحیح است **مسئلهٔ** هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند پیش از بلوغ یا بعد از

بلوغ مادر و خواهر و دختران پسر بر فاعل حرام مؤبد می شوند **مسئلهٔ** از برای مرد که اراده نکاح کند زنی را که صلاحیت دارد از برای نظر کردن بر مو و محاسن او جایز است اگر بقصد لذت نباشد **مسئلهٔ** نکاح کردن کسیکه بترک آن بحرام بیفتد واجب است هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد مشروط باینکه او را از شهر بیرون نبرد این شرط جایز است و باید زوج بشرط خود وفا کند

مقصد هشتم - در لعان است

مسئلهٔ بسبب لعان و قذف زوجه بزوج حرام مؤبد می شود با شروط مقرره **مسئلهٔ** لعان عبارت از مباهله ایست که میان زوج و زوجه اتفاق می افتد که نسبت زنا بزوجه خود میدهد بی شهادت و زوجه انکار دارد و بعد در پیش حاکم شرع بخواهد ازاله حد از خود نماید چهار مرتبه بتلقین حاکم در صورت قذف زوج بگوید اشهد بالله انّی لمن الصادقین فیما رمیت زوجتی من الزناء و در مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیّ ان کنت من الکاذبین پس در اینصورت که حکم قذف که حد است از زوج زایل می شود و آن زوجه مستحق حد شرعی می شود مگر اینکه زوجه نیز ازاله حد از خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اشهد بالله انه من الکاذبین فیما رمانی به و در مرتبه پنجم بگوید انّ غضب الله علیّ ان کان من الصادقین و اگر قذف با نفی ولد هر دو جمع شود پس زوج باید اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ و انّ هذا الولد من الزناء و لیس منّی را و هرگاه نفی ولد کند بدون قذف پس باید اکتفا کند زوج بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله انّی لمن الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه پنجم بگوید ان لعنة الله علیّ ان کنت من الکاذبین **مسئلهٔ** جایز نیست از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداء و همچنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید بد

مسئله زن بر بدن اجنبی نمیتواند نظر کند و هم چنین بعکس اما بر مرد واجب نیست
که بپوشد بدن خود را لکن نهی از منکر و اعانت بر معصیت هم نماید مسئله هرگاه
زن در سنی هست که ممکن است حایض نشود یعنی در سن من تحیض بوده ولکن حیض نبیند
و شوهرش میخواهد او را طلاق دهد اگر مفارقت شده سه ماه با او مفارقت نکند
و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد مسئله صغیره و یائسه و غیر
مدخوله عده طلاق ندارد اما عده وفات دارد اگرچه منقطعه باشد

مقصد نهم — در رضاع است

مسئله اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد اولادان زن رضاعی و نسبی
هرچه پایین بروند و پدر و مادر و هرچه بالا روند تماما با آن طفل حرامند اما شوهر ضعیفه که
صاحب شیر است و خویشان اوست آنچه از برای ضعیفه شمرده شده علاوه بر آن اولاد رضاعی
آنهم آنچه پایین روند و عمو و عمه مرد و خاله و خالوی او و هرچه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن
طفل حرامند مسئله اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد نسبی و رضاعی شوهر این
ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرام است زیرا که در حکم اولاد او هستند
مسئله اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرم نیست لکن احوط ترک نمودن نظر محرمانه
و نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیرخوار و اولادان زن و آن مرد احتیاط کنند و هم
چنین خواهرهای طفل شیرخوار بشوهر ضعیفه شیرده مسئله رضاع بهشت شرط
واقع می شود اول آنکه شیر از زن حی باشد نه از میت و نه از مرد و غیره دوم
آنکه از حمل یا تولد طفل حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیم آنکه از
پستان بخورد نه آنکه بحلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط
آن باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر باشد مثل آنکه زن شیرده طلاق گرفته و زن

دیگری شده موافق شرع حمل برداشته و شیرش متصل بود و نزدیک وضع حملش که شد
ده دفعه مثلاً طفلی را شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر تازه بعد پنج دفعه دیگر هم
که از شوهر دوم است شیر داد نشر حرمت نمیکند مسئله اگر شیرش قطع شده بود
و بعد حمل تازه بهم رسید این شیر از شوهر ثانی است ششم آنکه باید طفل در
بین دو سال باشد که اگر یک دفعه آخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت
نمیکند اما ضعیفه شیرده هرچه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد نشر حرمت
میکند هفتم آنکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط
کند برای نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر زن را بخورد که از این شیر
بیدنش گوشتی روییده و استخوانش قوت گرفته باشد یا یک شبانه روز متصل شیر سیر
بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بآن صدق نکند یا پانزده
مرتبه متصل شیر بخورد و اگر فعلا قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یک مرتبه
متصل صدق کند تمام یکمرتبه است اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک
از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت می شود اما در ده مرتبه چون بعضی قائل
شده اند نشر حرمت را احتیاط کنند مسئله اگر یک زن شیر کامل بصد طفل
بدهد از شیر یک شوهر همه آن طفلها با او تمام باهم و با شوهرش محرم می شوند هر
هرگاه زنی شیر دهد پسر یا دختر را از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل احتیاط
کنند در نظر کردن و در نکاح مسئله مادر زن رضاعی و دختر زن رضاعی از
زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی مسئله هرگاه طفل صغیره را مادر شخص
یا زن پدر او چه بنده چه آزاد یا جده یا زن پدر پدر او یا خواهر یا زن برادر او یا اولاد
خواهر او یا اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند آن طفل صغیره بر آن شخص حرام
می شود ابدا و اگر در عقد آن شخص باشد باطل می شود عقد مسئله اگر مادر

وقتی بانگ بزند زن شیر دهنده طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر
او حرام ابدی می شود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را گرفته باشد هـ
سنت است اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروه است اختیار کردن
دایه کم عقل و احمق و غیر اثنی عشریه یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا حرامزاده یا آنکه
اولادش حرامزاده باشد زیرا که شیر را تاثیر زیادی است در مزاج طفل و بهتر از همه مادر
طفل است و سزاوار است که اجرت نگیرد و اولی این است که شوهر اجرت بدهد و اگر زیاد
تر از دایه اجرت بگیرد میتواند که طفل را از او بگیرد بدایه بدهد و سنت است که زنها را
نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید بکوفت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته و سنت است
که خویشان رضاعی را حرمت بدارند اما ارث و حقهای نسبی را نمیبرند و هم چنین سنت است
که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت ضرورت که زیادتر یا کمتر بشود ضرر ندارد

مقصد دهم — در غصب است

مسئله هرگاه شخصی تسلط داشته باشد بر مال غیر عدواناً این غصب است هـ
هرگاه در مسجد کسی جای بگذارد و دیگری عدواناً در آنجا نماز کند صحت نمازش قبل از
اعراض آن شخص از آن مکان مشکل است **مسئله** اگر جمعی جائی فراخور احوال خودشان
کرده اند یکی وارد شود میان ایشان بجبر داخل شود و جا برایشان تنگ کند صحت نمازش
اگر راضی نباشند مشکل است **مسئله** هرگاه از روی سهو یا جهل یا نسیان تصرف
در مال غیر کنند و تلف کنند ضامنند **مسئله** هرگاه طفل ممیز مال غیر را تلف
کند ضامن است و باید بعد از تکلیف از عهده برآید **مسئله** اگر عین مغصوب معدوم شد
یا متعذر شد رد آن بدهد اگر مثلی است مثل آن را و اگر قیمی است قیمت آن را بدهد
مسئله هرگاه عین مال مغصوب حاضر باشد غیر آن را رد کند کفایت نمیکند مگر آنکه

راضی شود مالک **مسئله** هرگاه مال مغصوب را مثلاً رنگ کرد یا دوخت اجرت
دوختن یا رنگ نمیدهد اما رنگ را باید بدهد و اگر تنزل یافته باشد برنگ تفاوت قیمت باید
بدهد **مسئله** هرگاه مالی از دست مجنون یا طفل گرفت اگر بولی ایشان ندهد
ضامن است **مسئله** هرگاه کفش عوض شود و بداند از همان کسی است که کفش او را
برده اگر مثل آن یا پست تر از کفش خودش هست تصرف جایز است و لکن بعنوان تقاص
و اگر بهتر است تصرف نکند و زیادتی قیمتش را بفقرا بدهد و اگر نداند از کی است اگر کمتر از
درهم است قیمتش قصد مالکیت کند که مباح است و اگر بقدر درهم یا زیادتر باشد علی الظاهر
لقطه تعریف کند **مسئله** زمین غصبی حاصلش با زارع است ولی اجرة المثل بر ذمه
زارع است هـ انجام هرگاه زراعت بدهند آن زراعت حرام نمیباشد در دین
بر ذمه شخص تعلق میگیرد **مسئله** شارع عام را بجهت حریم خانه جزئی از آن تصرف
نمیتوان کرد **مسئله** هرگاه آب یا او ضرر داشته باشد بخانه همسایه باید صاحب
آب او دفع ضرر کند علی الاحوط **مسئله** لقطه که باید تعریف کرد اگر شخص بر ذمه
بگیرد و تصرف کند که عوضش را بدهد نمیشود **مسئله** حق شخصی بر ذمه آن باشد
و او وفات کند و نتواند ورثه‌اش بدهی خواه وارثش عالم باشند یا نباشند در قیامت بخود
آن شخص باید بدهی **مسئله** خرابه های بی صاحب در آبادی باشد بی اذن مجتهد
گرفتن آن غصب است **مسئله** وقف بر طلبه که قسمت میکنند طلبه که مشغول به
تحصیل بوده اگر در آن وقت حاضر نباشد که پی شغلی رفته باشد باید سهم او را
بدهند **مسئله** حق کافر ذمی هرگاه بر ذمه مسلم باشد در قیامت باید بدهد خدا
ذمی را بمسلم میدهند **مسئله** لقطه کمتر از درهم شخص قصد تملک کرد بعد
صاحبش پیدا شد احتیاطاً بصاحبش رد کند **مسئله** کمتر از درهم بی قصد
تملک تصرفش مشکل است و اگر صاحبش را نشناسی تصرف نمیتوانی کرد مطلقاً

مقصد یازدهم — در نذر است

مسئله صیغهٔ نذر اوّل بفارسی بگوید و بعد بعربی بائن بگوید لله علیّ ما ذکر ان
کان ما ذکر کفایت میکند مسئله نذر امام علیه السلام یا حضرت عباس ع
اگر چیزهای خاصی از برای موضع خاصی نباشد بفقراء و زوارشان میتوان داد که خرج
راه کنند مسئله شخصی نذر کرد که چیز معینی را بشخصی بدهد آن شخص اگر بخواهد باو
ببخشد باید قبض کند و بعد باو ببخشد مسئله شخص نذر کرد که مال معینی در روز
معینی صرف چیز کند مثلاً آن روز ممکن نشد یا هیچ بود نتوانست صرف کند بعد لازم
نیست تلافی کند امّا اگر تلافی کند احوط است مسئله مخالفت نذر کردن کفاره آن
مثل کفاره روزه رمضان است مسئله عهد هم مثل نذر است اوّل بر هر چه قرار
میدهی بفارسی میگوئی بعد بعربی میگوئی عاهدت الله انّه متی کان کذا فعلیّ کذا
کفایت میکند مسئله گوسفند نذر حضرت عباس ع مثلاً اگر اغنیاء هم بخورند
ضرر ندارد مگر آنکه معلوم شود ظاهر حال نذر صرف فقراء بوده یا مخصوص فقراء نذر کرده
باشد مسئله صیغهٔ نذر بی شرط شخص بگوید لله علیّ کذا کفایت میکند

مقصد دوازدهم — در وقف است

مسئله از جملهٔ مصادف وقف یا وصیّت سهمی جهت فقراء ارحام معیّن شده بقاء صله
پنجاه سال ارحام بسیار غایب و حاضر و وجه در هر ارد بنا و نفر بنا چنانچه بالسویه بحاضرین
و غائبین قسمت شود و شخص از برای مباشر وقف یا ثلث معتد و بعضی حاضرین میتوان
داد چنانچه مضمون حدیث نوفلی است و ظاهر حدیث نوفلی آنست که در صورت کثرت
افراد موقوف علیهم و تفرق آنها اختصاص دهند بحاضرین بلد وقف و بقیه آنها

بدهند پس اگر وافی بهمه نباشد و تقسیم غیر نافع باشد خوب است که ببعضی از حاضرین
بدهند و در دفعهٔ دیگر باقی را بدهند اگر ممکن باشد مسئله ملک وقف روضه
خوانی جناب سیّد الشهداء علیه السلام متولیش میتواند منفعت از اخود صرف کند و روضه
بخواند بقسم متعارف مسئله امّا خورده ریزهائیکه از عین موقوف جدا می‌شود بجهة
اصلاح آن ناممکن بشود باید صرف خودش کنند و اگر ضرورت نداشته باشد بفروشند و
قیمتش را صرف آن عین کنند مسئله شخص چیزی را وقف کند مثل کتاب یا خانه و صیغه
را نخواند و متصرف وقف ندهد وقفش ثابت نیست اگر واقف بمیرد وارث میبرند امّا
امّا صیغهٔ وقف را یکقدرهم بفارسی بخواند کفایت میکند با قبض مسئله متولّی وقف
مدرسه مثلاً که باید آن منفعت را بفقرای طلبه بدهد و خودش طلبه و فقیر باشد
اگر حقّ التولیه ابرای او قرار داده اند سهم فقرا را نیز بدارد مسئله هرگاه از منافع
وقف باید نایب گرفت از برای زیارت پیش از رسیدن حاصل آن اگر متولّی مصلحت بداند
و مال خودش را بقرض بردارد و نایب بدهد و بعد از آن حاصل وقف را بردارد
ضرر ندارد امّا لزوم هم ندارد مسئله هرگاه زمین وقف مشاع باشد باذن متولّی
یا مجتهد و اهل خبره قسمت کنند از او متصرف وقف دهد ضرر ندارد مسئله جامی که
وقف حضرت عبّاس علیه السلام باشد مثلاً اگر در سقاخانه بگذارند میبرند هرگاه در مجلس
تعزیه آب بمردم بدهند نیکو است

مقصد سیزدهم — در حج است

مسئله هرگاه شخص مستحق اخراجات یکی بشود که یکی او را ببرد بمکه و در راه هم اتفاقاً
خدمتی بکند بر آن شخص واجب می‌شود ولکن با اشتراط خدمت وجوب معلوم نیست و هرگاه
فرض کند او را که بعد نیابد کرد اگر رفت و بعد مستطیع شد واجب نیست که دیگر برود

مسئله هرگاه طفلی را محرم کنند داورا در مکه برند و طواف نساء او را ندهند یا
ختنه نکرده باشد اگرچه او را هم طواف بدهند باطل است طواف او و بعد که بتکلیف رسید
زن بر او حرام است تا طواف نساء بکند یا نایبی بگیرد تا از برای او طواف کند **مسئله**
ضعیفه تا ادت یا صداق مثلا با در سید بعد داستطاعت مکه یا بیشتر و نمو داشت به
تصرف خود در آورد بغیر بخشید اگر غنی و وصول کرد در اینصورت اگر ان مصالحه بغیر بعوضی که وافی
از برای حج باشد وجوب ان قوی است و بخشیدن ان حرام اگرچه صحیح است **مسئله**
هرگاه شخص بقصد تجارت رفت مثلا در جده و دیگر بنادی بهم رسانید اگر مالش یا عرض
رجعتش بعد داستطاعت از وطنش تا مکه باشد از همانجا برود بمکه و حجة الاسلام از گردنش
ساقط می شود والا فلا اما در اینصورت واجب است از همانجا برود یعنی اعتبار استطاعت
از آنجا نکند تا از وطنش **مسئله** مرد یا زنیکه طواف نساء را درست بجا نیاورده باشد
باید خود برود یا نایب بگیرند که بجا آورد تا طواف نشده احتیاطا زن از شوهر و مرد
از زن اجتناب نمایند **مسئله** کسیکه مستطیع بود و رفت بمکه و بعرفات نرسید دیگر
گشت باز باید برود مگر کسیکه در همان سال مستطیع شده بود و دیگر استطاعت دستش
نداشته باشد **مسئله** اگر کسی اجیر بود و نرسید نمیتواند بی اذن موجر نایب بگیرد باید
خودش مراجعت کند و حج را بجا آورد **مسئله** شخص مستطیع بود و تفریط شد هرگاه حجه
دیگری را برداشت و برود بمکه و در آنجا بماند و سال بعد از برای خودش حج را بجا آورد ضرر
ندارد **مسئله** هرگاه طواف نساء را شخص درست بجا نیاورده باشد یا فراموش کرده
باشد بعد از چند روز بخاطرش بیاید یا در بین راه بخاطرش بیاید برگردد و بجا آورد
ضرر ندارد **مسئله** شخص نایب اگر طواف نساء را بجا نیاورد از برای منوب عنه اش
مشغول الذمه او میباشد باید بجا آورد و اگر مطلقا نکند زن بر او حرام است **مسئله**
طواف حج را مثل از اعمال حج بکند جایز نیست و شاید بدعت باشد و اگر کرد عمل او باطل

تقصیر بغیر حدید جایز است مثل قطع بدندان یا ناخن **مسئله** هرگاه زن حرام شد بواسطه
آنکه طواف نساء را نکرده اگر دخول کند حرام است **مسئله** نایب حج طواف نساء را
بنیابت غیر بجا آورد و اما اگر بجا نیاورد زن بر نایب حرام است **مسئله** شخصی حج
بگردن اوست و قوه و توانائی ندارد اگر برادر حج مستقر شده بود و مایوس است و نمیتواند
برود باید نایب بگیرد و با عدم استقرار احتیاط شدید در استنابه است **مسئله** هرگاه
شخص احتیاج بخانه داشته باشد قیمت خانه اش مستثنی است از استطاعت اگر ضرورتش
مندفع نشود بغیر از خریدن والاحوط عدم استثناء زاید بر آن چیزی است که دفع ضرورت
بان می شود **م** ضعیفه شوهر دارد که استطاعت مکه را دارد اما شوهرش بعد از
مراجعت او بجهة فقرش نفقه او را نمیدهد باید ضعیفه ملاحظه مراجعت خود را بکند
بقسمیکه امر معاشش بذلت نگذرد **م** هرگاه شخص هبه کند مالی را چند شرط دارد
یکی آنکه هبه کننده بالغ و عاقل باشد و رشید و مختار باشد یکی آنکه قبض و اقباض
بعمل آمده باشد مثل وقف و رهن و صدقه و ایجاب و قبول فعلی هم کفایت میکند اگر
بگوید هذا لک و جواب بگوید قبلت نیکو است **مقصد چهاردهم در اقرار است**
هرگاه شخص بالغ عاقل حر با اختیار اقرار کند که فلان نقد مال فلان در ذمه من است یا
امانت نزد من است و بعد از آن از انکار کند مسموع نیست اگر بعضی از آنرا استثناء کند
مثل آنکه بگوید ده تومان از مال فلانی بر ذمه من است الا سه تومان بعد باز بگوید الا
دو تومان حقیقتا اقرار به پنج تومان شده و اگر استثناء بعدش متصل باشد **م**
هرگاه سؤال کند که پنج تومان مال فلان نزد تو است بسر اشاره کند اگر بحسب قرائن آن
اشاره مفید علم باشد مثل گفتن بلی است و اقرار خواهد بود **مسئله** اجیر هرگاه
عملی معین که مشروط بزمان معینی است تمام نکرد هرگاه بداند که موجر راضی است که بعد
بجا آورد ضرر ندارد بجا آوردنش بعد از آن و الا باید اذن بگیرد **م** اجیر مطلق لازم است

تعجیل کند عمل را بنا بر احتیاط * هرگاه شخص معین کند عاملی را و اجرت از امثل آنکه
هر کس فلان بنده آبق را از مثلا یک فرسخی بگیرد بیاورد ده ریال میدهم و اگر از سر پنج
فرسخی بگیرد و بیاورد پنج قران میدهم بگفته او کفایت میکند * شخص خانه را اجاره
کرده و تعیین نکرده که کی را بنشاند هر که را بنشاند ضرر ندارد **مقصد پانزدهم در حجر**
مسئله چیزهائیکه موجب حجر می شود صغر و جنون و سفه و فلس و متحقق نمیشود حجر مفلس
مگر باذن حاکم و اقوی عدم حجر مریض است از زائد بر ثلث در منجزات * علامت بلوغ
انبات شعر خشن است در عانه و انزال منی و سن پانزده سال تمام در مرد و نه سال تمام
در زن و اما روئیدن موی درشت بدون علاج در شارب و لحیه و در دماغ و گوش
و زیر بغل و درشت شدن صدا و حلق و درشت شدن حلقوم و درشت شدن ثدی
و امثال اینها اگر موجب علم شود معتبر است و الا معتبر نیست و حیض و حمل هم علامت سبق
بلوغند **مقصد شانزدهم در حدود** هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای نسبی خود
العیاذ بالله چون مادر و خواهر باید حد قتلش واجب است **مسئله** هرگاه کافری با زن
مسلمان زنا کند یا مسلمان سه دفعه حد زنا خورده باشد و دفعه چهارم زنا کند و اگر
عبد باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حد شان قتل است * هرگاه کسی شخصی را
ببیند که با زنش زنا میکند و ایمن باشد از ضرر میتوان هر دو را کشت و هرگاه این بنا
از ضرورات زن بر او حرام نمی شود * مرد پیر و زن پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید
اول حد تازیانه زد و بعد سنگسار کرد * مرد که زن عقدی حاضر دارد و زنا کند
اول باید حد تازیانه بر او زد و بعد او را سنگسار کرد * هرگاه مملوک بالغ یا بالغه
زنا کنند حد شان پنجاه تازیانه است * در کتاب نجم الهدایه از جناب رسول خدا صلی
مروی است که هر که با پسری لواطه کند خداوند عالم او را جنب محشور میگرداند در قیامت
و آب دنیا او را پاک نمیکند و در وقتیکه کسی لواطه میکند عرش خدا بلرزه می آید و خدا

او را بر جسر جهنم حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود بعد از ان حکم میکند که او را در جهنم
اندازند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که جماع کردن با پسر کفر است
و مروی است که هرگاه کسی ببوسد پسری را بشهوت خداوند لجام میکند او را بلجام آتشین و لعنت
میکنند بر او ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب و مهیا می شود از برای او جهنم
و اگر توبه کند توبه او قبول می شود * هرگاه زنی فرج خود را بفرج زن دیگر بمالد باید
حد تازیانه زد ایشان را اگر محصنه نباشند و اگر محصنه باشد باید سنگسار شان کرد
* هرگاه کسی نسبت دهد بمردی یا زنی بزنا یا لواطه که مسلمان بالغ و عاقل و آزاد باشند
حد شان تعزیر است و اگر کنیز را بگویند ولد الزنا حد شان همین است * شراب خورنده را
دفعه اول حد میزنند و دفعه دوم هم چنین و دفعه سوم باید او را کشت یا دفعه چهارم
* شارب الخمر که بالغ عاقل مختار باشد حد او هشتاد تازیانه است و باید برهنه
و مستور العوره باشد * مالیکه دزدیدن آن موجب بریدن دست و مانند آن است
ربع دینار است و دینار عبارت از هجده نخود طلای مسکوک یا چیزیکه برزد بان قیمت *
طفل ممیز اگر دزدی میکند دفعه اول عفو کنند و دفعه دوم و سوم اطراف انگشت او را
بتراشند که خون بیاید و دفعه چهارم باید برید * حد دزدی با شرایط باید چهار
انگشت دست او را از بیخ ببرید و کف دست و انگشت ابهام را بحال خود گذاشت و اگر دفعه
دوم دزدی کند پای چپ او را تا مفصل باید برید و اگر دفعه سوم باز دزدی کند در زندان
باید او را حبس کرد تا بمیرد * اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال را
یا بدل او را از او گرفت و دست راست و پای چپ او را باید برید و بعد او را کشت و او را برهنه
باید کرد * اگر بغیر از کشتن و زدن دفع محارب نتواند کرد جایز است کشتن او * اگر
کسی خواسته باشد با زنی یا غیر زن عمل نامشروع کند و بغیر کشتن دفع او نتوان کرد جایز است
کشتن او * پدر عمداً فرزند خود را بکشد پدر را نمیکشند و تعزیر میکنند و کفاره و دیه باید

بدهد و اما اگر او را عمداً پدر یا مادر را بکشند قصاص میکنند هـ دیهٔ قتل عمدی که تعیین
بهم میرسانند یکی از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که اسم گاو بر او صادق باشد یا
دویست حله که هر حله دو پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای خالص یا هزار گوسفند
که اسم گوسفند بر او صادق باشد یا ده هزار درهم که هر درهم دوازده نخود و نیم و یکعشر نخود نقره است
هـ هرگاه کسی انسان مالی را بکشد و بمیرد هرگاه انمال که در دست او ست از تب کسی
کند دیه با انکس است هـ هرگاه شخصی کاری کند که موی سر یا ریش مرد برنید و دیگر نروید
دیهٔ کامل باید بدهد هـ هرگاه موی سر زن را چنین کنند که نروید دیهٔ زن که نصف دیهٔ
مرد است بدهد هـ هرگاه شخص هر دو چشم کسی را کور کند دیهٔ قتل باید بدهد و اگر یکچشم را
کور کند نصف دیهٔ قتل باید بدهد هـ دیهٔ نرمی بینی را قطع کردن دیهٔ قتل است و تمام
بینی را قطع کردن هم چنین است هـ دیهٔ قطع کردن دو گوش دیهٔ قتل است و قطع کردن یک
گوش نصف آن و دیهٔ نرمهٔ گوش ثلث آن است هـ دیهٔ قطع کردن زبان از بیخ دیهٔ قتل است
و دیهٔ تمام بیست و هشت دندان ایضاً دیهٔ قتل است هـ دیهٔ قطع کردن دو دست دیهٔ قتل است
و یکدست نصف قتل است و حدش تا بند دست میباشد هـ دیهٔ تمام انگشتها دیهٔ
قتل است و دیهٔ هر یک از انگشتها دیهٔ عشر قتل است و دیهٔ انگشت ابهام دست ثلث دیهٔ یکدست است
هـ اگر شخص ضربی کند که ناخن کسی سفید و نروید یا بروید و سیاه دیهٔ آن ده مثقال شرعی
طلا است و اگر سفید بروید پنج مثقال شرعی طلا است هـ دیهٔ قطع کردن دو پستان زن دیهٔ
قتل اوست هـ دیهٔ بیضتین دیهٔ قتل است هـ هرگاه کسی اذیت کند یکی را که عقل
او زایل شود باید دیهٔ قتل او را بدهد و هرگاه باعث کوری هر دو چشم او بشود دیهٔ قتل بدهد
و یکچشم دیهٔ نصف قتل است و کری یک گوش دیهٔ نصف قتل بدهد و هرگاه کری هر دو
گوش او بشود باید دیهٔ قتل بدهد هـ هرگاه کسی زن حامله را بکشد دیهٔ زن و طفلش
هر چه هست باید بدهد هـ هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش

تفریط کرده بر حفظ آن باید غرامت بکشد هـ هرگاه بردن اطفال دیه لازم آید باید بدهد
دین است بر ایشان اگرچه پدر و مادر هم باشند هـ در اخبار مستفیضه وارد شده است
که جاری ساختن یک حد از حدود الهی بهتر است از باران که چهل شبانه روز ببارد چون
سبب منع کردن مردمان می شود از فعل نامشروع و باعث حفظ معاد و معاش خلق است
هـ مادر طفل مثلاً طفل را در زیر بغل خود در خواب خفه کند دیهٔ آدم بزرگ بر او واجب است
معلم طفلی را بزند بنحویکه دیه لازم بیاید باید بدهد بولی طفل از برای طفل

مقصد هفدهم در ذباحه است

هـ هرگاه کافر مثلاً ماهی زنده از آب بیرون آورد که مسلم
حاضر باشد و نگاه با او بکند یا دست مسلم با او برسد کفایت میکند در حلال بودن هـ
هرگاه ذبح کننده یا نحر کنندهٔ حیوان مسلم و ممیز باشد و آن حیوان رو بقبله و آلت از جنس
آهن باشد با مذبح و باسم خدا چهار رگ متوالی بریده شود کفایت میکند هـ احتیاطاً
اینکه حیوان که ذبح می شود اعضای آن حیوان حرکت کند و خونش معتدل بیرون آید از رگ
هـ اگر حیوانی را ذبح کردند بعد از آن معلوم شد که یک رگی از چهار رگ بریده نشده
حلال نیست هـ اگر مثل مرغ و گنجشک سر او را بکنند حرام و نجس میباشد هـ اگر در حال
اضطرار حیوانی را بدندان یا سنگ یا نی و مثل اینها ذبح کنند حلال است هـ اگر بچه حیوان
تمام خلقت که موی آنهم تمام روییده باشد بذبح مادرش در شکم مادرش بمیرد حلال است
بنابر مشهور هـ ماهی که اصلاً فلس ندارد حرام است هـ مرغیکه چنگال دارد مثل شاهین
حرام است و پرستوک حلال است و کلاغ اقسام دارد و هدهد حرمتش معلوم نیست اگرچه
احتیاط اجتناب است هـ هرگاه انسان وطی کند بحیوان حلال گوشت مثل گوسفند حرام میشود
گوشتش اگرچه انسان غیر مکلف باشد و انزال منی هم نشود هـ گوسفند ذبح شده
تا جوش دارد اگر سرش را جدا کنند کراهت دارد بنابر مشهور اما حلال است هـ حیوانی
مشرف بمردن باشد ذبح کننده متحیر القبله باشد تا ممکن شود کوشش کند و ظن بقبله

حاصل کند والاحتیاط است بهر جهت که خواهد او را ذبح کند م هرگاه شتر یا گاو در چاه بیفتد
که نتوان آنها را ذبح شرعی کرد هر جائی از ایشان را که بزنند موضع ذبح ایشان است م ملخ را
اگر زنده بگیرند خوردنش حلال است و اگر بخودی خود بمیرد حرام است م جایز است از برای
مضطر که بخورد چیز حرام را بقدری که ضرر بوی مترتب نشود فی الجمله با تفصیلی که در محرمات
مذکور است م خوردن هر چیزی که ضرر کند شخص را اگر چه طعام باشد حرام است م خلط
سینه یا آب دماغ در هنگامی که از دهن آمده فرو برند حرام نمیباشد **مقصد هجدهم** در مسائل
متفرقه است م هرگاه تربت یا قرآن همراه شخص باشد در بیت الخلا و بخواهد بنشیند
و در بیرون آوردنش عسر و حرج باشد باکی نیست اما خود بخود قضاء حاجت در آنجا نمودن تا پوشیده
و مضمحل شود آنها اما با قدرت بیرون آوردن و تطهیرش واجب فوریست م ریش تراشیدن
حرام است و مقراض کردن هم که استیصال باشد حرام است م هرگاه اصول ریش را ابقا بدارند
شخص به تفصیل کفایت میکند م اسم مبارک حضرت قائم عجل الله فرجه که (م ح م د) است نام
بردن کراهت دارد در این زمان م نشسته عمامه پیچیدن ضرر ندارد م هرگاه فرزند
و پدر و مادر یا جدش غنی باشند نفقه او بر ایشان واجب است و هم چنین عکس آن م مگس
و شپش و امثال اینها را سوزانیدن گناه نیست اما کراهت دارد م امر کردن مردم را بواجب و نهی کردن
مردم را از حرام واجب است با شرایط و امر بمستحبات و نهی از مکروهات کردن مستحب است م خال در بدن
بچه زینت کندن یا سوراخ در گوش و دماغ کردن بچه گوشواره ضرر ندارد و هم چنین در بدن طفل اگر
مصلحتش باشد ضرر ندارد م تیر هوائی و توفنگ در کردن اتلاف مال و حرام است بلکه ساختن و بیع و شرا
و اعانت بر آنها تماما حرام است م هرگاه زن قابل تمتع باشد و منع کند نفقه او ساقط است و حق نفقه و کسوه
و سکنا ندارد م هرگاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است و تمتع
دیگر با او بردن غیر از مقاربت جایز است م نقره یا طلا را در بوته که یهودی ساخته باشد
آب نمایند و رطوبتی با او برسانند بواسطه میان طلا و نقره نجس می شود بنا بر احتیاط م

بدانکه

بدانکه گناهانی که اجتناب از آنها لازم است و از گناهان کبیره یا صغیره شمرده می شود بنابر ما
علامه که در کتاب قواعد تحریر فرموده این است که گناه کبیره گناهی است که حق تعالی بر آن وعده
آتش داده است و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان اسناد این مضمون را باصحاب میدهد که
گناهان همه کبیره هستند یا نسبت بگناه ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است
و زنا نسبت بنظر حرام کبیره است و اما آنچه بعضی از علماء تصریح بگناه کبیره بودن آنها نموده اند
هفتاد و هفت چیز است اگر چه در کبیره بودن بعضی از آنها تامل بلکه منع است که ذکر می شود
یکی از آنها گمراه کردن از راه خداست و کذب بر خدا و افتراء بر خدا و کشتن کسیکه حرام است کشتن
او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و اعانت بر ظالم کردن و تکبر کردن و ترک
نماز و منع زکوه و تخلف از جهاد و منع از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن مال یتیم و نا امیدی
از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر
و عاق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و جحود یعنی انکار آیات خدا و محاربه
با خدا و مشاقه با رسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه انکار هر چه ضروری دین است و اعراض
کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع از مساجد و نسبت زنا بزنان عفیفه و نسبت
لواط دادن و استهزاء بمومنین و شهرت دادن فاحشه نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط
و غناء و قمار و دف و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و دزدی
و توقف در بلادی که عالمی در آنجا نباشد که مسائل دین را از آن اخذ کند و خوردن مردار و خوردن
گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب مال الحرام و کم دادن در کیل و وزن
و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و اصرار
بر گناهان صغیره کردن و قوادی کردن یعنی دو حرام بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و غصب و غیبت
و سخن چینی و قطع رحم و تاخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر و زدن مسلمانان بناحق و پوشیدن
شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تاخیر حج بدون عذر شرعی و ظهار کردن زن خود را م

بدانکه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
(ویژه کتاب)

بدانکه نماز جعفر طیار سنت مؤکد است و ثواب آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر نتواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا در هر ماه یا در هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده می‌شود برای او آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سوم اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده دفعه بگوید سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه بگوید و چون سر از رکوع بردارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از سجده دوم ده مرتبه و در هر رکعت دیگر مثل این رکعت بکند که مجموع سیصد مرتبه شود و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است و سنت است در سجده آخر نماز چون از تسبیحات فارغ شود بگوید یا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّةَ وَالْوَقارَ یا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ یا مَنْ لا یَنْبَغِی التَّسْبیحُ اِلّا لَهُ یا مَنْ اَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ یا ذَا النِّعْمَةِ وَالطَّوْلِ یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ یا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْکَرَمِ اَسْئَلُکَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَمُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتابِکَ وَبِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ الْاَعْلی وَکَلِماتِکَ التّامّاتِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ و بجای کذا وکذا حاجت خود را ذکر کند **وبدانکه** علمای امامیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چهار رکعت نماز امیر المؤمنین را بگذارد بدو سلام و در هر رکعت بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ را پنجاه مرتبه بخواند چون فارغ گردد میان خدای تعالی و او گناهی نماند مگر آنکه آمرزیده شود

وبدانکه نافله شب و صبح سیزده رکعت است که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانچه در پیش بیان شده است و دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع باید کرد و شرح آن در کتاب ادعیه و کتب مبسوطه مذکور است و دو رکعت نافله صبح است و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد بقدر نماز شب اکتفا کند به سه رکعت نماز شفع و وتر

مطبعه علی — کتبه من اوله الی آخره العبد الفانی جمال الدین الاصفهانی اصلاً والطهرانی مسکناً سنه ۱۳۴۳ — بطبع رسید

وقف بر کتابخانه آستان قدس رضوی ع
احمد فاضل فرزند مرحوم حاجی فاضل

۱۳۵۲ ۱۶۷

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
(پیش کتاب)

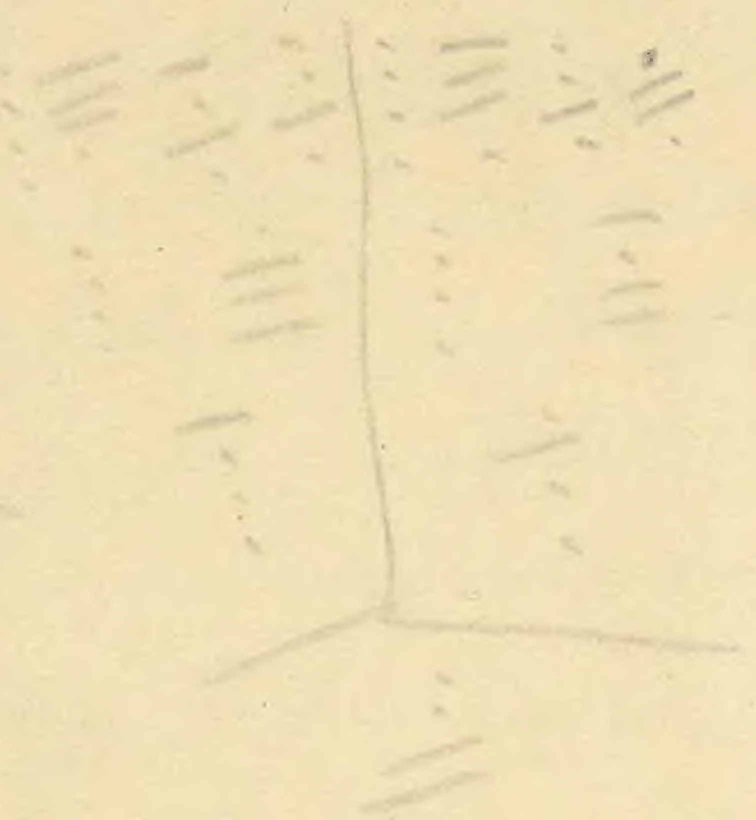

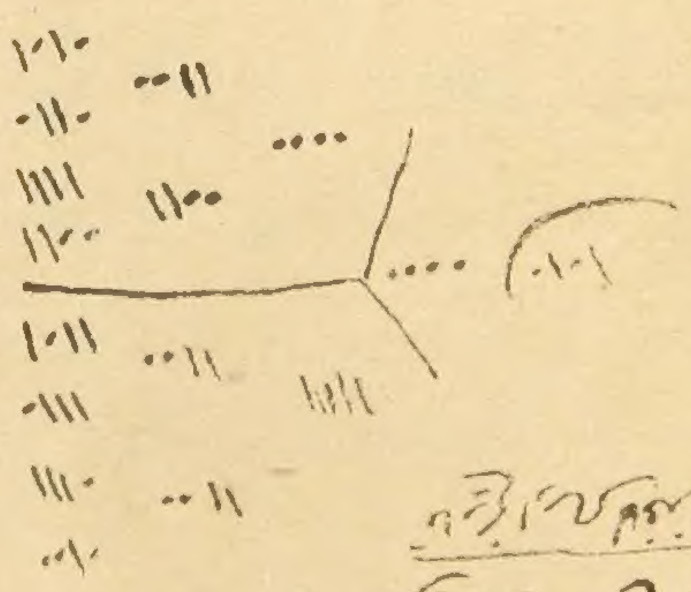

۱۹۱۱

۱۳۲۷

۲۹
۳
۳
۱۵